



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The text may appear in the Urdu or English.



This field may contain sensitive information. The file has been scanned, uploaded or otherwise made available online and may be indexed by search engines.

هو العليم

سرّ الفتوح

ناظر بر پرواز روح

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين

حسيني طهراني

قدّس الله نفسه الزكّية

با مقدمه و تعليقات:

سيّد محمد محسن حسيني طهراني

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

”مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً

جَاهِلِيَّةً.“

«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته

باشد، به مردن مردم جاهلی از دنیا رفته است.»

بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ أَجْمَعِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مقاله سرالفتوح ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی تراوش یافته، مبین انظار و آراء متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر است.

بشر به واسطه استعداد و قابلیت خلعت خلیفه‌اللهی، که ناشی از نزول مقام ذات به شهادت کریمه شریفه: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ است، جامعیت صفات و اسماء کلیه الهیه را به مقدار سعه و جودی خویش دارد؛ و از آنجا که خود اسماء و صفات به منشأ و اصل خود، که همان ذات پروردگار است، قائمند؛ پس

۱ سوره الحجر (۱۵) قسمتی از آیه ۲۹.

وصول به این مرحله به نحو اطلاق، وصول به
مرتبه ذات و فناء در آن را در پی خواهد داشت.
نکته‌ای که از قدیم‌الایام اذهان بسیاری از اهل
تحقیق را به خود مشغول می‌داشت این است که:
چگونه ممکن است نفوس محدوده و مقیده
بشری با آن سعه

و ظرفیت محدود خود، بتوانند به ذات لایتناهی و غیر محدود حضرت حق برسند و معرفت شهودی نسبت به آن حاصل نمایند؟ و لذا بسیاری اصلاً معرفت حق را درباره افراد بشر انکار نمودند، و برخی آن را منحصر به بعضی از اشخاص چون معصومین علیهم السّلام دانسته و نهایت سیر انسان را معرفت به این دسته از مظاهر حق پنداشته‌اند.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در این مقاله به خوبی روشن می‌سازند که معرفت شهودی ذات حق نه تنها امری محال و ممتنع نیست، بلکه برای تمامی افراد بشر با رعایت تربیت سلوکی و تهذیب نفسانی ممکن است. البته ناگفته نماند که اصل این مطالب در دو کتاب ارزشمند ایشان: توحید علمی و عینی و الله شناسی^۱ موجود می‌باشد؛ و نیز بحث درباره فناء در ذات و اثبات آن با مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - در کتاب مهر تابان آمده است.^۲ و لذا مناسب است خوانندگان محترم برای توضیح بیشتر به آن کتب مراجعه کنند.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در

^۱ الله شناسی، ج ۱، ص ۷۷ الی ۱۳۰ و ۲۳۵ الی ۳۱۸.

^۲ مهر تابان، ص ۲۶۵ الی ۳۰۱؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۵۱ الی ۶۸.

این مقاله به خوبی روشن می‌سازند که تمامی هدف انبیاء و اولیاء الهی، رساندن بشر به مقام معرفت ذات باری و مشاهده آن به واسطه فناء در ذات حق است؛ و آنان که این مرتبه را برای انسان عادی ناممکن می‌پندارند، نه از توحید خبری دارند و نه از ولایت، و ادراک هیچ یک از آن دو را نکرده‌اند، و مردم را به گمراهی می‌کشانند، و از به فعلیت رساندن این کیمیا و اکسیر که قابلیت وصول به مقام ذات است، جلوگیری می‌نمایند. از خداوند متعال توفیق وصول به مراتب معرفت را برای جمیع ره‌پویان طریق معرفتش خواستاریم.

سید محمد محسن حسینی طهرانی

فصل اوّل: اشکالات وارد بر محورهای
اساسی کتاب پرواز روح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

و بعد آنکه: کتاب شریف پرواز روح را مطالعه کردم؛ و چون از مدتی قبل درباره محتویات آن کراراً سؤالاتی می شد و از این حقیر درباره آن نظریه می خواستند، و به واسطه عدم اطلاع بر آن مضامین، قادر بر پاسخ آنها نبوده ام و فقط به ذکر صدق و امانت مؤلف محترم آن (که از سابق الایام روابط فی الجملة دوستی و آشنایی برقرار بود) اکتفا می نمودم. اینک یکی از برادران ایمانی و اخلاّء روحانی یک جلد برای من هدیه آورده و تقاضای مطالعه و نظریه نمودند؛ لذا برای اجابت التماس دعوت مؤمن یک دور آن را مرور، و نظریات خود را در موارد لازم در هامش همان کتاب ثبت کردم، تا موجب تذکره برای حقیر و تبصره برای دوستان عزیز و طالبان ارجمند بوده باشد.

و اینک خلاصه نظریه را که در آن هوامش

مضبوط شده است، برای افرادی که بدون مطالعه

کتاب می‌خواهند از آن مطلع گردند، در اینجا
می‌نگارم؛ بحول الله و قوّته و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله
العلیّ العظیم.

این کتاب - که مشهود است از روی صدق و
اخلاص نگارش یافته است، و برای بیدار کردن
حسّهای خاموش و افکار جامده بسیار مفید، و
در آن عملاً و

شهوداً روابط این عالم طبیعت را با عالم صورت
و مثال ولایت اعظم حضرت حجّة بن الحسن
ارواحنا فداه روشن می‌سازد - جالب و حاوی سبکی
بدیع می‌باشد.

آخر تا کی مردم، این جهان و عالم طبع و
خیال را مرده پندارند، و برای آن روحی و جانی
نبینند؟! روحی و جانی که همچون روح و جان
ما بر جسم ما، بر تمام این جهان حاکم، و هر
موجودی را در تحت حیطة عینیّه و علمیّه خود
قرار داده است!

وقتی از نظر ادلّه فلسفیّه و از نظر منقولات
محکمه شرعیّه ثابت شد که ولایت کلیّه الهیّه بر
این عالم حکومت دارد، چرا آن را ننویسند و
بازگو نکنند؟! و شهود و اثر را برای اطلاع
پژوهندگان حقیقت در دسترس آنها قرار
ندهند؟! و بالأخره مردم با امامشان پیوند و رابطه
پیدا نکنند؟! و در سراء و ضراء همان‌طور که
برای اداره امور بدن و عالم طبیعت خود، از افکار
و اراده و نیروی علم خود نیرو می‌گیرند، از آن
منبع علم و حیات و قدرت برای اداره امور جهان
تشریح و سیر تکاملی امّت‌ها به مراحل کمالی
خود، نیرو نگیرند و استمداد ننمایند!؟

ضرورت ارتباط با ولایت که روح کلی این

عالم است، برای تکامل بشر

زیرا ما معتقدیم که ارتباط با ولایت که روح کلی

این عالم است،^۱ برای تکامل بشر از نان شب ضروری تر

است؛ و روایت شریفه^۲ وارده از رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ

مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۳ از روایات مسلمه و دارای اسناد عدیده

از طریق شیعه و عامه است.^۳

فَلِلَّهِ تَعَالَى دَرٌّ مُؤَلَّفِهِ، وَ جَزَاهُ عَنِ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ

أَحْسَنَ الْجَزَاءِ، وَ شَكَرَ سَعِيَهُ وَأَجَزَلَ ثَوَابِهِ.

^۱ معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۶۳: «روح کلی عالم امام است: از دست امام همه چیز برمی آید.»

^۲ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰. ترجمه از امام شناسی، ج ۲، ص ۱۵۱: «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مردن مردم جاهلی از دنیا رفته است.»

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسانید و دلالت این حدیث شریف رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، درس ۳۱ و ۳۲، ص ۱۳ الی ۳۹. (محقق)

بیان سه امر لازم الذکر

اما نظریات حقیر درباره بحث‌ها و نظریاتی که در آن به کار رفته است، در سه مورد شایان توجه است:

اوّل: درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل

در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریّه؛

دوّم: درباره انتقاد از خواندن علم فلسفه؛

سوّم: درباره نهایت سیر که به شناخت ولیّ

مطلق، حضرت حجّت صلوات الله علیه منتهی می‌گردد.

مطلب اوّل: در بیان عدم لزوم استاد کامل و نقد

این نظریّه

اما در مطلب اوّل: آنچه از مطاوی این کتاب دستگیر می‌شود آن است که: انسان نیازی به استاد در راهنمایی راه خدا و تزکیه باطن و تطهیر نفس ندارد؛ و توسّلات به ائمه معصومین و حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه کافی است، و خود نشان دهنده راه و هموار کننده طریق و زداینده موانع و آفات است؛ و به طور کلی نفس ارتباط با باطن می‌تواند دلیل و رهبر انسان در ظاهر بوده، و اعمال و وظایف را مشخص و معین کند. ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین

همیشه زنده‌اند، موت ندارند، حیات و رحلتشان
یکسان است؛ و بنابراین برای راهنمایی و دلالت
انسان نیازی به غیر نیست؛ و بالأخص حضرت
بقیة‌الله که فعلاً حیّ و زنده بوده و به لباس مادی
ظاهری بدن ملبّس و بدین خلعت مخلّعد، و
وظیفه آن حضرت رسیدگی به دردِ دردمندان و
قضاء حاجت نیازمندان است؛ و بنابراین چرا
استمداد از باطن آن حضرت کافی نباشد؟!

پذیرش استاد و پیروی از دستورات و تعالیم
او، در حکم حاجب و دربانی است که بین انسان
و بین امامش جدایی و فاصله می‌اندازد.
امیرالمؤمنین علیه السّلام

در زمان حیاتشان حاجب نداشتند؛ پس از موت که تجرّدشان بیشتر می شود و به علّت خلع لباس مادّه و کثرت توانایی ایشان از نقطه نظر سعه اطلاق بیشتر است، به طریق اولی حاجب ندارند؛ پس چرا برای استفاده از فوائد روحیّه آن حضرت و استفاضه از منابع فیض کمالیه و ملکوتیه ایشان، محتاج به حاجب باشیم؟! و دست نیاز به دامان استاد در این راه دراز کنیم و در کلاس تعلیم و تربیت او مقیم گردیم؟! و خود را محتاج به بشر نیازمندی همانند خود بینیم؟! و در سیر و سلوک و کیفیت حرکت پیرو و تابع او باشیم!؟

در لزوم تبعیت از استاد آگاه در سیر و سلوک راه

خدا

در پاسخ باید گفت: [اولاً:] آری، درست است که آنان به فعلیت محضه رسیده و به تکامل مطلق واصل شده اند، و بنابراین تجرّدشان تامّ و احاطه آنان تمام است؛ و بنابراین در تدبیر امور تکوینیّه مستقل، و بدون نیازی به قدرت و موجودیت ماهیات امکانیه، خود آنان از طرف ذات مقدّس ربّ العزّه مفیض وجود و معطی حیات

می‌باشند، ولی آیا در امور تشریحیه هم مطلب
همین‌طور است؟! کلاً و حاشا!

در این امور، بشرِ مختار، مکلف به تکلیف
است و باید خود به دنبال صلاح خود برود، و در
اثر مجاهده و پیروی و اطاعت و مخالفت نفس
امّاره به سوء، از مراحل و منازل نفس و از مکائد
شیطان بگذرد؛ و این بدون مربّی و استادی که
انسان بتواند با او تماس حاصل کند و پیوسته با
او بوده باشد، و راه خیر و شرّ و نفع و ضرر را
نشان بدهد، حاصل نمی‌شود.^۱

و بر این اصل است که خداوند پیامبران را
برای هدایت بشر فرستاده است که آنان با بشر
تماس گیرند و راه خیر و سعادت را بنمایانند، با
بشر تکلم کنند و با سیره و سنّت و منهاج خود،
آیین خداپرستی و راه ترقّی و کمال را نشان
دهند؛ و گرنه چه نیازی به پیامبران بود؟ خداوند
زنده و موجود علی‌الاطلاق، پیوسته دانا و خبیر
و

۱ جهت اطلاع بیشتر بر ادله مخالفین لزوم تبعیت از استاد کامل و پاسخ‌های
آن رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۱ الی ۵۴. (محقق)

بصیر و علیم بود، و مردم بدون وساطت پیغمبران
از او راه تکامل را می یافتند، و از راه اتّصال به باطن
رفع مشکلات و موانع می نمودند و از سعادت و
شقاوت می پرسیدند و خداوند علیم و خبیر هم آنان
را دلالت می کرد.

و هیچ شکی نیست که علم خدا و احاطه او
بیشتر از امامان است، زیرا علم خدا ذاتی است و
علم و احاطه ائمه از ناحیه خداست و عرضی
است و تبعی است. چطور خداوند با علم ذاتی
و احاطه اصلی خود، مردم را در راه هدایت به
واسطه اتّصال باطنی رها ننمود، و پیامبران و
وسائط فرستاد که با بشر تماس گیرند، ولی پس
از ارتحال پیامبران و امامان مردم را رها ساخت
تا خود با نیروی باطن از ارواح آنان استمداد
کنند؟ این محال و غلط است.^۱

۱ اینکه گفته شود: «وجود پیامبر به عنوان واسطه بین بشر با ذات پروردگار
ایجاب می کند که در هر زمان پیامبری از طرف خدای متعال ارسال شود،
زیرا ارتباط انسان با ذات پروردگار بدون واسطه ولیّ ممکن نیست، اما در
مورد استاد و ولیّ غیر از پیامبر هیچ الزامی در بین نخواهد بود»؛ در جواب
باید گفت:

اگر چنین است پس صرف وجود یک پیامبر در هر زمان بدون مقام ابراز و
اظهار آن کفایت می کند، زیرا جنبه ربط و وساطت حاصل شده است؛ چه
مردم او را احساس کنند و در مرأی و منظر آنها قرار گیرد، یا در خفاء و برون
از انظار بسر برد، هر دو یکی است. بنابراین همان علّتی که با آن برای لزوم
فرستادن پیامبران از ناحیه پروردگار که دستگیری و ارشاد خلق است، اقامه

و به عبارت دیگر: در امور تشریحیه، فاعلیت
امامان از ناحیه فاعل تامّ و تمام است، ولی
قابلیت مردم از ناحیه قابلیت آنان ناقص است؛
چون مردم باید با حواسّ ظاهریّه به خارج متّصل
شوند، و بدین راه تقویت اراده و نیّت و اصلاح
افکار و آراء و اخلاص در عمل بجای آورند، و
این امر بدون وجود پیامبران و امامان زنده و
رهبران حیّ صورت نخواهد گرفت.

می شود، با همان علّت لزوم وجود و حضور ولیّ کامل و مرشد واصل برای
تکامل انسان و سیر او اثبات می گردد؛ زیرا در احکام عقلیه استثناء و امتیازی
وجود نخواهد داشت. (معلّق)

ولیکن البتّه نسبت به خود پیغمبران و امامان که در تهذیب باطن و تزکیه نیروی انسانی به مقامی رسیده‌اند که می‌توانند بدون حاجب از ذات اقدس حضرت ربوبیت اخذ مسائل تکاملیه و اخذ الهام و وحی کنند، این امر متحقّق است.

ضرورت پیروی از امام زنده، اساسی‌ترین اصل

مکتب تشیع است

و بر همین اساس است که در آیین تشیع که راست‌ترین آیین در کیفیت تربیت و استوارترین مکتب الهی است، وجود امام زنده از اساسی‌ترین مسائل، بلکه یگانه مسأله اصلی است که تمام مسائل بر آن محور دور می‌زند. اگر رهبر زنده و استاد و مربیّ حیّ لازم نبود، و مردم می‌توانستند با نیروی اتّصال به باطن در سیر تکاملی خود مدد گیرند، چرا پیامبری بعد از پیامبر دیگر لازم بود؟! و چرا مسأله هدایت به نبوت حضرت خاتم النبیین ختم نشد و مردم نیازمند به رهبری امام بعد از او، حضرت علیّ بن ابی‌طالب بودند؟! و در این صورت و در این فرض آیا گفتار: «كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ»^۱

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر مصادری که به نقل و تحلیل داستان اعتراض خلیفه ثانی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم پرداخته‌اند، به کتب ذیل

و پس از انقضاء دورهٔ حیات حضرت
امیرالمؤمنین علیه السّلام چه نیازی به حیات
حضرت امام حسن علیه السّلام داشتیم؟ و به چه
دلیل عقلاً می‌توانستیم اثبات امامت آن حضرت
را بنماییم؟ و پس از آن حضرت چه نیازی به
حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام داشتیم؟ و
همچنین یکایک از ائمّه اطهار علیهم السّلام تا
برسد به حضرت

مراجعه فرماید:

امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۴۲؛ شیعه در اسلام، ص ۲۴۹ به نقل از البداية و
النهاية، ج ۵، ص ۲۷۷ و شرح ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۳۳ و الكامل فی
التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۷ و تاریخ الرسل و الملوك، ج ۲، ص ۴۳۶؛ طبقات
ابن سعد، ج ۱، ص ۲۴۴؛ المهدّب، ج ۱، ص ۱۲؛ عمدة القاری، ج ۱۷، ص
۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص
۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۲؛ المصنّف، ج ۵،
ص ۴۳۸؛ السنن الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۳؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۲؛
المراجعات، ص ۳۵۳؛ أضواء علی السنة المحمّدية، ص ۵۲. (محقّق)

قائم آل محمد، حجة بن الحسن العسكري عجل
الله تعالی فرجه الشریف.

پس دانسته شد که: انکار رهبر زنده و استاد و
مربی کامل، در مال مرجعش به کفانا کتاب الله خواهد
بود؛ و موجب خروج از آیین تشیع و ورود در سلك
عامه که به افکار و آراء خود دچارند، خواهد شد.^۱

وحدت مناظ در لزوم تبعیت از استاد خیر در

سیر و سلوک و سایر امور اجتماعی

و ثانیاً: قضیه سیر و سلوک و پیمودن راه‌های
باطنی و سیر در مراحل نفس و تهذیب و تزکیه
اخلاق و عرفان به معارف الهیه، مگر از سایر امور از
نقطه نظر حکم جداست؟

چرا در قضیه امراض جسمانی از روح ولایت
امامان، بدون حاجب مدد نمی‌گیریم و نزد طبیب
می‌رویم؟ و چرا در مسائل فرعیه شرعیه از روح
آنان مدد نمی‌گیریم و به فقیه مراجعه می‌کنیم؟ و
چرا در مسائل تفسیریّه از روح امیرالمؤمنین
استمداد نمی‌کنیم، و برای حلّ معضلات مسائل

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون «ضرورت پیروی از امام زنده، اساسی‌ترین
اصل مکتب تشیع است» رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۴۲ الی
۲۵۴ و ۳۰۲. (محقق)

حکمیّه و فلسفیّه از جان ولایت نیرو نمی طلبیم؟
و چرا در یکایک مسائل از حقیقت آنان و از روح
ولایت کلیّه مدد نمی جوییم، و تشکیل حوزه‌های
علمیّه و مدارس و مجامع تعلیمی و تربیتی
می دهیم، و به رفتن در بیغوله‌ها و در خلوت‌ها
برای استمداد باطن از جان ولایت، دربارهٔ حلّ
این مسائل پناه نمی بریم؟

آیا آن مسائل اهمّیتش زیادتراً از مسألهٔ عرفان
الهی است که حتماً باید در پی جویی آن کوشا
باشیم؟! و یا مسألهٔ عرفان کم اهمّیت است، و به
مختصر توجه به باطن حلّ می گردد؛ و لذا نیازمند
به پی جویی‌های دقیق و عمیق نیستیم؟!!

و شما برای ما بیان کنید: به کدام دلیل و
حجّت، موضوع تزکیه و اخلاق و تربیت نفس که
از اهمّ مسائل است، از سایر موضوعات جدا شد
و حکم خاصی پیدا نمود که برای حصول آن،
نفسِ توجه به باطن کفایت کرد؛ و امّا در سایر
موضوعات،

نیاز به استاد و مربی و رهبر و راهنمای خبیر و

بصیر و زنده پیدا شد؟!!

نه، چنین نیست! بلکه حقّ مسأله این است که: ما به واسطهٔ عدم اعتنا به مسائل اخلاق و تطهیر نفس و تزکیه سِرِّ، برای آنکه یک باره شانه خالی کنیم، همه را یک سره انکار کردیم؛ و از نظر آنکه ظاهراً نمی توانستیم انکار کنیم و برهان علمیّه و شرعیّه و عقلیّه بر علیه ما قائم می شد، لذا لفظاً قبول نموده و معنا را رها کردیم، و آن را به خدا و رسول و امام سپردیم، و خود از زیر بار تحملِ مشاقّ مجاهده یک باره بیرون جستیم.^۱

۱۱ نفس آدمی از جهت تعلّق به عقل ناطقه از یک طرف، و از جهت تعلّق به مادیّات و تلذّذ از شهوات و لذّات نفسانیّه، در دو قطب متخالف و دو نیروی کِشنده و دو هدف متفاوت قرار دارد و به واسطه این دو جنبه است که دو حیثیت انسانی و حیوانی را برای او حیازت نموده است.

ادراک مصالح و مفاسد واقعیّه و اتّصال به عقل فعّال و معرفت حقایق کلیّه عالم وجود، او را به رتبه و منزلت انسانی که ملزوم مقام خلافت الهیّه است می رساند، و او را در زمرهٔ ملائکهٔ مقربّ که حیثیت وجودی آنها فعلیّت محضه است، بلکه برتر از مرتبت آنان قرار می دهد، و به مصداق آیهٔ شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ أَلْ مُطْمَئِنَّةُ * أَرَجِ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾. * به حقیقت عبودیت تامّه متحقّق می گردد.

اما از طرف دیگر تعلّق او به مادیّات و التذاذ از هواهای نفسانیّه تخیلیّه و توهمیّه، او را به مرتبت حیوانی و پست منازل وجود می کشاند؛ و هدف و غایت از روزگار خویش را انعمار در شهوات و کثرات و اشتغال به امور اعتباریه و شیطانیّه و لهو و لعب و عبث قرار می دهد؛ چنانچه در آیه شریفه می فرماید:

﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا آلَ حَيَّوَةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ
وَلَهُ وَوَزِينَةٌ وَتَفَاخُرُهُمْ بِنُكْمٍ وَتَكَاثُرٌ فِي
أَلِّ أُمَّةٍ وَوَالٍ وَآلٍ أَوْ لَدِ كَمَثَلِ غِيٍّ أَثِ أَعَجَبَ
أَلِّ كُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَىٰ هُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ
حُطْمًا وَفِي آلِ أَخْرَةَ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا آلَ حَيَّوَةَ
الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ آلٍ غُرُورٍ﴾**

«بدانید که زندگانی دنیا به ترتیب زمان، به بازی
و بیهوده‌گری و خودنمایی و فخرفروشی و
زیاده‌طلبی در اموال و اولاد سپری می‌شود، مانند
بارانی که بر زمین کشتزار می‌بارد و گیاهان را از دل
خاک بیرون می‌آورد و کشاورزان را به شگفتی و
انبساطِ طراوت و شادابی خود وامی‌دارد. سپس باد
خزان بر آنها می‌وزد و رنگ و طراوت آنان به زردی
و افول می‌گراید و در نتیجه همه به روی زمین
می‌ریزند و اثری از آن طراوت و شادابی باقی
نمی‌ماند؛ و این چنین است که در سرای آخرت هر
کسی به سزای اعمال دنیوی خود خواهد رسید، چه
مشمول عذاب جحیم و چه مورد رحمت و مغفرت

پروردگار [ادامه در صفحه بعد]

۱ [امه تعلیقه صفحه قبل] قرار گیرد. و زندگانی

دنیا چیزی جز بضاعت و متاع غرور و غفلت
نمی باشد.»

در این آیه حیات بشر از بدو تولّد تا وقت ممات به این صورتی که ذکر شده، به ترتیب ترسیم شده است. و بشر در مقاطع تصمیم و اراده پیوسته بین این دو نقطه: عقل و احساس، و تعلق به هواها و شهوات قرار دارد، و در ضمیر و وجدان خود برای غلبه دادن یکی بر دیگری در ستیز و جدال است و آنی از آنات نمی تواند خود را از مواجهه با این دو قدرت درونی در امان ببیند و هیچ مفرّ و مخلصی برای خروج از این گیرودار نمی یابد.

هنگام غذا خوردن عقل به او نهیب می زند و او را از کثرت طعام و تناول اطعمه متضاده و متخالفه باز می دارد، و مضرات پرداختن به آنان را به او گوشزد می نماید و فوائد قلت طعام و سودمندی اشتغال به یک نوع غذا را یادآور می شود، ولی از طرف دیگر نفس امّاره و قوای متخیله و واهمه او را به التذاذ بیشتر از خوردن زائد تشویق می کند و رنگ و لعاب اطعمه مختلف را به او می نمایاند و عطر و بوی غذاها را در نظر او جلوه می دهد و طعم و مزه اشربه گوناگون را در ذائقه او موجّه می نماید، و در ضمن به توجیه هشدارهای نفس عاقله نیز می پردازد و آن صلابت و صولت را در نفس او می شکند و دلایل قدرت عقل را سست و کم رنگ می سازد و به بهانه استفاده از خواص و ویتامین ها هرچه بیشتر بر قطر و ضخامت شکم خود می افزاید، و آن قدر به او وسوسه می کند تا اینکه انسان قدرت عاقله و هشدارهای او را به کناری می نهد و در مقام عزم و اختیار به سمت نفس امّاره سوق پیدا می کند و از آن تبعیت می نماید، و در نتیجه متحمّل ضرر و آثار سوء مخالفت با قوه عاقله نیز خواهد شد. و برای اطفاء آتش شهوت افسار گسیخته و تمایلات شهوانی بی پایان خود، به انواع حیل از جمله رفع نیاز دیگران و استحباب نکاح موقت دست می زند و دائماً چشم در سراپای زنان و دختران مردم می گرداند و از آموزه های دینی برای رسیدن به شهوات و هواهای نفسانی استفاده می کند.

ترسیم حیات بشر از بدو تولد تا وقت ممات (ت)

این مسأله در تمام جزئیات زندگی بشر اعم از کسب و کار، ازدواج، ارتباط با دیگران، قضاوت‌ها و حکم‌ها، پرداختن به امور اجتماعی و سیاسی و... دخالت مستقیم دارد، و هیچ واقعه و قضیه‌ای نیست که از این قاعده و قانون مستثنی باشد.

در مسائل اجتماعی پیوسته از همین روش پیروی می‌نماییم؛ اگر مردم به کسی اقبال نمودند آن را به حساب دیانت مردم و صلاحیت خویش می‌گذارد و اگر روزی از او روی برگردانند، مردم را فریب خورده دشمنان و خود را جزو اقلیت رستگار می‌شمرد! اگر روزی بر دشمنان خویش غلبه کنیم آن را از امدادهای غیبی و الهی می‌دانیم و اگر روزی شکست بخوریم تقصیر را به گردن افراد می‌اندازیم و خود را از تبعات شکست تبرئه می‌نماییم! [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و باید به این نکته متذکر شد که این آفت بیش از همه دامن اهل علم و مدعیان صلاح و سداد را خواهد گرفت، و این طایفه باید سخت به هوش آیند و خود را پیوسته در این مضمار برد و باخت بیازمایند و لحظه‌ای از مکر و دام شیطان غافل نگردند.

با حربۀ دفاع از دین و شریعت به مقابله و نبرد با اولیای الهی برمی‌خیزیم و به هر وسیله و بهانهٔ مضحکی، سعی در کوبیدن شخصیت و مرام آنها می‌نماییم و آنان را به انواع تهمت‌ها و افتراها متهم می‌سازیم؛ و آنگاه که در مقام پاسخ و نقد، درخواست مناظره و جوابیه می‌شنویم، به انواع حیل از برخورد با آن طفره می‌رویم و شانه خالی می‌کنیم.

برای رسیدن به مطلوب و مقصود به هر ترفند و وسیلهٔ خلاف شرع متمسک می‌شویم و آنگاه در مقام پاسخ‌گویی از بدیهی‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین وسیله نقد و کنکاش سر باز می‌زنیم و به این طرف و آن طرف می‌پردازیم. تاریخ بشر از بدو تولد تا زمانی که حیات باقی است این چنین بوده و این چنین نیز خواهد بود. پیامبران الهی در زمان حیات و رسالت خود با این پدیده دائماً دست به گریبان بوده و این آفت را در جامعه مستمراً احساس می‌نمودند.

رسول خدا برای تعیین و نصب ولایت و خلافت علی مرتضی در حضور ده‌ها هزار نفر از مردم حجاز، او را به این منصب منصوب می‌کند و از همهٔ افراد حتی زنان، جهت تثبیت این واقعهٔ منحصر به فرد تاریخ بیعت می‌گیرد؛ اما هنوز بدن مطهرش به روی زمین مانده، همین مردم و همین اشخاص برای تعیین خلافت در سقیفهٔ بنی‌ساعده اجتماع می‌کنند و تاریخ اسلام را به ضلالت و انحراف می‌کشاند و به بهانهٔ جلوگیری از تفرق و اختلاف بین مسلمین، دیگران را بر منصب من قبل الله و رسوله ترجیح می‌دهند؛ و جالب اینکه امروزه برخی از گمراهان از علمای شیعه و معاندان مکتب اهل بیت نیز به همان یاوه‌ها و اراجیف سلف طالح خویش دست می‌یازند و همان مزخرفات را نشخوار می‌نمایند.

این نکته همیشه با ما همراه و هم‌پیمان می‌باشد، حتی در مسائل عبادی؛ از یک طرف مایل به انجام امور عبادی، خصوصاً در مواردی که جنبهٔ اجتماعی نیز به همراه دارد، می‌باشیم و از طرف دیگر هواهای نفسانی و شهوات دنیوی و التذاذات خویش را به نوعی می‌خواهیم در ضمن انجام آن امور، برآورده نماییم.

لذا مرحوم والد - رضوان الله علیه - بسیار دقیق و سنجیده دست روی این نکته و ضعف نفس گذارده، آفت اهل علم را بسیار صریح و واضح گوشزد

تقابل عقل و احساس در تمام جزئیات زندگی

بشر (ت)

به مقابله و مبارزه اولیای الهی رفتن با حربۀ دفاع

از دین و شریعت (ت)

می نمایند.

اینان از یک طرف خود را مبلغ و داعی شریعت غرّاء می دانند و معرفی می نمایند، و از طرف دیگر عملکرد و شیوه زندگی و منش آنان با موازین و مبانی دینی سازگاری ندارد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از یک طرف در کتب و رسائل خود قرائت نماز شب و بیداری قبل الفجر و بین الطلوعین را از مؤکدات مستحبّه در شرع به حساب می آورند، ولی خود با تشکیل مجالس شب زنده داری و پرداختن به سخنان بیهوده تا پاسی از شب به نوشیدن چای و قهوه و غیره عمر خویش می گذرانند، و نه تنها موقّق به اقامه صلاة اللیل نمی شوند، بلکه نماز صبح آنان نیز با کسالت و سستی انجام می گیرد و در پاسخ می گویند:

پرداختن به مسائل مسلمین و حوادث اجتماعی

از این امور مستحبّه لازم تر و ضروری تر است!

عجبا و وا أسفا! گذران شب به لهو و لعب و خنده های مستانه و غیبت دیگران از مسائل ضروری است، ولی اقامه نماز شب و راز و نیاز با خدای متعال که شیوه و روش اولیای الهی و اهل معرفت است، از امور بسیطه و غیر قابل توجه است!؟

و چون نمی خواهند خود را از این منجلاب خارج سازند و زمام خود را در ید قدرت و اشراف استاد خبیر و کامل بصیر قرار دهند و به زندگی حیوانی و دنیوی خویش پایان ببخشند، نفس اماره در مقام معارضه برمی آید و بر قوه عاقله غلبه می کند و آن را سرکوب و منکوب نموده، از دایره تصمیم و اراده خارج می سازد و به توجیه اعمال و کردار ناشایست خویش می پردازد و این امور را از عهده بشر خارج می نماید و پرداختن به این مسائل را موجب اتلاف وقت می شمرد و گذران عمر را در این مسائل بیهوده و عبث می انگارد و دیگران را از پیروی این منهج و منهاج بر حذر می دارد.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می فرمودند:

زمانی که ما در نجف اشرف به تحصیل معارف

اهل بیت علیهم السّلام اشتغال داشتیم طبعاً روش و

منش ما با آنچه در آنجا ساری و جاری بود، متفاوت

بود. از نظر درس و بحث و مطالعه، همه فضلای

معترف به تفوّق و برتری ما در دروس و مباحثات

بیانی صریح در آفات اهل علم (ت)

بودند و از این جهت هیچ کس نمی توانست ایرادی بر ما وارد نماید؛ و از جهت بحث و قدرت استدلال کسی جرئت سخن گفتن و تعییر و نقد مطالب عرفانی را در حضور ما نداشت، زیرا با دو جمله چنان او را مُفحم و منکوب می کردیم که دیگر سر بلند نکند.

در مجالس روضه و مناسبات آقایان به هیچ وجه شرکت نمی کردیم، زیرا تمامی آنها را در چارچوب و فضای همین عبارات و دواعی دنیویّه و نفسانیّه می دانستیم و لذا شرکت نمی کردیم.

شب های پنجشنبه برای بیتوته و ارتباط با ولیّ عالم امکان، حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه به مسجد سهله می رفتیم، زیرا در شب های دیگر با تحصیل و مطالعه و تقریر مباحث ما تعارض داشت، و ما آن چنان نسبت به بحث و درس های خود ضنین بودیم [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] که مجال اتلاف حتی یک ساعت از شبانه‌روز خویش را به خود نمی‌دادیم. و برای حفظ استقلال و حریت و مناعت خود هیچ‌گاه از شهریه آقایان استفاده ننمودیم.

در مقابل با بزرگان از صلحا و اخیار مانند مرحوم آیه الله حاج سید جمال‌الدین گلپایگانی و آیه الله سید عبدالهادی شیرازی و آیه الله سید عبدالاعلی سبزواری و آیه الله شیخ عباس قوچانی و آیه الله سید محمد‌هادی میلانی و آیه الله سید عبدالکریم کشمیری و آیه الله علامه شیخ حسین حلّی و آیه الله شیخ آقا بزرگ طهرانی و آیه الله سید محمد رضا خلخالی و آیه الله سید علی سیستانی ارتباطی وثیق و مؤانستی عمیق داشتم.

روش و مرام ما به ذائقه بسیاری از آقایان خوش نیامد و در خفا به نقد و ایذاء و تهمت و افتراء پرداخته و افرادی را که کم و بیش با آنها سلام و علیکی داشتیم از ارتباط با ما بر حذر داشتند، و ما

می دیدیم مثلاً فردی تا دیروز با ما ابراز محبت و
علاقه می نمود، ولی یک مرتبه راه خود را کج می کند
و از برخورد با ما اجتناب می ورزد، و پس از مدتی
انکشاف به عمل می آمد که فلان شخص معروف از
فضای نجف با او تماس داشته و او را از معاشرت
با ما بر حذر داشته و با وعده و وعید و خطّ و نشان
کشیدن در دل او رعب و خوف ایجاد نموده است!
روزی در صحن امیرالمؤمنین علیه السّلام با یکی
از فضلا سلام و علیک و احوال پرسی می کردم، دیدم
یکی از همین مغرضین و معاندین ما را بدین صورت
مشاهده کرد. مدتی بعد این شخص نزد من آمد و
گفت: «پس از ملاقات با شما آن شخص معروف
پیش من آمد و گفت: "اگر ارتباط خود را با آقا سیّد
محمد حسین قطع نکنی شهریه تو را قطع خواهیم
نمود! این مرد صوفی و درویش است و باعث
انحراف و ضلالت تو خواهد گشت." من به او گفتم:
چرا خودتان پیش او نمی روید و با او بحث و سخن
نمی گوید؟ در پاسخ گفت: "ما قدرت بحث و سخن
با او را نداریم و او ما را محکوم خواهد نمود!"»

اینان پس از یأس و ناتوانی از تغییر روش و منش ما در صدد برآمدند که به تحریک اقوام و آشنایان پرداخته، از طریق برخی از اقوام به تحریک والدۀ ما پرداختند و ایشان را نسبت به روش سلوکی و عرفانی ما مشوئش و مضطرب نمودند، به طوری که روزی ایشان با اظهار عدم رضایت از روش ما در صدد جلوگیری از مرام و ممشای ما برآمد. من با اقناع والدۀ نسبت به منهج خود و توضیح علّت این عمل خلاف، چند عدد گردو برای آنها به طهران فرستادم و گفتم: فعلاً با این گردوها سرگرم بمانید تا من ببینم چگونه با شما برخورد نمایم!

آری این بود آن دردها و لبانات و ضیق‌هایی که سال‌ها والد ما در سینه خود داشت و می‌فرمود:

هنوز وقت آن نرسیده است که آنها را فاش سازم و پرده از چهره فریب و نیرنگ و نفاق و اضلال بردارم!

البته آنچه در این سطور آمده، برخی از بسیار حادثه و جریانی است که در طول سالیان دراز، ایشان شاهد و ناظر بوده است؛ و خود بارها به بنده فرموده بود:

هر وقت می‌خواستم این مسائل و قضایا را برای مردم فاش نمایم، از طرف امام عصر حضرت بقیةالله ارواحنا فداه بر حذر می‌گردیدم و می‌فرمودند: «سید محمد حسین، هنوز وقت افشای این مطالب نرسیده است!»

البته باید توجه داشت که این خطر (غلبه اهواء و نفس اماره بر قوای عاقله) در مدعیان عرفان و سالکان طریق نیز کاملاً مشهود و ملموس است. بسیاری از افراد که مدعی سیر و سلوک می‌باشند در واقع سلوک را ملعبه و دستاویز وصول به هواها و مشتتهای نفسانی خویش قرار داده‌اند، و گرچه به ظاهر،

روش و منش مرحوم علامه هنگام اقامت در

نجف اشرف (ت)

شهود غلبهٔ اهواء و نفس اماره بر قوای عاقله در

مدعیان عرفان (ت)

متظاهر به تسلیم و اطاعت و انقیاد می‌باشند؛ ولی در باطن و ضمیر خود به دنبال خواست‌ها و هواها و منویات خویش سیر می‌نمایند که توضیح این مطلب در فصل آخر جلد دوم اسرار ملکوت از این بنده آورده شده است. (معلق)

* سوره الفجر (۱۸۹) آیات ۲۷ الی ۳۰. ترجمه از معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۱۱:

«ای نفس مطمئن شده به ادراک توحید و ولایت، برگرد به سوی پروردگارت در حالی که هم تو از پروردگارت راضی هستی و هم پروردگارت از تو راضی است؛ پس داخل شو در زمره بندگان و اولیای من و داخل شو در بهشت من.»

** سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۰.

شباهت کلام قائلین به عدم لزوم استاد با کلام

بنی اسرائیل

اتّکا به انوار باطنیّه امامان و حضرت حجّه بن الحسن علیهم السّلام، و رفع ید از مسئولیت تکلیف تعلیم و تعلّم در مدرس مجاهده و تربیت نزد استاد کامل و مربّی مرشد تامّ، در حکم انکار این مسأله و رها نمودن نفس است.

این گفتار بی شباهت به گفتار بنی اسرائیل به حضرت موسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام نیست، در آن وقتی که آن پیامبر بزرگوار، آنان را از زیر یوغ فراعنه و قبطی های ظالم نجات داده و از نیل عبور داد، و با خون دل و هزاران مرارت آیین خداپرستی را به آنان آموخت، و آنان را تا دروازه فلسطین (مقرّ و مأوای خودشان) آورد، و فرمان حمله به شهر را، که خانه و وطن اصلی آنان بود و به طور آوارگی از آن رانده و بیرون ریخته شده بودند، صادر کرد، همگی هم دست و هم داستان شده و آواز برآوردند:

﴿قَالُوا يُمُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن
نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا
فإِنَّا دُخِلُونَ﴾^۱؛ «گفتند: ای موسی! در این ارض

مقدّس و این شهر گروه ستمکاران هستند، و ما
هرگز در آن داخل نخواهیم شد تا زمانی که آنان
از آن خارج شوند؛ پس اگر آنان خارج شوند، در
این صورت ما از داخل شدگانیم.»

﴿قَالُوا يُمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا
فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۲؛

«گفتند: ای موسی! تا مادامی که ایشان در این
شهر هستند، ما ابداً داخل آن نمی‌شویم! تو با
پروردگارت بروید و نبرد کنید (و شهر را تسخیر
کرده و سپس ما در شهر فتح شده وارد
می‌شویم)؛ ما در اینجا از نشستگانیم!»

آیات و روایات ما را امر به لزوم پیروی از اهل

خبره و دانش می‌کند

و ثالثاً: بر یک سیاق و بر یک میزان، آیات
قرآن و روایات وارده، ما را امر به لزوم پیروی اهل
خبره و دانش می‌کند، و به طور اطلاق این مهم را
گوشزد می‌سازد. و ما در تمام آیات و روایات، یک
آیه و یا یک روایت نیافتیم که امور اخلاقیّه و عرفانیّه
را تخصیص زند و آنان را موکول به عالم غیب کند

۱ سوره المائدة (۵) آیه ۲۲.

۲ سوره المائدة (۵) آیه ۲۴.

و ما را از نیاز به استاد و مربی معذور بدارد؛ مانند آیه ۴۳ از سوره النحل (۱۶)، و آیه ۷ از سوره الانبیاء (۲۱):

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛

«اگر چنین هستید که نمی‌دانید، از اهل ذکر پرسید!»

و مانند فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در حکمت ۹۶ از نهج البلاغة:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ»؛ ثُمَّ

تلا: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ

وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱؛ «به درستی که نزدیک‌ترین و

مقرب‌ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان هستند به

آنچه

پیامبران آورده‌اند. و پس از این جمله، این آیه را

تلاوت فرمود: به درستی که نزدیک‌ترین و

مقرب‌ترین مردم به ابراهیم، هر آینه کسانی

هستند که از او پیروی می‌کنند؛ و این پیغمبر

است و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند.»

^۱ سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۶۸.

^۲ نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۵۷.

و مانند گفتار حضرت زین العابدین
علیه السلام، در صفحه ۲۰۹ از کشف الغمّة،
طبع سنگی:

هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ وَ ذَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ
سَفِيهٌ يَعُضُدُهُ؛^۱ «به هلاکت می افتد هر کس که
مرد دانشمند و حکیمی نداشته باشد که او را
راهنمایی و ارشاد کند؛ و به زبونی و پستی
می رسد هر کس که مرد نادان و سفیهی را نداشته
باشد که کمک کار و معین او باشد.»

جاری بودن ادله فطریّه و عقلیه بر لزوم رجوع

عامی به عالم در همه امور

و دیگر بسیاری از ادله وارده در باب اجتهاد
و تقلید، که بر وجوب تقلید دلالت دارند، و آن
ادله اختصاص به باب افتاء و قضاء ندارند، زیرا
بسیاری از آنان اطلاق دارند و بر اساس وجوب
رجوع عامی به شخص عالم، لزوم رجوع هر
شخص جاهل به هر شخص عالم در هر
موضوعی را می رساند.

بلکه ادله فطریّه و عقلیه بر لزوم رجوع عامی
به عالم، در اینجا نیز ساری و جاری است.

^۱ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۳؛ الفصول المهمّة فی المعرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۸۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹.

کلام رایج در بین دسته‌ای از عامیان متلبس به

لباس اهل علم

و ما چون از علّت این کلام رایج در بین دسته‌ای از عامیان متلبس به لباس اهل علم که: «در امور اخلاقیّه نیازی به استاد نیست و از توسّل به حضرات معصومان و از استمداد حضرت صاحب‌الزمان، معضلات راه سیر و سلوک حلّ می‌گردد» تفحص به عمل آوردیم، معلوم شد که جان و روح این مطلب از دو امر خارج نیست: یا به جهت آن است که: امور اخلاقیّه و عرفانیّه و مسائل توحیدیّه را بسیار

سرسری می گیرند و بدان وقعی نمی نهند، و برای آن ارزش و اعتبار معتنا بهی قائل نیستند؛ فلهدا در بین گفتارشان زیاد دیده می شود که: «این مسأله از مسائل اخلاقی است نه از مسائل فقهی، و این راجع به اخلاق است نه علم.»

و یا به جهت آن است که: چون خود را تهی دست می یابند، و برای مراجعه عوام نمی خواهند اظهار عجز و نادانی کنند، لذا در مسائل فقهیه فوراً جواب می دهند؛ و اما در مسائل توحیدیّه و عرفانیّه چون جواب ندارند، می گویند:

«با توسّل به حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه این

مسائل حلّ می گردد.» فَضَلُّوا و أَضَلُّوا عَن سِوَاءِ

الطَّرِيقِ!

۱۱ این عبارت لفظاً و معنأ در بسیاری از مصادر آمده است از جمله:

- سورة المائدة (۵) آیه ۷۷: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْبُدُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ آلِ اللَّهِ حَقًّا وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْلَ الْوَاوَاءِ قَوْمًا قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

- الكافي، ج ۸، ص ۱۱۸، ذیل حدیث آدم و شجره، این گونه وارد است که: «... و مَنْ وَضَعَ وُلاةَ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَهْلَ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِهِ فِي غَيْرِ الصَّفْوَةِ مِنْ بِيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَجَعَلَ الْجُهَّالَ وُلاةَ أَمْرِ اللَّهِ وَ الْمُتَكَلِّفِينَ بغيرِ هُدَى مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ زَعَمُوا أَنَّهم أَهْلُ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِ اللَّهِ. فَقَدْ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ رَغَبُوا عَن وَصِيَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ طَاعَتِهِ، وَ لَمْ يَضَعُوا فَضْلَ اللَّهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا أَتْبَاعَهُمْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ حُجَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»

- تفسير الإمام العسكري عليه السلام، ص ٥٢:

«ثم قال الرضا عليه السلام: لقد ذكرتني بما

حكيتُه [عن] قول رسول الله صلى الله عليه وآله و

سلم و قول أمير المؤمنين عليه السلام و قول زين

العابدين عليه السلام:

أما قول رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فما

حدثنه أبي، عن جدّي، عن أبيه، [عن جدّه]، عن

رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: "إنّ الله لا

يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من الناس، ولكن [يقبضه]

بقبض العلماء. فإذا لم ينزل عالمٌ إلى عالمٍ يصرّفُ عنه

طلّابُ حطامِ الدُّنيا و حرامِها، و يَمنعون الحقَّ أهله، و

يجعلونه لِغيرِ أهله، اتَّخذَ الناسُ رؤساءَ جهالاً، فسئلوا

فأفتوا بغيرِ علمٍ فضلّوا و أضلّوا.

و أمّا قول أمير المؤمنين عليه السلام فهو قوله: "يا

معشرَ شيعتنا و المتتحلين [مودّتنا]! إيّاكم و أصحابَ

الرأى؛ فإنهم أعداءُ السننِ. تفلّتت منهم الأحاديثُ أن

يَحفظوها و أعيّتهم السنّةُ أن يعوها. فاتّخذوا عبادَ الله

خولاً، و ماله دُولاً؛ فذلت لهم الرقابُ و أطاعهم الخلقُ

أشباهُ الكلابِ. و نازعوا الحقَّ أهله، و تمثّلوا بالأئمّةِ

توضیحی پیرامون مجذوب سالک و سالک

مجذوب

آری، برای افرادی به طور بسیار بسیار نادر دیده می‌شود که بدون سلوک، در ابتدا جذبۀ آنان را می‌گیرد و آنان مجذوب انوار جمالیه الهیه می‌گردند؛ و سپس در پرتو همان جذبۀ، خودِ خداوند ایشان را حرکت می‌دهد تا به سر منزل مقصود با تلاش و سلوک برسند. ایشان را «مجذوب سالک» خوانند، چون پس از جذبۀ قدم در سلوک می‌نهند؛ به خلاف سایر افراد که آنان را «سالک مجذوب» گویند، چون بعد از مجاهده و سلوک، جذبۀ آنان را می‌گیرد. ولی دستۀ اوّل هم در عین حال بعد از جذبۀ، برای سلوک نیاز به استاد دارند.

مجذوب سالک و اویسی مشرب‌ها در پرتو جذبۀ

الهی طیّ طریق می‌کند

الصّادِقینَ و هم من الجُهّالِ و الکفّارِ و المّلاعینَ؛
فَسئِلُوا عَمّا لَا یَعْلَمونَ، فأنفوا أن یَعترفوا بأنّهم لَا
یَعْلَمونَ، فَعارَضوا الدّینَ [بأرائِهِم فَضلّوا و أضلّوا. أما
لو کانَ الدّینُ] بِالقیاسِ لکانَ باطنُ الرّجلینِ أوّلی
بِالمسحِ من ظاهِرِهِما. «(محقّق)

و برای افرادی بسیار نادر از این دسته، چنان جذبات الهیّه پشت سر هم آمده، و راه را پیوسته بدان‌ها نشان می‌دهد! و در هر کجا طریقی برای وصول است، خود خداوند از عالم غیب می‌فهماند؛ آنان بدون استاد ظاهری راه را طی می‌کنند و به مقصد می‌رسند. این افراد را «اویسی» خوانند، زیرا همانند اویس قرنی می‌باشند که بدون دیدار و ملاقات رسول الله راه را طی کرد، و در اثر جذبات الهیّه به مقصد رسید.

رضوان الله علیه.^۱

۱۱ افراد بشر در کیفیت تهذیب و تربیت به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروه اوّل: کسانی هستند که صرف خواست و اراده آنها بر انقیاد و اطاعت از اوامر پروردگار موجب اتصال باطنی آنها با مبادی غیب و سلسله علل عالم معنا گشته، و حقایق ربوبیّه را بدون دخالت نفس و امتزاج با هواها و هوس‌ها و سلیقه‌های گوناگون به نفس و قلب آن افراد القاء می‌نمایند و ایشان را از تخیلات و توهمات که موانع طریق و قواطع سلوک می‌باشند، محفوظ و مصون می‌دارند و راه صواب را از خطا به آنها می‌نمایانند و ایشان را نسبت به صلاح و فساد خویش آگاه می‌سازند؛ که نمونه بارز این دسته از افراد، وجود مبارک خاتم رسل، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد؛ چنانچه امیر مؤمنان در نهج البلاغه درباره حضرتش فرمود:

و لقد قرّن الله به صلی الله علیه و آله من لدن أن
 کان فطیماً أعظمَ ملکٍ من ملائکته یسلک به طریقَ
 المکارم و محاسنَ أخلاقِ العالم لیله و نهاره، و لقد
 کنتُ أتبعه اتّباعَ الفصیلِ أثرَ أمّه، [ادامه در صفحه

[بعد]

تقسیم‌بندی افراد بشر در کیفیت تهذیب و تربیت

(ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ
 مِنْ اٰخْلَاقِهِ عِلْمًا وَّ يَأْمُرُنِي بِالْاِقْتِدَاءِ بِهِ؛*

«هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از
 شیر گرفته شد، خدای متعال بزرگ‌ترین ملک از
 ملائکه خود را برای تربیت نفس شریفش مأمور
 نمود، تا بالاترین مکارم اخلاق و محاسن کردار را در
 روز و شب به او بیاموزد، و من پیوسته به دنبال او
 طابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، پا جای پای رسول خدا
 می‌گذاشتم و همچون بچه شتری که هرگز از مادر
 خود جدا نمی‌گردد به دنبال او روان بودم، و در هر
 روز از مکارم اخلاق پرچمی برای من بپا می‌داشت
 و به من دستور می‌داد که از آن پیروی نمایم.»

و از جمله این افراد می‌توان به اویس قرنی اشاره نمود که بدون زیارت و
 ملاقات رسول خدا توسط هدایت باطنی عالم ملکوت به مراتب فعلیت نایل
 آمد، و از متأخرین اولیای الهی باید به حضرت آیه الله شیخ محمد جواد
 انصاری همدانی - رضوان الله علیه - متذکر گردید.

گروه دوم: که اکثریت را تشکیل می‌دهند، نیاز به دستگیری استاد و تربیت
 در سایه اشرف ولی دارند که توسط او و تحت اطاعت و انقیاد او، نقاط
 ضعف نفسانی یکی پس از دیگری برطرف شده و جای آن را بینش و فعلیت
 و اتقان بگیرد. استاد در این سیر از نقاط قوت شخص بهره گرفته، به واسطه
 آن به رفع نقایص و معایب او می‌پردازد، و با تذکرات و نصیحت‌ها و چه
 بسا پرخاش و تهدید، او را از کریوهای نفس اماره و مهالک راه و دام‌های

ابالسه و خناسان می‌رهاند، و از مسائل و فضاهایی که جز او کس دیگری نمی‌تواند نجاتش دهد، عبور می‌دهد؛ مشکلاتی که با خواندن کتاب و استماع سایر مبلغین و انجام تکالیف ظاهریه در رسایل عملیه، به هیچ‌وجه من الوجوه حل نخواهد شد و همچنان فرد در وادی حیرت و سرگستگی بسر خواهد برد.

در اینجاست که برای بسیاری از افراد به واسطه کشف بعضی از عوالم و ارتباط با عوالم دیگر مسائلی رخ خواهد داد که تشخیص صحت و سقم آن فقط توسط استاد خبیر میسر است؛ زیرا او به همان مطالبی دسترسی پیدا خواهد کرد که آنها دسترسی پیدا کرده‌اند، ولی فرق بین او و آنها در این است که مطالبی که به او می‌رسد بدون شائبه تصرف نفس است، ولی در این افراد ممکن است تخیلات و صفات رذیله و ملکات ایشان در شکل‌گیری این مطالب تأثیر داشته باشند.

روزی مرحوم والد - قدس الله سره - به یکی از شاگردان خود فرمودند:

شخصی که در مکاشفه به تو دستور می‌دهد که

بعضی از امور را انجام دهی و تو از من پنهان

کرده‌ای، او شیطان است و در صدد اغواء تو برآمده

است و تو نباید به او اعتنا کنی.

ولی آن فرد به تذکر ایشان توجهی ننمود و در ضلالت، عمر خود را به پایان رساند.

لذا کسی نمی‌تواند مدعی شود که از زمره گروه اوّل است و نیازی به هدایت و ارشاد استاد ندارد؛ زیرا در مکاشفات و مطالبی که برای گروه اوّل رخ می‌دهد شک و تردید وجود ندارد و در انطباق با موازین شرعی ذره‌ای تضاد و تخالف ندارد، ولی برای این دسته از افراد همراه با شبهه و تشکیک خواهد بود، و چه بسا با معیارها و ضوابط شرعیّه در تضاد و تقابل بوده باشد.

از جمله موارد روشن و آشکار که در قرآن کریم بدان اشارت شده است، داستان حضرت خضر می‌باشد که با ارشادات خاصه غیبی به سیر و سلوک شخصی و اجتماعی خویش می‌پردازد، و چه بسا مصالح رفتار و گفتار او برای سایرین قابل تشخیص و تعریف نباشد؛ در حالی که قرآن کریم به روی تمام کردار و گفتار او صحه گذارده و آنها را مؤید من عند الله برشمرده است. (معلق)

* نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۶.

غالب انبیاء از این قبیل بوده‌اند، یعنی آنان که
بین آنان و پیامبری دیگر فاصله زمانی بوده و
ملاقات حاصل نشده است، و امامان ما
علیهم السّلام از این قبیل بوده‌اند؛ صلوات الله و
سلامه علیهم أجمعین.

ولی هیچ‌گاه انسان نباید این خیال را در سر
خود پیروراند که: من از زمرة «مجدوب سالک»
و از خصوص «اویسی‌ها» خواهم بود، و بدون
مراجعه به استاد و در تحت تعلیم و تربیت و نظر
او قرار گرفتن، در اثر ورود جذبات و واردات
الهیّه راه را طی کرده و به مقصود می‌رسم، این
پنداری است باطل؛ زیرا همان‌طور که ذکر شد
این امر به دست سالک نیست، به دست خدا و به
امر خداست که بسیار بسیار به ندرت صورت
می‌گیرد؛ و گرنه سلوکی است که سالک به خیال
حصولِ جذبه می‌کند، و این سلوکِ بدون استاد
است که دارای خطرات فراوان: از ورود امراض
گوناگون، و مالیخولیا و جنون و ضعف و نقاهت،
و کوتاه شدن عمر، و دوری از مجتمع، و رها
کردن کسب و کار و زن و فرزند، و بالأخره در
دام ابالسّۀ انسی و جنّی گرفتار شدن، و بر اریکه
انانیّت و فرعونیت تکیه زدن، و غیر ذلک از آفات

این طریق است.^۱

مطلب دوّم: در انتقاد از فلسفه و نقد این نظریّه

و اما درباره مطلب دوّم که انتقاد از علم فلسفه است، باید بگوییم: این نیز خطایی است بس بزرگ، و غلطی بسیار سترگ! زیرا یکی از جهازهای وجودی ما قوه عاقله است که تمام احکام و مسائل خود را در جمیع امور بر آن اساس پایه گذاری می کنیم، و به وسیله آن در ترتیب قیاس های منطقیّه برای حلّ مجهولات لا تُعدّ و لا تُحصی استمداد می جوئیم؛ و در این صورت چگونه ممکن است علم منطق را که راه ترتیب قیاسات است، ناصحیح شمرد؟! و چگونه ممکن است که فلسفه را که بر اساس برهان روی قواعد و مسائل منطقیّه قرار می گیرد، باطل دانست؟!!

مسائل فلسفیّه همچون مسائل ریاضی است که بر مقدمات و ترتیب قیاساتی است که به

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم تبعیّت از استاد کامل خبیر و آگاه در سیر و سلوک رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم، ص ۱۶۶ و ۱۹۶؛ رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب، ص ۱۳۳؛ روح مجرد، ص ۴۰ الی ۵۷ و ۴۸۵؛ الله شناسی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ آیین رستگاری، ص ۱۰۱ الی ۱۲۷؛ حریم قدس، ص ۹۶؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۳ الی ۱۵۸. (محقّق)

بدیهیات منتهی می شود؛ و در این صورت انکار آن در حکم انکار ضروریات و بدیهیات است. مسائل فلسفیّه، مسأله را از مقدمات خطابیّه و شعریّه و مغالطه و مجادله جدا می کند، و آن را بر اساس برهان که مبنی بر وجدانیات و اولیات و ضروریات و بدیهیات و غیرهاست، قرار می دهد.

دعوت آیات قرآن به تعقل و ترتیب قیاسات

آیات کریمه قرآنیّه ما را به تعقل دعوت می کند؛ آیا تعقل غیر از ترتیب قیاسات است؟! علم حکمت ما را به حقایق اشیاء و سرّ آفرینش، و عرفان به حضرت باری تعالی شأنه العزیز، و اسماء حسنی و صفات علیای او، و مسأله معاد و نظام تکوین و ولایت، و ربط بین ازل و ابد، و هزاران مسأله بدیع و زنده جهان هستی و کاخ آفرینش آشنا می سازد که:

﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱؛ «و به آن کسی که حکمت داده شود، خیر بسیاری به او داده شده است.»

و درباره حضرت لقمان می فرماید:

۱ سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۶۹.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۱؛ «و به تحقیق که

ما به لقمان، حکمت آموختیم.»

و در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امت خود را تعلیم حکمت می دهد؛ از جمله در دو آیه ۱۶۴ از سوره آل عمران (۳) و آیه ۲ از سوره الجمعة (۶۲) وارد است که:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؛ «آیات خدا را بر مردم تلاوت

می کند، و ایشان را تزکیه می نماید، و آنها را تعلیم کتاب و آموزش حکمت می دهد.»

بسیاری از روایات ما مشحون به دقیق ترین

مسائل عقلی است

و نیز بسیاری از روایات ما مشحون به دقیق ترین مسائل عقلی است؛ و چگونه با عدم آشنایی به مسائل عقلیه می توان در این بحر بی کران وارد شد، و حاقّ معانی وارده در آنها را در ابواب مختلفه توحید، و فطرت، و قضاء و قدر، و أمر بین الأمرین، و مبدأ و معاد، و حقیقت ولایت، و کیفیّت ربط مخلوق به خالق و غیرها را به دست آورد؟

راویان احادیث ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین، همه یکسان نبوده، بلکه هریک در

^۱ سوره لقمان (۳۱) صدر آیه ۱۲.

مرتبه‌ای خاص و درجه‌ای مخصوص بوده‌اند. و روایاتی که از هشام بن حکم و مؤمن الطاق و نظائرهما نقل شده است، بسیار دقیق است؛ و به خوبی می‌رساند که آنان در علوم عقلیه متضلع، و به فنون استنباط احکام و قیاسات عقلیه و جدل و خطابه و برهان واقف بوده‌اند، و حضرات معصومین با آنها با لسان دیگری بسیار دقیق و عمیق حقایق را بیان می‌فرموده‌اند.^۱ فهمیدن این دسته از روایات بدون خواندن فلسفه و آشنایی با علوم عقلیه محال است.^۲

در مباحث حضرت امام رضا علیه السلام با صاحبان مذاهب و ادیان، مطالب دقیق عقلی است که بدون علوم عقلیه، فقط به مجرد فهمیدن معانی سطحیه و ظاهریه‌ای از آن اکتفا می‌شود و جان و روح مطلب ملموس نمی‌گردد. روایات وارده از ائمه معصومین، غیر از روایات وارده از عامه و یا اخبار و روایات وارده در سایر ادیان است که همگی بسیط و قابل فهم عامه می‌باشد.

^۱ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم جواز در یک سطح قرار دادن روایات و عدم بی‌نیازی از علوم عقلیه در فهم قرآن و احادیث رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۸۵ الی ۱۹۰؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۴۳. (محقق)

و بر این اصل، تقویت فکر و تصحیح قیاس،
و به طور کلی آشنایی با منطق و فلسفه لازم
است؛ و قبل از رجوع به این علوم نمی‌توان از
خزائن علمیّه حضرات معصومین که راهنمای
و حید مسائل توحیدیّه هستند، طرفی بست.

و چقدر نارسا و نازیباست که بگوییم:

«ادله نقلیه ما را کافی است، و روایات وارده
ما را مستغنی می‌نماید، و چه نیازی به علوم عقلیه
داریم؟!»

آخر مگر حجّیت روایات به واسطه برهان
عقلی نیست؟! و رجوع به روایات و اسقاط ادلّه
عقلیه، جز تناقض و خلف خواهد بود؟!!

و به عبارت دیگر: روایات وارده از معصومین

قبل از رجوع به عقل و ترتیب قیاس حجّیتی ندارد، و

بعد از رجوع به عقل، دیگر فرقی و اختلافی بین این

قیاس عقلی و سایر ادلّه عقلیه نیست؛ و در این صورت

ملتزم شدن به مفاد روایات و احادیث وارده، و انکار

ادلّه عقلیه، موجب تناقض و ابطال مقدمه‌ای است که

با نتیجه حاصله از خود آن مقدمه به دست آمده است؛

و هَذَا مِنْ أَفْطَحِ الشَّنَائِعِ!

۱۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون دعوت آیات قرآن و روایات معصومین

تناقض گویی صریح مخالفان علوم عقلیه

و عجیب اینجاست که: از طرفی این مخالفان علوم عقلیه ادعا دارند که: «در اصول دین تقلید کافی نیست و راه تعبّد و تمسّک به اخبار بسته است، بلکه باید

علیهم السّلام به تعقل و دفاع از علوم عقلی رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ مهر تابان، ص ۱۱۳؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۱۴۱. (محقق)

هر کس از روی یقین و علم، اعتقاد بدان مبانی داشته باشد، و علامه حلّی - رحمة الله علیه - در این مسأله نقل اجماع فرموده است، و از طرفی می‌گویند: «ورود در علوم عقلیه و حکمت متعالیه لازم نیست، زیرا آنچه در بحار بی‌کران معارف معصومان آمده است، ما را بی‌نیاز می‌دارد»؛ این گفتار عین تناقض صریح است.

تمسک به برهان عقلی در مسائل اصولیه، و سپس عزل کردن عقل را در اخبار آحادی که در معارف عقلیه وارد شده است، و عمل نکردن به آن، عیناً از قبیل باطل کردن مقدمه است به سبب نتیجه‌ای که از همان مقدمه استنتاج می‌شود؛ و این عین خلف و تناقض است.

اجتهاد در مذهب شیعه، موجب حفظ دین از کهنگی و اندراس، و عدم تعبد به آرای می‌شود که در یک زمان در نزد بعضی، از اصول مسلمّه شمرده می‌شود و در زمان دیگر بطلانش از بدیهیات محسوب می‌گردد.

تعبد به غیر گفتار خدا و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السّلام در احکام فرعیّه، موجب سدّ باب اجتهاد و وقوع در مهالک و لغزشگاه‌هایی است که عامّه بدان دچار شده‌اند؛ و اما در احکام اصولیه تعبد و تقلید به طور کلی معنا ندارد و

عقل و نقل، حاکم به لزوم رجوع به ادلّه عقلیه هستند.

بنابر آنچه گفته شد رجوع فلاسفه به ادلّه عقلیه، زیاده‌روی و غلط نیست، زیرا آنها اولاً: اثبات کرده‌اند که حجّیت ظواهر دینیّه متوقّف است بر برهانی که عقل اقامه می‌کند؛ و عقل نیز در اعتماد و اتّکایش به مقدّمات برهانیّه، فرقی بین مقدّمه‌ای و مقدّمه دیگری نمی‌گذارد. بنابراین اگر برهان بر امری اقامه شد، عقل حتماً و اضطراراً باید آن را قبول کند.

و ثانیاً: ظواهر دینیّه متوقّف است بر ظهوری که در لفظ بوده باشد، و این ظهور دلیل ظنی است، و ظنّ نمی‌تواند با یقین و علمی که از اقامه برهان بر چیزی به دست می‌آید، مقاومت کند؛ پس اگر این ظواهر بخواهند حکم عقل را ابطال کنند،

اولاً مفاد حکم خود را که حجّیتشان مستند به حکم عقل است، ابطال کرده‌اند.^۱

علل مخالفت با تعمّق طلاب علوم دینیّه در

حکمت و فلسفه

باری، عیب و علّت اینکه طلاب علوم دینیّه را از تعمّق در حکمت و فلسفه باز می‌دارند دو چیز است:

اوّل: سوء ظنّ به بحث‌کنندگان در معارف

عقلیه از راه استدلال عقلیه و برهان فلسفی.

دوّم: آن راهی را که خودشان در طریق فهم

معانی اخبار پیش گرفته‌اند و پیموده‌اند و بر آن

اصرار دارند؛ و آن این است که: جمیع روایات و

احادیث را از طریق بیان در مرتبه واحدی دانسته‌اند،

و آن همان مرتبه‌ای است که افهام عامّه بدان

دسترسی دارند، به این ادّعا که: این مرتبه، همان

منزله‌ای است که معظم اخباری که جواب سؤال‌های

مردم را که از ائمّه علیهم السّلام کرده‌اند، مشخص

می‌سازد.

و به عبارت دیگر: اختلاف اخبار و روایات

^۱ جهت اطلاع از برخی از ادلّه لزوم تمسّک به عقل در فهم مبانی شرع مقدّس رجوع شود به مهر تابان، ص ۴۷ الی ۶۰، ذیل ذکر مواردی از تعلیقات حضرت علامّه طباطبایی بر بحار الأنوار. (محقّق)

در مسائل عمیقهِ اصولیّه، و دقائق لطیفهٔ عرفانیّه، و ظرائف و لطائف ابّحات توحیدیّه، فقط ناشی از اختلاف عبارات و سبک اسلوب مسائل ادبیّه از بیان و بدیع و فنون ادبی است، نه راجع به اختلاف دقائق آن حقایق.

و بنابراین، زحمت ما برای حلّ اخبار، همه برای شکستن قفل‌های ادبی و کلامی راجع می‌شود، و امّا در حاقّ معنی همه در سطح واحدی هستند که مورد وصول افکار عامّه می‌باشد؛ و لذا باید سعی نمود با شرح و تفسیر ادبی، آنها را در دسترس عامّه قرار داد. و امّا اختلاف دقائق معانی که از سطح افکار عامّه بیرون باشد و نیاز به ابّحات پیچیده و عمیق فلسفیّه داشته باشد، نداریم؛ و بنابراین نیازی به علوم حکمیّه و عقلیّه نداریم.^۱

۲...

^۱ جای بسی تعجّب است که چگونه عدم اختلاف در مرتبه را نسبت به روایات فقهیّه و [ادامه در صفحه بعد]

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] استنباط احکام از آنها قبول ندارند و ادراک این گونه احادیث را منحصر در فهم و بصیرت مجتهد خیر و متضلع می‌دانند، و

اجتهاد در مسائل جزئیة را بر عوام حرام دانسته و رجوع مردم عادی را به مرجع و مقلد واجب و لازم پنداشته‌اند؛ اما در پیچیده‌ترین مفاهیم و جملات توحیدی و عرفانی که جز با تحصیل علوم فلسفی و عقلی و اکتساب بصیرت باطن با ریاضات و مراقبه‌های شرعیّه امکان انکشاف ندارد، این‌گونه به گزاف و عبث سخن می‌رانند و آنها را قابل فهم و در سعه ظرفیت همه به طور یکسان می‌شمرند؟ مگر نشنیده‌اند کلام معصوم علیه السّلام را که فرمود:

نَحْنُ مَعَاشِرِ الْأَنْبِيَاءِ أُمْرُنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛^۱ «ما جماعت پیامبران و وظیفه داریم که با هر فرد به اندازه سعه وجودی و استعداد تحمل مطالب و معانی گوناگون سخن بگوییم، نه بیشتر.»

و مگر در کتب نخوانده‌اند توصیه امام محمد باقر علیه السّلام به جابر بن یزید جعفی را که:

کلمه‌ای از آنچه به تو می‌گوییم حق نداری به غیر

اهلش مطرح نمایی.^۲

و مگر نشنیده‌اند فرموده رسول خدا را که فرمود:

اگر اباذر بداند چه در قلب سلمان می‌گذرد، یا او

را از بین می‌برد یا اینکه او را تکفیر می‌نماید.^۳

جملات توحیدی و مفاهیم عرفانی قابل فهم و در

سعه ظرفیت همه نیست (ت)

و همین‌طور اخبار و شرح حال اصحاب ائمه علیهم السلام که هر کدام بر حسب رتبه و شأن خود سر و سرّی با امام علیه السلام داشتند، و مطالب را به مقدار و میزان ادراک و بصیرت خود دریافت می‌نمودند. طرفه اینکه برخی از اعظم شریعت در مقام توجیه عدم نیاز به علوم الهیه حکمت و عرفان گفته‌اند:

علت اینکه ما می‌گوییم نیازی به تدریس فلسفه

و عرفان نیست، بلکه صرفاً باید به فقه و اصول

پرداخت، این است که عبد و بنده در مقام عبودیت

باید صرفاً به تکلیف و اراده مولا پردازد، و او را با

خصوصیات و کیفیات او چه کار، که وجود او به چه

نحو است و ارتباط او با مخلوقاتش به چه کیفیتی

است و نحوه خلقت و استمرار حیات چگونه است؟

بنده باید بندگی اش را بکند و خدا هم اجر و پاداش

او را در آن دنیا عطا کند؛ فلذا پرداختن به این امور

اتلاف وقت تلقی خواهد شد!

و این حقیر از بعضی از معروفین اهل فضل نیز در مقام تأیید، این کلام لغو

و عبث را استماع نمودم، و بر این عقیده فاسد و تفکر منحط بسی تأسف

خوردم، خصوصاً اینکه امثال این انحرافات از جایگاهی مثل بطن حوزه‌های

علمیه و مروّجین مکتب فقه آل محمد برمی‌خیزد و به دنیا اعلام می‌گردد.

جای بسی تأسف است که هنوز ما ندانیم میزان تقرّب انسان به ذات باری و

تقبل عبادت مکلف نزد پروردگار به میزان شعور و سعه اطلاع او و احاطه

بر خصوصیات اسماء و صفات الهی برمی‌گردد. [ادامه در صفحه بعد]

نقد کلام برخی از اعظام شریعت در عدم نیاز به
علوم الهیّه و عرفان (ت)

۱ سؤال ما از امثال این افراد این است: چه فرقی بین نماز ما که دائماً در حال تصحیح قرائت الفاظ و رعایت قیام و سجود و غیره و تخریح حروف از مخارج آن است، با نماز مولا امیرالمؤمنین علیه السلام که تیر از پایش درآوردند و او احساس نکرد، وجود دارد؟ آیا او هم در وقت نماز به دنبال تصحیح قرائت و حروف بود؟!

آیا اطلاع بر کیفیات اسماء و صفات باری و نحوه ارتباط ذات باری با مخلوقات و مفاهیم عبارات صادره از معصومین علیهم السلام: «داخل فی الأشياء لا بالمازجة، خارجٌ عن الأشياء لا بالمزيلة»،^۱ در نحوه ارتباط انسان با پروردگار در حال نماز تأثیری ندارد؟!

آیا نماز و حج و صیام و قرآن و سایر عبادات ما که هیچ اطلاعی از حقایق علوی و عوالم غیبی، چه در مقام فکر و چه در نشئه شهود، نداریم؛ با عبادات اصحاب خاصه ائمه علیهم السلام، همچون سلمان فارسی و اویس قرنی و میثم تمّار و حبيب بن مظاهر اسدی و رشید هجری و معروف کرخی و بایزید بسطامی و محمد بن مسلم و جابر بن یزید جعفی و... هیچ تفاوتی ندارد و هر دو در یک مرتبه و منزلت است؟!

این چه مصیبتی است که بسیاری را گرفتار نموده که چشمان خود را عالمماً و عامداً به روی حقایق و وقایع بسته‌اند و هم خود و هم پیروان خویش را به وادی حیرت و ضلالت و تباهی می‌کشانند؟!

آیا نماز جماعت سید بحرالعلوم - که خداوند متعال توفیق تشرّف خدمت حضرت بقیة الله و ادراک بسیاری از مسائل پشت پرده و اسرار را به او عنایت کرده بود - با نماز جماعت امثال شما یکی است؟!

حال بماند این همه روایات و احادیثی که از بزرگان دین درباره میزان معیار مراتب قرب انسان نسبت به رشد عقلانی و مقدار معرفت او به ساحت پروردگار و ولایت وارد شده است. (معلق)

۱. مصدر این روایت شریف در الله شناسی، ج ۱، ص ۱۷۰، تعلیقه ۱، این گونه آمده است:

«بدین عبارت روایتی در حدیث شیعه وارد نشده است. آنچه هست عبارت زیر است:

نَحْنُ [إِنَّا] مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى
قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

(المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تحف العقول، ص ۳۷؛ بحار الأنوار،

روضه، ج ۱۷ از طبع کمپانی، ص ۴۱، و از طبع حروفی: ج ۷۷، ص ۱۴۰،
از تحف العقول؛ و در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳ روایت کامل تری وارد
است.)

آری از طریق عامه روایت مرسله نبویه‌ای در مرصاد العباد، طبع بنگاه ترجمه
و نشر کتاب، ص ۱۵ آمده است؛ و در احادیث مشنوی در دو جا آمده است:
اوّل در ص ۳۷، شماره ۳۹:

پست می گویم به اندازه عقول ** عیب نبود

این بود کار رسول

دوم در ص ۱۲۹، شماره ۳۹۳:

رنگ و بو در پیش ما بس کاسد است ** لیک

تو پستی، سخن کردیم پست»

۲. مصدر این روایت شریف در معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۰۱، تعلیقه ۱،
این گونه آمده است:

«علل الشرائع، باب ۳۸۵، نوادر العلل، روایت ۸۱، طبع مطبعة حیدریّه نجف
اشرف (سنه ۱۳۸۵) از ص ۶۰۶ تا ص ۶۱۰.»

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۴. مصدر این روایت شریف در توحید علمی و عینی، ص ۲۱۰، تعلیقه ۱،
این گونه آمده است:

«مرحوم سبزواری - قدس الله نفسه - در حاشیه خود بر شرح منظومه خود
در ص ۶۶ از طبع ناصری، راجع به کیفیت تقوّم معلول به علت گوید:

و هُوَ متقومٌ بالعلّة اى لیست العلة خارجة عنه

بحیث لا مرتبة له خالية عنها و لا ظهور له خالیا عن

ظهورها. بل الظهور لها أوّلًا و له ثانیاً كما قال

عليه السلام: "ما رأیت شیئاً إلّا و رأیت الله قبله." و

قال: "داخلٌ فی الأشياء لا بالممازجة و خارجٌ عن

الأشیاء لا بالمزایلة."»

ولیکن در مجامع روایی موجود این مضمون با قدری اختلاف وارد است:

خطای بزرگ محدثان در مواجهه با روایات

و محصل آنکه: قبل از وصول به این اخبار، شخص محدث خود را واصل به این معانی می‌داند، و مستغنی از بحث و کنکاش در حل آن می‌یابد؛ و بنابراین فقط در جمع‌آوری این احادیث و بیان لغات و شرح تفصیلی آن در حدود همان افکار عامه می‌پردازد.

و این خطایی است بسیار بزرگ! زیرا می‌دانیم در اخبار، مطالب عالی و نفیسه‌ای است که به حقایق اشاره دارد که بدان‌ها غیر از افهام عالی و عقول خالصه کسی دسترسی ندارد، و آن حقایق برای کسانی است که یا دارای عقول عالی باشند و یا با مجاهده و دراست در مکاتب تعلیم و تعلم بتوانند خود را بدان‌جا برسانند، و با تجسس و تفحص و بحث و گفتگو - از نقطه

الکافی، ج ۱، ص ۸۶ (باب أنه لا يعرف إلّا به) از
أمیرالمؤمنین علیه السلام: «داخلٌ فی الأشياء لا
کشیءٍ داخلٍ فی شیءٍ و خارجٍ من الأشياء لا کشیءٍ
خارجٍ من شیءٍ»؛

نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۴: «مع کلّ شیءٍ لا بمقارنة و غیر کل شیءٍ
لا بمزایلة»؛ ج ۲، ص ۱۱۹: «لیس فی الأشياء بوالج و لا عنها بخارج.»
(محقق)

نظر توسعه ذهنی - از روی حجاب آن پرده
بردارند، زیرا غایت دین توحید است؛ و توحید
صرف و خالص امری است بس عظیم، که بدون
سال‌ها مجاهده و تعبّد به نوامیس دینی و عبادت
خالصانه حضرت

حق، و شهود وجدانی، و تقویت قوای ذهنی و تفکیری حاصل نمی‌شود.

و ائمه ما علیهم السّلام، بالأخصّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در بعضی از خطب نهج البلاغه، و صادقین و حضرت رضا علیهم السّلام در توحید صدوق و در عیون از آن مسائل دقیق و عمیق بیاناتی دارند که فقط با حرکت در مراحل فکریّه و وجدانیّه می‌توان بدان رسید؛ یعنی به کمال یقین دست پیدا کرد. و گرنه تمام عبادات و مجاهدات برای وصول به یقین و معارف حقّه حقیقیّه الهیه عبث و بیهوده بود.

پس چون همه مردم به معارف الهیه نرسیده‌اند، و باید در راه وصول باشند، و امامان ما علیهم السّلام از آن حقایق معارف مشروحاً سخن به میان آورده‌اند، بنابراین برای وصول به حقایق کلام آنها نمی‌توانیم خود را از کنکاش در علوم عقلیه مستغنی بینیم؛ و گرنه در جهل مرگب غوطه خورده‌ایم.

و از همه مضرّتر آنکه: یک سطح قرار دادن روایات، موجب می‌شود که معارف عالی‌ای که از ائمه اطهار علیهم السّلام افاضه شده است، اختلاط پذیرد؛ و بیانات عالیّه به علّت تنزّل آنها به منزله‌ای که منزله آنها نیست فاسد گردد، و

بیانات ساده نیز به علت عدم تعین و تمیز، ارزش خود را از دست بدهد. الغا کردن و نادیده گرفتن مراتب، موجب از بین رفتن و ضایع شدن معارف حقیقیه می‌گردد.

عامه مردم در معارف به همان مرحله تقلید اکتفا کرده‌اند

و جای بسی تأسف است که معارف دینی ما آن‌طور که باید در [میان] توده عامه مردم بحث و تحلیل نشده است؛ و عامه مردم در معارف به همان مرحله تقلید اکتفا کرده‌اند؛ و با آنکه در مسائل بسیطه فرعیّه عملیه، چون حیض و نفاس، و بیع و شراء، و طهارت و نجاست، تقلید میّت را جایز نمی‌دانند - گرچه آن مجتهد فقیه میّت چون شیخ طوسی و علامه حلّی از محققین فقها بوده باشند - و می‌گویند حتماً باید به مجتهد زنده رجوع کرد، اما در مسائل اصول اعتقاد که مبنای حیات اخروی و زندگی ابدی انسان است، به تقلید میّت اکتفا کرده و آنچه را که بعضی از محدّثین در کتاب دعا و یا در جوامع خود بیان کرده‌اند، به عنوان اصل مسلم پذیرفته و مبنای

اعتقاد خود قرار داده‌اند.

و بزرگان ما نیز به مسائل اعتقادیّه بذل توجه ندارند، و آن را بی‌اهمّیت تلقّی می‌کنند، و امروزه بیشتر به مسائل فقهیه و به خصوص به مسائل اصول فقه عنایت دارند؛ و اگر هم ذکری از فلسفه و حکمت به میان آید، می‌گویند: به مقداری که انسان را در اصول فقه اعانت کند، لازم است، زیرا بسیاری از مسائل اصول فقه مشحون از مسائل فلسفی است. و این رویّه خسروانی است بزرگ که انسان فلسفه را به خاطر اصول فقه بخواند!

اشکال به اینکه قرآن و احادیث ما را مستغنی از

علوم عقلیه می‌کند

بعضی از مخالفین فلسفه، اشکال به آن را چنین عنوان می‌کنند که:

آنچه از حقایق و معارف اصیله می‌باشد، همه در روایات وارده از معصومین علیهم السّلام وارد شده است؛ زیرا که حقّاً احادیث شیعه دایرةالمعارفی است که در آن از هرگونه مسائل اعتقادیّه و حقیقیّه از سرّ توحید و رموز عالم آفرینش، و وحدت و کثرت، و قضاء و قدر، و لوح و قلم، و عرش و کرسی، و ارواح مجردّه و ملائکه، و جنّ و انس، و حیوان و نبات و جماد،

و غیرها، همه و همه به طور مستوفی بیان شده است. و ائمه علیهم السّلام تا سنه ۳۲۹ هجریّه قمریّه که غیبت کبری واقع شد، به تدریج بیان کرده‌اند، و قرآن ما که یگانه کتاب هدایت است و در آن آیه: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^۱ می‌باشد، یگانه کتاب هادی و راهنمای ماست؛ در این صورت چه نیازی به علوم عقلیه و ادلّه فلسفیّه داریم؟

پاسخ آن است که: علوم عقلیه راه‌گشا و راهنمای ما بدین معارف هستند. علوم عقلیه راه صواب را از خطا نشان می‌دهد، و بنابراین با این علوم می‌توانیم به حقایق آن معارف برسیم؛ وگرنه تا روز قیامت در جهل فرو مانده‌ایم، و چنین می‌پنداریم که اخبار و روایات را فهمیده‌ایم.

^۱ سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۵۹. ترجمه از امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۲:

«هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست.»

نه، چنین نیست؛ همان‌طور که علم منطق راه صواب را از خطا از نظر هیئت جدا می‌کند، و نشان می‌دهد که تشکیل صغری و کبری در قیاس اقترانی باید به کیفیت مخصوص در اشکال اربعه صورت گیرد تا منتج نتیجه باشد و گرنه نتیجه غلط به دست می‌آید، و این علم منافاتی با علوم شرعیّه و روایات ندارد، بلکه راه‌گشا و رهنما برای تشکیل قیاس در استنتاج مسائل فرعیّه و احکام و سایر مسائل است، همین‌طور علم فلسفه راه صواب را از خطا از نظر ماده و متن جدا می‌کند، و نشان می‌دهد که مسائل برهانیّه جدا از مسائل شعری و خطابی و جدلی و مغالطه است، و فقط باید به براهین تمسک جست و از سایر مواد احتراز جست. بنابراین علم عقاید متّخذ از شرع که از منبع حقیقت و متن واقع سرچشمه می‌گیرد، نمی‌تواند منافات با نتایج متّخذ از براهین قطعیه فلسفیّه داشته باشد، و مسائل فلسفیّه نمی‌تواند منافات با حقایق شرعیّه داشته باشد.

اشکال به اینکه فلسفه از زمره بدعت‌هاست

و بعضی دیگر از مخالفین فلسفه، اشکال را بدین طرز عنوان می‌کنند که:

چون تعلّم این علوم در شرع انور نیامده است، بنابراین از زمره بدعت‌ها و اُحدوثه‌هایی است که

باید از آن دوری گزید.

پاسخ آن است که [اولاً:] دعوت به عقل و تعقل و فکر و تفکر، آیات قرآن ما را و سراسر احادیث ما را فرا گرفته است؛ پس چگونه می توان گفت که: به علوم عقلیه ترغیب نشده است؟!

احادیث متضافره بلکه متواتره در دعوت به علم و تعلّم و استفاده از محضر عالم چنانچه در امور اعتقادیّه و مسائل اصولیّه باشد، مگر غیر از دعوت به علوم عقلیه است؟!

و نیز چون می دانیم که: غایت خلقت بشر کمال اوست از نقطه نظر عقل علمی و عملی، و وصول به درجات توحید و معرفت ذات باری، و این امر در مرحله قوای تفکیریّه بدون دراست علوم عقلیه امکان پذیر نیست، بنابراین از باب وجوب مقدمه واجب، عقلاً علوم عقلیه نیز واجب و دراست آنها لازم است.

ما چگونه می‌توانیم جلوی علوم عقلیه را بگیریم؛ و به طور کلی مردم را از خواندن حکمت منع کنیم، در حالی که در وهلهٔ اول، اولین حجّت الهیهٔ ما عقل ماست؟! ما نبوت پیغمبر و حجج الهیه و کتب آسمانی را به عقل خود می‌شناسیم، و دعوی نبی را از ادّعای متنبی با عقل خود تمییز می‌دهیم، و قرآن ما و روایات ما مملوّ از دعوت به تعقل است؛ و چون اساس دین اسلام بر پایهٔ توحید و واقعیت است و هیچ‌گاه احکام عقلیه نمی‌تواند مخالفت با متن واقع داشته باشد، بنابراین منع کردن از خواندن فلسفه عبث و خبط است.

آری، علمای نصاری مردم را از خواندن فلسفه منع می‌کنند، زیرا براهین عقلیهٔ فلسفیهٔ انسان را به توحید دعوت می‌کند و آنان برای سرپوش گذاردن بر عقیدهٔ باطل تثلیث، خواندن فلسفه را حرام کرده‌اند؛ و این هذا من ذاك؟!^۱

و ثانیاً: بر فرض عدم دعوت به علوم عقلیه، مگر مجرد فرا گرفتن آن را می‌توان از بدعت شمرد؟!^۱

^۱ جهت اطلاع بر بطلان تثلیث رجوع شود به مهر تابان، ص ۱۹۵ الی ۲۰۴؛
الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۰۲. (محقق)

بدعت چیزی است که در دین تغییری دهد، چیز ثابتی را نفی، و چیز منفی را اثبات کند؛ ولیکن چیزی که ابداً در این مسیر نیست، چگونه بدعت است؟!

در شرع انور تحریض و ترغیب به علم منطق و علم طبّ و جراحی و زمین‌شناسی و طبیعیّات و علم مکانیک و صنعت نفت و غیرها نشده است؛ آیا می‌توان گفت این علوم همگی ممنوع و حرام هستند؟!

پیدایش مدارس و تشکیل حوزه‌های علمیّه بدین طریق فعلی از شرع انور وارد نشده است و در زمان امامان هیچ‌گونه از این نمونه‌ها نبوده است؛ آیا می‌توان گفت: ساختن مدارس و حجرات و جمع کردن طلاب برای دراست دین، بدعت است و حرام است؟!

نه، چنین نیست. اگر مراد از اُحدوْثه و بدعت، هر چیز تازه‌ای باشد، هر بدعت حرام نیست؛ و اگر مراد از آن هر چیز مخالف شرع باشد، این‌گونه علوم و این‌گونه امور مخالف شرع نیستند.

عَلَّتْ اَعْرَاضُ اَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِزْ تَصَوُّفٍ و

فلسفه در بعضی از روایات

و اگر در بعضی از روایات دیدیم که ائمه علیهم السّلام از تصوّف و فلسفه اعراض کرده‌اند، مراد ترتیب مکتب‌ها و احزاب بر خلاف خطّ مشی آنان است؛ نه مراد گرایش به باطن بر طریق احسن، و تقویت قوای فکریّه بر راه صواب.

در آن زمان - که همانند بعضی از متصوّفّه زمان ما - عدّه‌ای بر خلاف راه شرع، از خود راهی برای وصول به واقع معین کرده و به اعمال و کردار غیر مشروع عامل بوده‌اند؛ البتّه چون این طریق سیر، مُمضای آن بزرگواران نبوده است منع کرده‌اند؛ نه آنکه هر کس که در صدد تهذیب اخلاق و تزکیّه نفس برآید، و از راه عبادات و دستورات شرعیّه بخواهد به مقام یقین برسد، و به معرفت الهی فائز گردد، و با نور باطن و چشم دل ادراک حقایق را بنماید، او را صوفی بدانیم و زیر تازیانه و شلاق ملامت و سرزنش قرار دهیم!

این گناهی نابخشودنی است که ناشی از جهل

است!^۱

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون انحراف صوفیه در عصر ائمه و فرق آن با تصوّف واقعی رجوع شود به مهر تابان، ص ۱۲۳؛ الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲۲؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۸؛ حریم قدس، ص ۷۵ الی ۸۲. (محقق)
۲ متأسّفانه آفت بی حرمتی و تعدی از مبانی محاوره و اخلاق نه تنها بسیاری از عوام و جهله از خلق متحیر و سرگردان را دربرگرفته است، بلکه به ساحت علم و علماء و اهل فضل و ادّعا نیز سرایت نموده است که بدون رعایت موازین محاوره و ادب کلام، به هتّاکی و بی حرمتی نسبت به اهل صلاح و سداد اقدام می نمایند، و اسم آن را دفاع از مکتب و حریم اهل بیت می گذارند. اینان نمی دانند که با این روش نه تنها هیچ دستاوردی به ساحت علم و تحقیق تقدیم نمی کنند، بلکه به وهن و تخفیف این مکتب پرداخته و آن را در انظار از شوکت و اعتلاء به زیر کشیده اند.

کسانی که خود را پاسدار مکتب امام صادق و نهضت علمی آن حضرت می شمردند، با رکیک ترین الفاظ و وقیح ترین کلمات به کوبیدن و محکوم نمودن اهل حکمت و عرفان اقدام می نمایند، و این روش و مرام را برخاسته از شناخت و اطلاع بر مبانی و موازین معرفتی آن امام همام قلمداد می کنند! از یک طرف بزرگان فقه و دیانت را به شاگردی و توفیق مصاحبت اعلام همچون مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی - تغمّده الله برحمته و غفرانه - مفتخر می سازند و از طرف دیگر تمامی مطالب و مسائل مدوّنه در کتب فلسفه و عرفان را کشک و پوچ و عبث می شمردند! وا عجباً و وا حیرتا! مگر مرحوم کمپانی که آیات عظام افتخار تلمذ و حضور محضر شریفش را داشته اند، غیر از این بود که با پرداختن به این متون و استفاده از مبانی حکمت و عرفان و صرف زمانی طویل در مباحث متعالیه فلسفه و عرفان به این رتبه عظما از فهم و درایت و تحقیق رسیده بود؟

این گونه افراد بی ادبانی هستند که با انتحال به تشیّع و مکتب اهل بیت عصمت، آبروی این مکتب و مرام را خدشه دار می سازند و آن را در انظار جهانیان پست و خوار می گردانند.

آیا اهانت به بزرگان و افتخارهای عالم اسلام، از آموزه ها و تعلیمات امام صادق علیه السّلام است؟! امام صادق علیه السّلام اهانت به یک غلام کافر، سندی را برنتابید و با آنکه فرد اهانت کننده از اصحاب او به شمار می رفت، او را از خود طرد نمود.* آن وقت این بی خردان این گونه سخاوتمندانه به آنچه که از فرهنگ منحطّ خود آموخته اند، بزرگان را مورد سبّ و شتم و لعن و تکفیر و تنجیس قرار می دهند! نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سیئات أعمالنا! (معلّق)

آفت بی حرمتی و تعدّی از مبانی محاوره و اخلاق

(ت)

* الکافی، ج ۲، ص ۳۲۴؛ داستان راستان، داستان ۴۸ «دوستی‌ای که بریده شد».

و در آن زمان که بعضی از متکلمین عامّه
- چه از اشاعره و چه از معتزله - برای جدایی از
مکتب اهل بیت علوم فلسفیّه و اصول موضوعه
آن عصر را که از میراث یونان و مصر و ایران به
ارمغان آورده شده بود، دستاویز کرده و برای
خود مکتب و مذهبی تشکیل داده بودند، البته این
طریق مشی مورد امضای آن سروران نبوده است؛
ولی این چه مناسبت دارد به علوم فلسفیّه و
حکمت متعالیه فلاسفه اسلام و علوم عقلیه
خورشیدهای درخشانی چون: بوعلی سینا، و
فارابی، و خواجه نصیرالدین طوسی، و میرداماد،
و میرفندرسکی، و صدرالمتألهین شیرازی، و
حاجی سبزواری، و بسیاری از بزرگان عصر ما
چون: مرحوم آخوند ملاّعلی نوری، و زنونزی، و
آقا میرزا مهدی آشتیانی، و آقا میرزا ابوالحسن
رفیعی، و آقای حاج آقا روح الله خمینی، و استاد
بزرگوار و فقید ما: علامه سیّد محمّد حسین
طباطبایی؛ که هریک تا آمد وسیعی از شعاع
وجودی خود، دریای ظلمانی اوهام و شکوک را
زدوده و به نور عرفان منور کرده‌اند.

اینان پاسداران قرآن و اسلام و مکتب تشیع

می‌باشند، اینان حافظان شرع و شریعت هستند، ایشان

پشتوانه‌های علم و ایقان و محورهای ثبات دین از

انحراف و اندراس و کهنگی و پوسیدگی می‌باشند.

شکر الله مساعیهم الجمیلة، و ضاعف درجاتهم، و اعلیٰ

مقامهم عنده.

اسفار اربعة ملاصدرا از مفاخر جهان اسلام

است. او که یک عمری کوشید تا بین مشاهدات

قلبیّه ملکوتیّه و براهین فلسفیّه و روایات شرعیّه

وفق دهد، و بدین مهمّ نائل آمد، حقّاً خود او و

کتاب‌های او از مفاخر است؛ و دریغ کردن از

مطالعه و ممارست بر این آثار، موجب حسرت

و ندامت.

البته هیچ جای شبهه نیست که طلاب علوم

دینیّه باید در حکمت متعالیه نیز مجتهد باشند، و

بدون دلیل مطلبی را نپذیرند، و براهین ملاصدرا

را تقلیداً قبول نکنند - بلکه در نفی و اثبات، و ردّ

و ایراد آن با استقلال فکری خود، قدم در این

مضمار نهند؛ زیرا که نتیجه تابع اُخسّ مقدّمین

است - و تا وقتی که مسائل فلسفی را برهاناً قبول

نکنند، نپذیرند، زیرا که این امر ارزش فلسفه را

ساقط می‌کند.

اشکال به اینکه اختلاف آراء فلاسفه دلیل بر

بطلان فلسفه است

و بعضی دیگر از مخالفین فلسفه، اشکال را بدین قسم مطرح می‌کنند که:

بهترین دلیل بر بطلان فلسفه، اختلاف آراء و تفاوت انظار آنهاست، زیرا در هریک از آن مسائل می‌بینیم که با هم اختلاف دارند، و چون حقایق پیوسته ثابت و قابل تغییر نیستند، بنابراین از این اختلاف پی به بطلان انظار و آراء آنها می‌بریم!

پاسخ این اشکال واضح است، زیرا این اختلاف انحصار به فلسفه ندارد، در هریک از شعب علوم - از علوم طبیعیّه و طبّ و هیئت، و علوم شرعیّه چون تفسیر و فقه - این اختلاف به نحو شگفت‌آوری وجود دارد.

و اختلاف بین دو قول، دلیل بر بطلان هر دو قول نیست؛ زیرا الهیّون با طبیعیّون هم در وجود خدا و عدم وجود خدا، و در معاد و عدم معاد، و در تجرّد و عدم تجرّد، و بسیاری از مسائل اختلاف دارند.

و از مجرد اختلاف نمی توان آن علم را به کلی کنار زد؛ بلکه باید با بحث و تنقید و جرح و تحلیل، حقّ را از باطل متمایز ساخت. البتّه فلسفه هم مانند سایر علوم حرکت تکاملی دارد، و در اثر بحث‌ها رو به کمال می‌رود؛ کما اینکه در سایر علوم نیز مطلب از این قرار است.

اگر روزی دیدیم فیروزه‌ای با سنگ آبی رنگی مشتبه شده و در تاریکی افتاده است، نمی توان از هر دو صرف نظر کرد؛ بلکه باید با کنجکاوی هرچه تمام‌تر فیروزه را شناخت و از آن برای زینت بهره برد. و اگر روزی دیدیم که دانه‌های گندم با کاه و یا شن مخلوط شده است، نمی توان از آن به کلی رفع ید نمود، و گرنه در گرسنگی باید بمانیم و هلاک شویم؛ بلکه باید گندم را از شن جدا نمود و تنقیح کرد، این است طریقهٔ عقلاء!

مطلب سوّم: نهایت سیر انسان را شناخت

حضرت ولیّ عصر دانستن، و نقد آن

و اما در مطلب سوّم که: «نهایت سیر به

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم فراگیری علم فلسفه و عرفان رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۳۶؛ نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۴۸؛ روح مجرد، ص ۱۰۶، تعلیقه؛ حریم قدس، ص ۵۰. (محقّق)

شناخت ولیّ مطلق، حضرت حجّت صلوات الله
علیه منتهی می گردد»، باید گفت که: این نیز خبط
و اشتباه بزرگی است! زیرا وجود حضرت ولیّ
عصر وجود استقلالی نیست، و صفات و اسماء
آن حضرت نیز استقلالی نیست، و گرنه در این
گفتار لزوم شرک بسیار واضح است.^۱
بلکه وجود آن حضرت ظلّی و تبعی است.
هرچه هست از آن خداست، و صفات و اسماء
حقّ متعال در آن حضرت تجلّی کرده است؛ پس
آن حضرت تجلّی گاه حقّ است، و آینه و مرآت
حقّ است، آینه تمام‌نمای ذات و جمال و جلال
حقّ است.

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۵،
ص ۱۷۷؛ روح مجرد، ص ۵۴۶. (محقق)

و این مطلب از مسلمات و ضروریات اسلام است که دین توحید است. و برای هیچ موجودی - جزئی و یا کلی، کوچک و یا بزرگ - وجود استقلالی را قائل نیست؛ بلکه همه موجودات، مظاهر و مجالی ذات اقدس واجب‌الوجودند و هر کدام به حسب ضیق و سعه ماهیات و هویات خود، نشان دهنده حق می‌باشند.

قرآن کریم تمام موجودات مُلکی و ملکوتی را آیه خدا می‌داند؛ یعنی نشان دهنده خدا؛ یعنی خدا نما. شب و روز و اختلاف آنها، و باد و ابر و باران، و دریا و کشتی، و سرسبز شدن درختان و گیاهان، و عیسی و مادرش مریم، و ناقه صالح، و جبرئیل و سایر موجودات را که نام می‌برد یکایک آنها را آیه می‌شمرد.^۱

روایات نیز مقامی برای امامان به عنوان استقلال نمی‌پذیرد و آن را تفویض و غلط می‌داند؛ بلکه هر کمال و مقامی که دارند از خداست و با خداست و مال خداست.

آنان نماینده و ظهور دهنده هستند و بس، آنان راه و صراط و پل هدایت برای وصول به مقام عزّ

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون آیه بودن موجودات مُلکی و ملکوتی رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۷۵؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۲۹ الی ۱۴۶. (محقق)

شامخ حضرت حقّند جلّ و عزّ. مقصد و مقصود
خدا، ذات اقدس او و اسماء و صفات او است؛
و امامان واسطه فیض در دو قوس نزول و صعود
می باشند.

و بنابراین وجود حضرت بقیّة الله ارواحنا
فداه، مرآتیت و آیتیت دارد برای وجود حضرت
اقدس حقّ تعالی؛ و بنابراین شناخت و معرفت
به آن حضرت نیز باید به عنوان آیتیت و مرآتیت
شناخت حضرت حقّ تعالی بوده باشد.

معنای وجود مرآتی حضرت بقیّة الله

و به لسان علمی: وجود آن حضرت نسبت به
وجود حضرت حقّ متعال معنای حرفی است
نسبت به معنای اسمی؛ و علی هذا راه و جاده و
طریق سیر به سوی خداوند متعال، آن حضرت
است؛ ولی مقصد و مقصود خود خداوند است
جلّ و عزّ؛ و معلوم است که اگر ما طریق را
مقصد بپنداریم، چقدر اشتباه کرده ایم.

باید به سوی خدا رفت، و لقای خدا و وصول
به خدا و عرفان به خدا و فناء

و اندکاک در ذات خدا را مقصد و مطلوب قرار داد؛ غایة الأمر چون این مقصد بدون این طیّ راه نمی‌شود و این مطلوب بدون این طریق به دست نمی‌آید، برای وصول به مقصد و مطلوب [باید] پا در این طریق نهاد.

چون نمی‌توانیم خورشید را بدون آینه و مرآت نگاه کنیم، باید جمال آن را در آب و یا آینه ببینیم. آینه و مرآت نسبت به خورشید معنای حرفی دارد؛ خودنما نیست، بلکه خورشید نماست. نه می‌توانیم از نظر به خورشید و انوار و حرارت و لمعان او دست برداریم، زیرا که حیات بخش است؛ و نه می‌توانیم در آینه به نحو استقلال بنگریم، زیرا که در این صورت نماینده خورشید نیست و چهره آن را در خود منعکس نمی‌کند؛ آینه در این حال خودنماست، شیشه است، صیقل است، و در حقیقت عنوان آینه بودن را ندارد. اما اگر در آینه و آب به نحو مرآتی و نمایندگی نظر کردیم، دیگر آن را نمی‌بینیم؛ بلکه خورشید را در آن می‌بینیم.^۱

^۱ به همین جهت است که نظر در آینه به نحو استقلال منافاتی با حرمت نظر در آینه در حال احرام ندارد و محرم می‌تواند به آن نظر بیندازد؛ اما اگر بخواهد به عنوان مرآتیت در او بنگرد و صورت خود را در او مشاهده کند، حرام خواهد بود.^۱

پس باید حتماً در آینه بنگریم تا خورشید را

بینیم؛ راهی غیر از این نداریم؛ و به عبارت علمی: آینه

ما به يُنظَر است، نه ما فيه يُنظَر.

وجود مقدّس حضرت بقیّةالله عجل الله

تعالی فرجه، آینه تمام نمای حقّ است، و باید در

از اینجا استفاده می‌کنیم که هرچه انسان در مقام تهذیب و تزکیه از جنبه استقلال‌ی او کم گردد و به جنبه عبودیت که نیستی و فقر و نیاز و طلب و صفر بودن است، نزدیک شود، به سرمنزل مقصود نزدیک‌تر شده است و حظّ بیشتری از قرب و مؤانست با جوار حقّ را دارا شده است، تا جایی که دیگر هیچ شائبه‌ای از هویت خارجی او و آثار تشخّص و تعین در او باقی نماند و وجود او فانی و محو در ذات اقدس احدیت گردد که در این مرتبه به مرتبت خلافت الهی و کمال وجودی نایل شده است؛ چنانچه حافظ شیراز - رحمة الله علیه - می‌فرماید:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز^۲
یا اینکه فرموده‌اند:

بینی و بینک اینی نیازعنی ** * فارع بلطفک اینی من البین^۳

«حجاب بین من و تو را همین تقرّر و استقامت نفس من به وجود آورده است، پس بیا و از روی لطف و کرم مرا از خود وا رهان و نفس مرا از من بازستان تا حجاب از میان برخیزد.»

و بدین لحاظ است که امام علیه السّلام واجد مقام ولایت و مظهریت اتمّ الهی گشته است، زیرا دیگر از خود چیزی ندارد و همه چیزش او شده است؛ پس او خود در خود ظهور نموده و خود، خود را به عالمیان نمایانده است! پس در اینجا سخت تأمل و دقّت نما که منشأ ظهور و فتح ابواب و انکشاف اسراری بس عظیم خواهد بود! (معلّق)

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۱.

۲. دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۲۶۵.

۳. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۰۶، تعلیقه ۷۹: «این بیت شعر از حسین بن منصور حلاج است و مرحوم صدرالمتألّهین آن را در اسفار، ج ۱، ص ۱۱۶ آورده است.»

آن آینه، حقّ را دید نه خود آن را؛ چون خودی ندارد؛ و نمی‌توان بدون آن حقّ را دید، چون بدون آن حقّ قابل دیدن نیست؛ و بنابراین حتماً باید حقّ را از راه و از طریق و از آینه و مرآت آن ولیّ اعظم جست، و به سوی او در تکاپو بود.

در دعاها و مناجات‌ها مخاطب خداست از راه

آن حضرت، و از سبیل و صراط آن حضرت؛ و بنابراین

اگر به خود آن حضرت هم عرض حاجت کنیم و او را

مخاطب قرار دهیم، باید متوجه باشیم که عنوان

استقلال به خود نگیرد و جامه استقلال به خود نپوشد؛

بلکه عنوان وساطت و مرآتیت و آیتیت پیوسته در ذهن

و در مدّ نظر باشد؛ و در حقیقت باز هم خداوند را

مخاطب قرار داده‌ایم؛ چون آینه و مرآة بها هی مرآة قابل

نظر استقلالی نیست، بلکه نظر تبعی است؛ و نظر

استقلالی به همان صورت منعکس در آن بازگشت

می‌کند.

این مسأله از مهم‌ترین مسائل باب عرفان و

توحید است که: کثرات این عالم تنافی با وحدت

ذات حقّ ندارند؛ زیرا وحدت اصلی، و کثرات

تبعی و ظلّی و تعینی و مرآتی است.

و [بر این اساس] مسأله ولایت به خوبی

روشن می شود که: حقیقت ولایت

همان حقیقت توحید است، و قدرت و عظمت و علم و احاطه امام، عین قدرت و عظمت و علم و احاطه حق است تبارک و تعالی؛ دوئیستی در بین نیست، و اثنیستی وجود ندارد. بلکه خواستن از خدا بدون عنوان وساطت و مرآتیت امام معنی ندارد؛ و خواستن از امام مستقلاً بدون عنوان وساطت و مرآتیت برای ذات اقدس حق نیز معنی ندارد، و در حقیقت خواستن از امام و خواستن از خدا یک چیز است. نه تنها یک چیز در لفظ و عبارت و از لحاظ ادبیت و بیان، بلکه از لحاظ حقیقت و متن واقع؛ چون غیر از خدا چیزی نیست. ﴿تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلْلِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱.

ضلالت و گمراهی دو طایفه وهابیه و شیخیه

و در اینجا دو طایفه به ضلالت و گمراهی

رفته‌اند: اول طایفه وهابیه، دوم طایفه شیخیه.

اما طایفه وهابیه: قدرت و عظمت و علم و

احاطه را از ذات اقدس حق می‌دانند؛ ولی عنوان

وساطت را از وسائط، و مرآتیت را از آینه‌های حق

الغاء می‌کنند؛ و بنابراین در اشکال و محذوری واقع

^۱ سوره الرحمن (۵۵) آیه ۷۸.

می‌گردند که ابداً تا روز قیامت هم اگر فکر کنند،

خلاصی از آن ندارند؛ و آن اشکال این است که:

ما بالوجدان و الشهود، کثراتی را در این عالم مشاهده می‌کنیم، و آنان را دارای قدرت و عظمت و علم و حیات می‌بینیم. اگر قدرت را در ذات ازلی حقّ بدون این کثرات و این آینه‌ها بدانیم، این کلام وجداناً غلط است، زیرا قدرت در موجودات وجداناً مشهود است. و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقل - گرچه به اعطاء حقّ باشد - بدانیم، این هم موجب شرک و ثنویت و تعدّد آلهه و هزاران اشکال لاینحلّ دیگر می‌گردد، زیرا لازمه این کلام تولّد موجودات از ذات حقّ می‌شود، و این کلام عین تفویض است، و می‌دانیم که خداوند ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱ است.

بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم مگر آنکه کثرات را مظاهر و مجالی ذات اقدس حقّ بدانیم؛ بدین گونه که قدرت و عظمت و علم و سایر اسماء و صفات حضرت احدیت، در این

^۱ سوره الإخلاص (۱۱۲) آیات ۳ و ۴. ترجمه از الله شناسی، ج ۳، ص ۲۷۰.

«زاییده است و زاییده نشده است، و هیچ‌کس برای او شریک و هم‌تا نیست.»

موجودات هریک به حسب سعه و ضیق ماهیّت و هویت آنها ظهور و بروز کرده است؛ و بنابراین در ارواح مجردّه، و نفوس قدسیّه انبیاء و ائمّه علیهم السّلام، و حضرت مهدی ارواحنا فداه، که سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعاً بیشتر ظهور و بروز کرده است؛ و علی هذا قدرت و علم در عین آنکه اختصاص به ذات حق دارد، ظهورش در این مرآئی و آیینه‌ها شهوداً غیر قابل انکار و عقلاً لازم و ثابت است.

ظهور و ظاهر، و حضور و حاضر یک چیز است؛ معنای حرفی مندکّ در معنای اسمی است و اثبات دو چیز نمی‌کند. حاجت خواستن از پیامبر اکرم و امامان معصوم، عین حاجت خواستن از خداست و این مسأله عین توحید است!

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلامی، وجود وحدت در کثرت و کثرت در وحدت ذات حقّ، به اثبات رسیده است. و خداوند همان‌طور که دارای اسم احدیت است که مبرّی از جمیع اسماء و تعینات و منزّه از هر اسم و رسم می‌باشد، همین‌طور دارای اسم واحدیت است که به ملاحظه ظهور و طلوع او در عالم اسماء و صفات کلیّه و جزئیّه، و پیدایش عوالم چه از مُلک و چه

از ملکوت، ملاحظه شده است^۱،^۲

و اما طایفه شیخیّه: آنان نهایت سیر انسان را

به ذات اقدس حقّ نمی دانند؛ و وصول او را به مقام

عزّ شامخ حضرت احدیّت، و فناء و اندکاک هستی

او را در ذات او جلّ و عزّ، صریحاً انکار می کنند.

فبناءً علی هذا امکان عرفان الهی و معرفت ذات حقّ

را درباره انسان منکرند و می گویند:

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مقام احدیّت و واحدیّت رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۷۳؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۴؛ تفسیر آیه نور، ص ۷۷. (محقق)

۲ جهت اطلاع بیشتر بر مبانی وهابیت و ایرادهای وارد بر آنها پیرامون حقیقت ولایت و عدم انفکاک آن از توحید، رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۲ الی ۱۷۷؛ ج ۹، ص ۱۴۷ و ۱۷۶؛ ج ۱۱، ص ۲۴۳؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۴۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۴۵. (محقق)

نهایت سیر عرفانی و کمالی انسان به سوی ولیّ اعظم است که حجاب اقرب و واسطه فیض است.

و روی همین اصل است که با فلسفه و عرفان که راه‌گشای توحید است، سخت مخالفند. آنان می‌گویند:

ذات اقدس حقّ از هر اسم و رسمی بری، و از هر صفتی مبرّی است؛ و بنابراین اسماء و صفات حقّ عین ذات او نیستند و در مرحله پایین تر قرار دارند، و بالتّیجه ذات حقّ فاقد هر صفت و اسمی است.

حضرت امام زمان اسم خداست و در رتبه پایین تر از ذات است؛ و چون سیر به سوی ذات - که خارج از هر اسم و رسمی است، و ازلی و ابدی است، و ما لا نهایه له می‌باشد - محال است؛ لذا غایت سیر انسان به سوی اسم اعظم حقّ است که همان ولیّ اعظم است که فاصله و واسطه بین خدا و خلق است.

اشکالات وارده بر عقیده شیخیّه

اشکالات وارده بر این نوع عقیده بسیار است:

اوّل آنکه: اگر صفات و اسماء حقّ را از او جدا

بدانیم، و ذات را بدون هیچ‌گونه اسم و رسمی

بشناسیم، مرجع این گفتار به آن است که ذات حضرت

حقّ فاقد حیات و علم و قدرت است؛ بنابراین يك
ذات خشك و مرده و جاهل است، و تعالى الله عن
ذلك!^۱

دوّم آنکه: آیات قرآن و روایات جمیعاً ما را
دعوت به ذات حق می‌کنند، در سیر و در معرفت؛ و
نهایت سیر و وصول و عرفان را عرفان و وصول به
ذات حقّ می‌دانند، نه وصول و عرفان به ولیّ اعظم
او.

سوّم آنکه: چرا خود امام و ولیّ اعظم، امکان
عرفان و وصول به ذات اقدس حقّ را دارد و سایر
افراد بشر ندارند؟! اگر برای او ممکن است برای
همه ممکن، و اگر برای غیر او محال است، چگونه
برای او ممکن شد؟!^۲

شیخیه می‌گویند:

ولیّ اعظم نه ممکن است و نه واجب؛ مرتبه‌ای
است بین امکان و وجوب.

۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۲۷؛ حریم قدس،
ص ۸۸.

۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون امکان وصول سایر افراد به ذات اقدس حق
رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ج ۲، ص ۳ الی ۱۸۰؛ امام
شناسی، ج ۵، ص ۱۷۸ و ۱۹۰؛ معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۸؛ نور ملکوت
قرآن، ج ۱، ص ۲۹۷؛ لب اللباب، ص ۳۸؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۰۱. (محقق)

پاسخ آنکه: ما مرتبه‌ای بین امکان و وجوب را تعقل نمی‌کنیم؛ همه مردم ممکنند، و غایت سیر آنها اندکاک و فناء در ذات حضرت حقّ متعال.

چهارم آنکه: ولیّ اعظم باید وجود استقلالی

داشته باشد، نه تبعی و ظلّی و مرآتی؛ و گرنه باید مقصد

ذات حقّ باشد، و در این فرض لازمه‌اش شرك و

ثنویّت و تفویض و تولّد است، و تعالی الله عن ذلك!

۱۱ از جمله مسائل غامضه حکمی که مدار بحث و نقاش بسیاری از متکلمین و فلاسفه و عرفا بوده است، مسأله اتّحاد ذات باری و عینیّت آن با صفات و اسماء و عدم آن می‌باشد.

شکی نیست که حقّ تعالی در مقام ذات، واجد اسمایی نظیر علیم و حیّ و قدیر است، و نیز در مقام فعل و ظهور متّصف به خالقیت و رازقیت و راحمیت و... می‌باشد.

گرچه بسیاری را عقیده بر این است که: «اسماء ذاتیه همه در یک مرتبه از وجود نسبت به ذات باری قرار دارند»؛ ولی با کمی تأمل به نظر می‌رسد که اسم حیّ با سایر اسماء در اتّحاد با ذات متفاوت است، و اشکالی که در عینیّت ذات با اسماء ذاتیه مطرح است، در مورد اسم حیّ مصداق ندارد و آن از دایره نزاع خارج می‌باشد. ۱.

اینکه دو اسم دیگر ذات (یعنی علیم و قدیر) آیا عینیّت و وحدت با ذات دارند یا ندارند، مجال دیگری را می‌طلبد. آنچه در اینجا باید مورد تأمل قرار گیرد کیفیت تأثیر گذاری و اعمال اسماء کلیّه و صفات لایتناهی ذات باری است در عالم امکان و نشئه خارج؛ حال چه ما معتقد به اتّحاد ذات با اسماء کلیّه بشویم یا نشویم؛ چنانچه همین نکته در اتّصاف ذات به وصف احدیت است. و به همان ملاکی که ما معتقد به عینیّت ذات با اسم حیّ شدیم، در اینجا نیز ملتزم به وحدت عینی ذات با صفت احدیت می‌باشیم، به خلاف اسم واحد که در جنبه متأخر از اسم احد قرار دارد.

آنچه که باید به آن توجه داشت این است که اسماء ذاتیه که در مرتبه ذات مورد بحث قرار گرفته‌اند، چه با نفس ذات عینیّت داشته باشند یا نه، قطعاً

بحثی پیرامون مسأله اتّحاد ذات باری و عینیت آن با صفات و اسماء و عدم آن (ت)

ظهور و بروز حاقّ ذات خواهند بود، نه اینکه از جای دیگری به نفس ذات اضافه و ملحق و عارض گردند؛ و به تعبیر دیگر مقام علیّت ذات است که ظهور آن به صورت حقیقت علمی در اسم علیم تبلور یافته و یا به صورت واقعیّت اقتدار در اسم قدیر متحقّق گشته است؛ بنابراین حقیقت اسم علیم و قدیر چیزی جز نفس هویت ذات در مرتبه ظهور نخواهد بود. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از اینجا روشن می‌شود که نزول اسماء کلیه در مظاهر صفات نیز قطعاً باید به همین ترتیب و کیفیت بوده باشد، و الاً خلف خواهد بود.

بنابراین چه وهابيون که قدرت را منحصر در ذات باری دانسته‌اند و سایر موجودات را فاقد آن می‌دانند، و چه طایفه شیخیه که تفویض قدرت را به رابطه بین ذات و سایرین قائل هستند، هر دو مشرک و خارج از انتحال به شریعت اسلام می‌باشند، زیرا هر دو اصل علیّت را در ارتباط با اعمال ذات و تنفیذ اراده احدیّت به دست فراموشی سپرده‌اند.

زیرا همین که ما قائل به انحصار علم و حیات و قدرت در ذات باری بشویم، ذات او را از سایر تعینات و تشخصات خارجیه جدا نموده‌ایم و خدا را در عالمی دیگر و فضایی دیگر جدای از فضا و مرتبه این عالم دانسته‌ایم، و این عین ثنویّت و تشریک خواهد بود.

و بر اساس قاعده شیخیه اینکه ما بیاییم و بین ذات پروردگار و خلاق فاصله‌ای به اسم امام بگذاریم و ارتباط خلاق را به امام برسانیم و آنها را از ربط با ذات پروردگار منقطع نماییم، خواهی نخواهی، من حیث لا یشعر، مسأله علیّت ذات را با ممکنات خارجیه منکر شده، و باز در اینجا دو اصل قدیم برای خویش ایجاد نموده‌ایم: یکی: ذات باری که در افق اعلیٰ و غیر قابل دسترس و ارتباط با خلیقش می‌باشد، و اصل دوّم: ذوات مقدّسه معصومین علیهم السّلام که احاطه و اشراف بر ممکنات دارند، و هیچ ربطی بین ممکنات و ذات باری وجود ندارد.

باید توجه داشت که این نظریه شیخیه برای بسیاری از مردم عوامّ ما نیز موجود است، گرچه به حسب ظاهر از انتساب به آنها استنکاف می‌نمایند؛ چنانچه اکثر کسانی که در مسأله جبر و اختیار سخنی گفته و یا مطلبی نگاشته‌اند، در مآل یا در وادی جبر فرو غلطیده و یا به تفویض روی آورده‌اند.

ناگفته نماند در رساله شریفه توحید علمی و عینی - که ذرّی است یتیم و جوهری است عدیم النظیر - تمام سخن مرحوم آیه الله سیّد احمد کربلایی روی همین نکته دور می‌زند، که ایشان فاصله طبقاتی بین ذات باری و سایر مخلوقات را می‌خواهند از میان بردارند، و مرحوم آیه الله اصفهانی در مقام اثبات چنین فاصله‌ای می‌باشند. البته ریشه استدلال مرحوم شیخ در قبال ادلّه قاطعه مرحوم سیّد بر مسأله تشکیک در وجود است، و ما بحمد الله و المنة در مباحث فلسفه (اسفار) به خوبی و وضوح مبرهن ساختیم که اعتقاد به تشکیک وجود هیچ منافاتی با مسأله تشخص وجود ندارد، و التزام به

الی غیر ذلک از اشکالات و ایراداتی که باید

مفصلاً در جای خود ایراد گردد.^۱

تشکیک وجود با توجه به کیفیت تبیین و توضیح این فقیر، عین التزام به تشخیص وجود می باشد؛ و الله العالم. (معلق)

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفاوت صفت حیات با سایر صفات ذاتی حق تعالی رجوع شود به افق وحی، ص ۴۵. (محقق)

۱ جهت اطلاع بیشتر بر مبانی شیخیه و ایرادهای وارد بر آنها پیرامون حقیقت ولایت و عدم انفکاک آن از توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۶۷ و ۳۵۶؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۷ الی ۱۹۳؛ روح مجرد، ص ۳۸۸؛ حریم قدس، ص ۸۷. (محقق)

۲- پاسخ به جوابیه شیخیه از ایرادات مرحوم

والد، قدس سره

اخیراً مقاله ای از طرف برخی از معاریف شیخیه در نقد ایرادات مرحوم والد، علامه طهرانی - قدس سره - منتشر شده است و نسبت به انفکاک مرتبه ولایت از مرتبت توحید که نهایت سیر انسان را در عوالم ربوبی به معرفت امام علیه السلام می رسانند، و مرحوم والد - رضوان الله علیه - شدیداً آن را رفض و طرد نموده اند، اشکال و ایراد نموده است و از احادیث و اخباری مانند: «بنا عرف الله و بنا عبد الله»؛^۱ و یا چنانچه در تفسیر آیه شریفه ﴿وَكَلَّمَ آلَ الْأَسْمَاءِ آلَ الْحُسَيْنِ فَادَّبَ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَذَلِكِ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ الْأَمْثَلِينَ﴾^۲ امام صادق علیه السلام فرموده اند: «نحن و الله الأسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا»؛^۳ و یا حدیث قدسی معروف: «لولاک لما خلقت الأفلاک»^۴ استفاده برده اند؛ و همین طور روایاتی که دلالت بر وساطت نزول فیض و رزق از ناحیه پروردگار در نفوس مطهره معصومین علیهم السلام دارد. حال صرف نظر از صحّت و عدم صحّت انتساب آنها به معصوم علیه السلام بهره جسته است، غافل از اینکه مطالب مذکور هیچ دخلی به ایراد مرحوم والد بر مبنای شیخ احمد احسائی نداشته، و کاملاً از محط بحث بیگانه اند.

مفاد و لب ایراد مرحوم والد در کتاب شریف الله شناسی این است که: از آنجا که وجود حق و وجود بحت و بسیط و بالصرافه است، طبعاً تعین آن وجود اطلاق و بالصرافه اقتضای حضور و بروز خویش را در همه مجالی و مجاری و کثرات خواهد نمود، و هیچ مرتبه از مراتب موجودات بدون وجود بالصرافه حق متحقق نخواهند شد؛ و انفکاک بین ذات حق با هر مرتبه از مراتب تعینات، موجب تعدد واجب الوجود خواهد شد؛ و هذا کفر و شرک و ضلالة!

پاسخ به جوابیه شیخیه از ایرادات مرحوم والد،

قدس سره (ت)

بنابراین بر مسلک شیخ احمد احسائی که رتبه ولایت را جدا از رتبه توحید قرار داده و کیفیت وجود را در دو مرتبه متمایز و متفارق گردانیده است، بین وجود امام علیه السلام و وجود حق تعالی حد فاصل و افتراق خواهد افتاد و جمیع خلائق در کیفیت وجود و ارتقاء آن به سمت مبادی مجرد به وجود ولایی امام علیه السلام خواهند رسید و از آن تجاوز نخواهند نمود، و این عیناً التزام به تعدد وجود و افتراق در حقیقه البسیطة با سایر انحاء وجود است؛ و لذا می توان گفت: شیخ احمد احسائی همچون مثل معروف: «آمد ابرویش را بیاراید چشمانش را کور ساخت»، خواسته با ترفیع مقام و مرتبت امام علیه السلام و اعطاء فیض از ناحیه نفوس مقدسه آنها به جمیع مخلوقات، آنها را در رتبه ای برتر از سایر موجودات قرار دهد، غافل از اینکه عدم سریان وجود بالصرافه حق در مخلوقات، موجب قول به تعدد مبدأ قدیم خواهد گردید. (معلق)

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲.

۲. سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۱۸۰.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۳؛ الوافی، ج ۱، ص ۴۹۱.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵.

تبیین خطاهای وهابیه و شیخیه

این دو طایفه هر دو به خطا رفته‌اند، زیرا اگر از ممکنات - چه مادی و چه مجرد - عنوان مراتبت را برداریم و چه به آنها عنوان استقلال بدهیم، هر دو غلط است. و صحیح آن است که نه این است و نه آن؛ بلکه موجودات دارای اثر حق هستند، و دارای صفات حق هستند، و مظاهر و مجالی ذات و اسماء حسنی و صفات علیای او هستند.

مذهب وهابیه به جبر، و مذهب شیخیه

گرایش به تفویض دارد؛ و هر دو غلط است؛ «بل امرٌ

بَينَ الامرین»^۱ و «مَنْزَلَةٌ بَينَ الْمَنْزَلَتَینِ»^۲ و آن طلوع نور

ذات اقدس حق است در کثرات مادیّه و مجردّه.

مذهب وهابیه، انکار قدرت و علم حق را در

موجودات می‌کند، و مذهب شیخیه انکار قدرت

و علم حق را در ذات خود حق؛ پس هر کدام از

این دو مذهب به تعطیل گرویده‌اند و این هر دو

غلط است.

وجود حضرت حجة بن الحسن ارواحنا فداه،

ظهور اتم حق و مجالی اکمل ذات حضرت

ذوالجلال است؛ مقصد خداست و آن حضرت

^۱ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۱.

^۲ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۷۰.

آیه و آینه و رهبر و راهنماست. و ما اگر در
توسّلاتمان به آن حضرت مستقلاًّ نظر کنیم و لقاء
و دیدار او را مستقلاًّ بخواهیم، نه به فیض او نائل
می‌شویم و نه به لقاء خدا و زیارت حضرت
محبوب.

اما به فیض او نمی‌رسیم، چون وجودش
استقلالی نیست و ما به دنبال وجود

استقلالی رفته‌ایم؛ و اما به لقاء خدا نمی‌رسیم، چون به دنبال خدا نرفته‌ایم و در آن حضرت، خدا را ندیده‌ایم.

لذا اکثر افرادی که در عشق حضرت ولیّ عصر می‌سوزند، و اگر هم موفق به زیارت شوند باز هم از مقاصد دنیّ و جزئی و حوایج مادی و معنوی تجاوز نمی‌کنند، روی این اصل است که آن حضرت را مرآت و آیه حقّ نگرفته‌اند؛ و الاّ به مجرد دیدن باید خدا را ببینند و از وصال آن حضرت به وصال حقّ نائل آیند؛ نه آنکه باز خود آن حضرت حجابی بین آنان و بین حقّ شود و از آن حضرت تقاضای حاجات دنیویّه و آمرزش گناه و اصلاح امور را بخواهند.

چه بسیاری از افراد که به محضرش مشرف شده‌اند و آن حضرت را هم شناخته‌اند، ولی از عرض این‌گونه حاجات احتراز نکرده‌اند و همین چیزها را خواستار شده‌اند؛ پس در حقیقت نشناخته‌اند، زیرا معرفت به او معرفت به خداست؛

مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ.^۱

هر کس بخواند خدمت او برسد باید تزکیه نفس کند، و به تطهیر سرّ و اندرون خود اشتغال

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۸: «مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ».

ورزد. در این صورت به لقای خدا می‌رسد که لازمه‌اش لقاء آن حضرت است، و به لقاء آن حضرت می‌رسد که بالملازمه لقای خدا را پیدا کرده است؛ گرچه در عالم خارج و طبیعت مشرّف به شرف حضور بدن عنصری آن حضرت نشده باشد.

پس عمده کار، معرفت به حقیقت آن حضرت است؛ نه تشرّف به حضور بدن مادّی و طبیعی. از تشرّف به حضور بدن مادّی و طبیعی فقط به همین مقدار بهره می‌گیرد، ولی از تشرّف به حضور حقیقت و ولایت آن حضرت سرّش پاک می‌شود و به لقاء حضرت محبوب (خداوند متعال) فائز می‌گردد. ﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾^۱.

حقّ بین نظری باید تا روی تو را بیند

علامه بحرالعلوم - قدّس الله نفسه - عمری را در مجاهده با نفس اماره و تزکیه سرّ و تطهیر نفس برای عرفان الهی و وصول به مقام معرفت و فناء و اندکاک در ذات حضرت حقّ بسر آورد؛ و از رساله سیر و سلوک او، مقام او در مراحل و

^۱ سوره الصّافات (۳۷) آیه ۶۱. ترجمه از لبّ اللباب، ص ۱۸:

«برای چنین چیزی عمل کنندگان باید عمل کنند.»

منازل عرفان مشهود است. او که به خدمتش
مشرّف می‌گشت، با این دیده بود (با دیده
حقّ‌بین، نه با دیده خودبین):

از آن مرحوم حکایت کرده‌اند که:

روزی چون اذن دخول برای تشرّف به حرم
مبارک حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام را
خوانده بود، همین که خواست داخل شود، ایستاد
و خیره به گوشه حرم مطهّر می‌نگریست و مدّتی
به همین منوال بود و با خود این بیت را زمزمه
می‌کرد:

بعداً از علّت توقّفش پرسیدند، در پاسخ گفت:
«حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در زاویه
حرم مطهّر نشسته بودند و مشغول تلاوت قرآن
بودند.»^۱

این است معنای وصول، و این است حقیقت
آیّتیّت و مرآتیت!
شیخیه می‌گویند:

چون امام زمان فقط می‌تواند به وصال خدا نائل
آید، و ما نیز بدون واسطه نمی‌توانیم به وصال
امام زمان نائل آییم، باید واسطه و ربطی در بین

^۱ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۳؛ و با قدری اختلاف النجم الثاقب، ص ۴۷۱.

باشد که ما را به آن حضرت ربط دهد و آن شیخ
و استاد است که آن را رکن رابع گویند. پس
غایت سیر ما فنای در شیخ، و غایت سیر شیخ
فنای در امام، و غایت سیر امام فنای در حق^۱
است؛ و این چهار رکن لازم است.

و از آنچه گفته شد، فساد این گونه عقیده
روشن شد.

و ما باید بحمد الله و حسن توفیقه- خوب
متوجه باشیم که ناخودآگاه از آراء و افکار آنان تبعیت
نکنیم، زیرا مخالفت با سیر به سوی خدا و دشمنی با
عرفان و نظر کردن به امام زمان به نحوه وجود
استقلالی، از مختصات شیخیه است، و اگر چنین دأب و
دیدنی داشته باشیم و بدین منهای حرکت کنیم، من
حَيْثُ لَا نَشْعُرُ أَنْ عَقِيدَهُ رَا اتَّخَاذَ نَمُودَه اِیْم.

توسل به حقیقت و ولایت امام زمان برای کشف حجاب‌های طریق، از افضل اعمال است

مجالس و محافل توسل به حضرت ولی عصر
بسیار خوب است، ولی توسلی که مطلوب و

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اعتقاد به رکن رابع در شیخیه، رجوع شود به
الله شناسی، ج ۳، ص ۶۸ الی ۷۴. (محقق)

منظور از آن، حقّ باشد، وصول به حقّ باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او باشد؛ این مطلوب است و پسندیده؛ و لذا انتظار فرج که حتی در زمان خود ائمه علیهم السّلام از بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال محسوب می‌شده است، همین بوده است.

توسّل به حقیقت ولایت آن حضرت برای کشف حجاب‌های طریق از افضل اعمال است، زیرا توحید حضرت حقّ از افضل اعمال است. و انتظار ظهور خارجی آن حضرت نیز به واسطهٔ مقدّمیت بر ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت نیز مفید است؛ و انتظار ظهور خارجی بر این اصل محبوب و پسندیده است.

و اما چنانچه فقط دنبال ظهور خارجی باشیم، بدون [توجه به] منظور و محتوای از آن حقیقت، در این صورت آن حضرت را به ثمن بخشی فروخته‌ایم و در نتیجه خود ضرر بسیاری برده‌ایم، زیرا مراد و مقصود، تشرّف به حضور طبیعی نیست، و گرنه بسیاری از افراد مردم در زمان حضور امامان به حضورشان می‌رسیده‌اند و با آنها تکلم و گفتگو داشته‌اند، ولی از حقیقتشان بی‌بهره بوده‌اند.

اگر ما در مجالس توسّل و یا در خلوت، به
اشتیاق لقای آن حضرت بوده باشیم و خداوند ما
را هم نصیب فرماید، اگر در دلمان منظور و
مقصود لقای خدا و حقیقت

ولایت نباشد، در این صورت به همان نحوی به خدمتش مشرف می گردیم که مردم در زمان حضور امامان به خدمتشان مشرف می شده اند؛ و این غبنی و ضرری است بزرگ که با جدّ و جهد و با کدّ و سعی ما به محضرش شرفیاب شویم و مقصدی بالاتر و والاتر از دیدار ظاهری را نداشته باشیم، یا آن حضرت را برای حوایج مادیّه و یا رفع گرفتاری های شخصی و یا عمومی استخدام کنیم؛ این امری است که بدون زحمت توسّل، برای همه افراد زمان حضور امامان علیهم السّلام حاصل بوده است.

ولی آنچه حقّاً ذی قیمت است، تشرّف به حقیقت و وصول به واقعیت آن حضرت است؛ اشتیاق به دیدار و لقای آن حضرت است از جهت آیتت و مرآتت حضرت حقّ سبحانه و تعالی؛ این مهمّ است و این از افضل اعمال است. و چنین انتظار فرجی زنده کننده دل ها و راحت بخشنده روانهاست. رزقنا الله إن شاء الله بمحمّد و آله.

دانستن زمان ظهور خارجی برای ما چه قیمتی دارد؟ و لذا در اخبار از تفحص و تجسس در این گونه امور هم نهی شده است.

شما فرض کنید ما با علم جفر و رمل صحیح
به دست آوردیم که ظهور آن حضرت در یک
سال و دو ماه و سه روز دیگر خواهد بود؛ در این
صورت چه می‌کنیم؟ وظیفه ما چیست؟

وظیفه ما تهذیب و تزکیه و آماده کردن نفس
امّاره است برای قبول و فداکاری و ایثار. ما
همیشه مأمور بدین امور هستیم و پیوسته باید در
صدد تهذیب و تطهیر نفس برآییم؛ چه ظهور آن
حضرت در فلان وقت مشخص باشد و یا نباشد.
و اگر در صدد برآمدیم موفق به لقای حقیقی او
خواهیم شد، و اگر در صدد نبودیم لقای بدن
عنصری و مادّی آن حضرت برای ما اثر بسیاری
نخواهد داشت و از این لقاء هم طرفی نخواهیم
بست.

و لذا می‌بینیم بسیاری از افرادی که اربعین‌ها

در مسجد سهله و یا در مسجد

کوفه و یا بعضی از اماکن متبرکه دیگر، برای زیارت آن حضرت مقیم بوده و به زیارت هم نائل شده‌اند، چیز مهمی از آن زیارت عایدشان نشده است.

ظهور خارجی امام زمان علیه السلام غیر واقع،

ولی ظهور شخصی و باطنی ممکن است

و آنچه از همه ذکرش لازم‌تر است آن است که: ظهور خارجی و عمومی آن حضرت هنوز واقع نشده است، و منوط و مربوط به اسبابی و علائمی است که باید متحقق گردد؛ ولی ظهور شخصی و باطنی برای افراد ممکن است؛ و به عبارت دیگر راه وصول و تشرّف به خدمتش برای همه باز است، غایة الأمر نیاز به تهذیب اخلاق و تزکیه نفس دارد.^۱

هر کس امروز در صدد لقای خدا باشد و در راه مقصود به مجاهده پردازد، بدون شک ظهور شخصی و باطنی آن حضرت برای او خواهد شد، زیرا لقای حضرت حقّ بدون لقای آیتی و مرآتی آن حضرت صورت نپذیرد.

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمّیت معرفت حقیقت و کنه ولایت حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه در قبال ظهور ظاهری، رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴؛ ج ۵، ص ۱۷۷ الی ۱۹۵؛ روح مجرد، ص ۳۷۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۳ الی ۲۳۵؛ افق وحی، ص ۱۲۳. (محقق)

در هر حالی راه تشرّف به حقیقت ولایت امام

زمان علیه السّلام باز است

و محصل کلام آنکه: امروزه راه تشرّف به حقیقت ولایت آن حضرت باز است، و مهم هم همین است؛ ولی نیاز به مجاهده با نفس اماره و تزکیه اخلاق دارد، و نیاز به سیر و سلوک در راه عرفان حضرت احدیّت سبحانه و تعالی دارد، خواه ظهور خارجی و عمومی آن حضرت به زودی واقع گردد و یا واقع نگردد، زیرا خداوند ظالم نیست، و راه وصول را برای افرادی که مشتاقند نبسته است؛ این در پیوسته باز است، و دعوت محبّان و مشتاقان و عاشقان را لبّیک می گوید.

بنابراین بر عاشقان جمال الهی و مشتاقان لقای حضرت او جلّ و علا لازم است که با قدم‌های متین و استوار در راه سیر و سلوک عرفان حضرتش بکوشند، و با تهذیب و تزکیه و مراقبه شدید و اهتمام در وظایف الهیه و تکالیف رحمانیه، خود را به سر منزل مقصود نزدیک کنند؛ که خواهی نخواهی در این صورت از طلعت منیر

امام زمان و قطب دایرهٔ امکان - که وسیلهٔ فیض و
واسطهٔ رحمت است - بهره‌مند و کامیاب می‌گردند، و از
هرگونه راه‌های استفاده برای تکمیل نفوس خود
متمتع می‌شوند، و از جمیع قابلیت‌های خدادادی خود
برای به فعلیت درآوردن آنها برای سرمنزل کمال بهره
می‌گیرند. وَفَقْنَا اللَّهَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

این مختصر نوشته در عصر روز هجدهم شهر
شعبان المعظم یک هزار و چهارصد و سه هجریه
قمریه در مشهد مقدس پایان یافت، و نام آن:
سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح گذارده شد.
وَأَنَا الرَّاجِي عَفْوَرَبِّهِ

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْحُسَيْنِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ

فصل دوّم: نقد و ایرادهای مرحوم علامّه
طهرانی بر کتاب پرواز روح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

استدلالی بسیار لطیف بر وجود ایمان

پرواز روح، صفحه ۷:

... ولی چیزی که بیش از همه اینها مرا رنج می داد این بود که گاهی در دل، تمام مقدّسات را منکر می شدم، ایمان مستقرّی نداشتم، گاهی قلبم آرام می گرفت و گاهی آن چنان طوفانی از شکّ و تردید در دلم به وجود می آمد که هستی ام را به باد می داد؛ نمی دانستم چه باید بکنم.

روزی به خدمت عالم جلیل، زاهد، متّقی، مرحوم حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی رفتم. از ایشان علاج مرض روحی خود را خواستم، فرمودند:

«تو در این سن نباید ناراحت شوی، هنوز وقت زیاد است. ایمانت به زودی مستقرّ خواهد شد، تو راحت می شوی. این ناراحتی در اثر داشتن ایمان است؛ ولی چون مستقرّ نیست، وقتی می رود جایش را خالی می گذارد، تو را ناراحت می کند. اگر ایمان به کلی در دلت وجود نمی داشت، طبعاً نبودش احساس نمی شد، بلکه به آن خو گرفته بودی و ناراحت نبودی.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزّکیّه:

این استدلال بسیار لطیف است.

حواله دادن امام رضا علیه السّلام مؤلف پرواز

روح را به مرحوم حاج ملاّ آقا جان

پرواز روح، صفحه ۱۰:

هر روز خوابی می دیدم. یک روز دیدم در حرم
مطهر نشسته‌ام و پیرمردی در مقابل علیّ بن
موسی الرضا علیه السّلام - که دست‌ها را از
آستین عبا کشیده و قیافه جذّابی دارد - ایستاده و
من تا آن روز او را ندیده بودم؛ حضرت به

من فرمودند: «با این پیرمرد رفیق باش!»

از خواب بیدار شدم، ترسیدم خوابم شیطانی باشد، زیرا که من از صراط مستقیم می رفتم، چرا مرا به امر دیگری حواله می دادند؟!

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

این حواله دادن عین معنای معرفی استاد است که جناب مؤلف و آن مرحوم، سخت از آن وحشت داشتند.

پرواز روح، صفحه ۱۰:

گفتم: «کاری ندارم، من که او را نمی شناسم، آدرس او را هم ندارم، بهتر این است که درباره اش فکر نکنم.»

چند روز بعد، در یکشنبه سوّم ربیع الاول که با دوستم آقای حاج شیخ ج - ح در گوشه مدرسه نواب مشهد نشسته بودم و عروّة الوثقی را با ایشان مباحثه می کردم؛ دیدم پیرمردی وارد مدرسه شد و به طرف ما آمد و چند لحظه عمیق به من نگاه کرد. من ابتدائاً او را نشناختم، زیرا چند روز از آن رؤیا می گذشت...^۱

^۱ سؤال بسیار مهم و به جایی که در اینجا مطرح است این است که: اگر مرام و روش امثال مرحوم حاج ملاّ آقاجان، مرضیّ اولیای معصومین علیهم السّلام نباشد، پس چگونه است که می بینیم آنها افرادی را مثل فرد

مذکور به شخص ایشان ارجاع داده و به او امر کرده‌اند: «با این پیرمرد رفیق باش!»

برای حلّ این مسأله به مطالبی می‌توان اشاره نمود:

اول اینکه: امام علیه السّلام با هر فرد به اندازه سعه و توان و ظرفیت او برخورد می‌نمایند و حاجت او را برآورده می‌کنند. اگر طفل دبستانی تقاضای ارتباط و تعلّم نزد یک عالم کامل و دانشمند ذوفنون را داشته باشد، صحیح نیست که او را نزد آن شخص ببرند؛ زیرا اولاً: قدرت و طاقت ادراک محضر او را ندارد؛ و ثانیاً: وقت و عمر آن شخص دانشمند تلف شده و نتیجه‌ای به بار نیاورده است؛ فلذا برای طفل، معلّمی درخور ظرفیت او در نظر گرفته می‌شود؛ و در این مورد اگر امام علیه السّلام او را به فرد عارف کامل و ولیّ الهی معرفی می‌نمود، شاید تاب تحمّل مصاحبت و اطاعت از او را نمی‌آورد و در وسط راه از او برگشته و سرگشته می‌گشت و چه بسا پیامدهای ناگوار این برگشت، از عدم مصاحبت ابتدائاً بیشتر و شکننده‌تر خواهد بود.

دوم اینکه: در بعضی از مواقع، ارجاع به فرد خاص برای کمک و دستگیری او در زمان خاصّ و مقطع محدودی است، و پس از طیّ آن مقطع و زمان اگر شخص دارای صفای باطن و استعداد ادامه مسیر و طیّ طریق باشد، به نحوی از انحاء مطلب به او خواهد رسید و از او دستگیری خواهد گردید. و در این زمینه ما رفتار و تصرّفات اولیای الهی را مشاهده می‌کنیم که چگونه با افراد در ابتدا و میانه راه و انتهای مسیر برخورد می‌نمودند، و در هر زمان و مقطع به شیوه و روشی مخصوص آنان را تحت تربیت و تعلیم خویش قرار می‌دادند.

سوم اینکه: دستور امام علیه السّلام دلالت بر عدم خطا و عصمت او نمی‌کند، بلکه رفاقت و مصاحبت برای کسب فیض و استفاده از تعلیمات فرد است، و اگر خطا و انحرافی در چنین افرادی مشاهده شد، باید به آنان تذکر داده شود تا خود آنان در صدد رفع آن اشتباه برآیند و خود را اصلاح نمایند؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السّلام زمانی که عبدالله بن عبّاس را والی بصره نمودند، برای مردم خطبه‌ای خواندند که پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم فرمودند:

یا معاشرَ النَّاسِ! قد استخلفتُ علیکم عبدالله بن

العباس فاسمعوا له و اطیعوا أمره ما أطاعَ الله و

رسوله، فإن أحدثَ فیکم أو زاغَ عن الحقِّ فأعلمونی

پاسخ به سؤال مهم در حواله دادن به انسان غیر

کامل (ت)

أَعزِلُهُ عَنْكُمْ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ أُجِدَهُ عَفِيفًا تَقِيًّا وَرِعًا وَ
إِنِّي لَمْ أُؤَلِّهِ عَلَيْكُمْ إِلَّا وَأَنَا أَظُنُّ ذَلِكَ بِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَ
لَكُمْ.^۱

«ای گروه مردمان! به تحقیق که من عبدالله بن
عبّاس را جانشین خودم بر شما گماشتم، پس از او
فرمان شنوی داشته باشید و دستوراتش را اطاعت
کنید تا زمانی که از خدا و پیامبرش اطاعت می کند و
بر اساس ممشی و سنت حرکت می کند؛ پس اگر
بدعتی در میان شما انجام داد یا عدول از حق نمود،
مرا با خبر نمایید تا او را عزل نمایم، که من امیدوارم
او را پاک دامن و با تقوا و پرهیزگار بیابم و من او را
والی شما ننمودم مگر اینکه این ظنّ و گمان نیکو را
درباره او داشتم. خداوند ما و شما را بیامرزد.»

(معلق)

۱. الجمل، ص ۴۲۰.

سفسطه موجود در کلام مؤلف پرواز روح

مبنی بر عدم لزوم استاد و مرشد راه

پرواز روح، صفحه ۱۲:

[حاج ملا آقا جان] مکرر توضیح می‌داد و

سفارش می‌کرد و می‌گفت:

«از هر گونه بت‌پرستی و قطب‌پرستی و عقب

مرشدهایی که از جانب خود به آن سمت

رسیده‌اند دوری کنید! ائمه معصومین

علیهم السّلام ما زنده‌اند، خودشان واسطه بین

خدا و خلقند، آنها دیگر واسطه نمی‌خواهند؛

زیرا هر قطب و مرشدی را که شما تصوّر کنید از

خطا و اشتباه دور نیست، ولی ائمه اطهار صلوات

اللّه علیهم أجمعین اشتباه و خطا ندارند. آنها

واسطه وحی‌اند، آنها واسطه فیضند.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

نیاز مردم به امام زنده، حضرت حجّة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است، و توسّل به هریک از امامان به آن حضرت برمی گردد؛ و طبق آیات و روایات مربّی زنده و استاد کامل در سلوک لازم است و بدون آن، خطرات از هر جهت روی آور است.

و کلام آن مرحوم در اینجا سفسطه‌ای بیش نیست. چگونه در فقه و اعمال باید به فقیه و عالم مراجعه کرد و زنده بودن امامان رفع تکلیف نمی کند، همین طور به موجب آیه ﴿فَسَلُّواْ اَهْلَ الْاَلْذَّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ و آیات و روایات بی شمار دیگری باید در امور اخلاقی و تزکیه نفس و سیر در مراحل معرفت و توحید به استاد کامل راه رفته و خبیر بصیر مراجعه کرد. و زنده بودن امامان با وجود نقصان مکلف، و عدم امکان ارتباط با ولی اعظم، و وجود خاطرات شیطانیّه، موجب استقامت سیر در طریق توحید نخواهد بود؛ و بالأخره از جنون و پریشانی و انحراف سر در خواهد آورد.

پرواز روح، صفحه ۱۲:

^۱ سوره النحل (۱۶) آیه ۴۳.

یکی از همراهان کلامش را قطع کرد و گفت:
«اگر این چنین است پس جملهٔ "هَلَكَ مَنْ لَيْسَ
لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ هلاک است کسی که برای او،
حکیمی، مرد دانشمندی نباشد که او را ارشاد
کند" چیست؟»

ایشان در پاسخ فرمودند:

«اگر حدیث صحیح باشد و از امام رسیده باشد،
منظور خود امام بوده است.»

اطلاق حدیث «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ» بر

لزوم استاد راه

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیه:

این فرمایش، کلام حضرت سجّاد
علیه السّلام [است]^۱ و اطلاق دارد؛ و بر اساس
این اطلاق بدون آمدن قیدی، دلالت بر لزوم
حکیم مرشد در امور اخلاقی و عرفانی دارد.

مغالطهٔ موجود در کلام مؤلف پرواز روح مبنی

بر عدم رجوع به استاد راه

^۱ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۳؛ الفصول المهمّة فی المعرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۸۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹.

پرواز روح، صفحه ۱۳:

دیگری از همراهان گفت:

«شنیده‌ایم که وقتی ملاّی رومی با شمس تبریزی در بیابانی می‌رفتند، به شطّ آبّی رسیدند؛ شمس گفت: یا علی! و از آب گذشت، ولی ملاّی رومی در آب فرو رفت.

شمس از او سؤال کرد که مگر تو چه گفتی؟
گفت: همان که تو گفتی.

شمس گفت: نه، تو هنوز به آن مقام نرسیده‌ای که علی دستت را بگیرد؛ تو باید بگویی: یا شمس! و من باید بگویم: یا علی!
ایشان از نقل این قصّه ناراحت شد و به دوست ما گفت:

«من برای شما حدیث و روایت می‌خوانم، شما برای من قصّه می‌گویید!

از خصوصیات علی علیه السّلام این بود، در زمان حیات دنیایش که امام همه بود، دربان و حاجب نداشت؛ حالا که از دنیا رفته دستش بهتر باز است، واسطه لازم دارد؟!»

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

قصّه نیست، واقعیت و عینیت خارجی است؛ و شما هم روایت و حدیثی نخوانده‌اید! خود امیرالمؤمنین علیه السّلام و سایر ائمّه اطهار

عليهم السّلام در زمان حیات خود مردم را ارجاع به علماء باللّه و فقهاء می داده‌اند. حاجب و دربان امیرالمؤمنین نقصان نفوس است که نمی‌توانند بدون راهنما و رهبر زنده و گویا حرکت کنند.

و این کلام مجرد مغالطه است^۱ و الاّ باید گفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از رحلت، در همهّ امور دستش باز است؛ پس چرا شما آن را منحصر به سیر و تزکیهّ نفس می‌دانید؟! و در سایر امور - بدون استثناء - از مراجعه به طیب و متخصص و

مهندس و فقیه و غیرهم، ارتباط معنوی با آن حضرت را کافی نمی‌دانید؟!!

و اگر کافی بدانید شرع و دین دیگری پیدا می‌شود، نه این دینی را که رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورده است و این منهاجی که امامان راستین ما پیموده‌اند.

پرواز روح، صفحه ۱۴:

[حاج ملاّ آقاجان]: «آنها نه این را بگویند و نه در کلماتشان تصریح کنند که: انسان به مقامی

^۱ جهت اطلاع بر این تناقض گویی رجوع شود به صفحه ۲۴ و ۸۱ و ۹۷ و ۱۰۳. (محقّق)

می‌رسد که مستقلاً از جلال و جمال الهی استفاده می‌کند و به وساطت انبیاء و ائمه کاری ندارد؛ خود در عرض پیامبر واقع می‌شود و آن‌چنان که پیامبر و امام در احکام و شریعت و طریقت و حقیقت و فیوضات ظاهری و معنوی از خدا استفاده می‌کنند، او هم استفاده می‌کند.»

و خلاصه، در این مسأله و بطلان آن مطلب مقداری بحث شد؛ ولی ضمناً معنویّت مجلس از بین رفت. ایشان هم ساکت شدند.

واسطه در فیض بودن پیامبران و امامان، احتیاج

به استاد زنده را نفی نمی‌کند

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

هیچ‌گاه انسان مستغنی از هدایت پیامبران و امامان نیست و نمی‌تواند مستقلاً از جمال و جلال الهی بهره‌مند شود؛ یعنی آنها واسطه در فیض هستند و آیتیّت و مرآتیت دارند؛ ولی این اصل نمی‌رساند که انسان احتیاج به استاد زنده و مربی کامل در امور تربیتی ندارد. آن مسأله چه ربطی به این مسأله دارد؟! اگر خود امام فرمود: از استاد و مربی زنده پیروی کن، معنایش سلب وساطت خود امام نیست!

پرواز روح، صفحه ۱۴:

آن روز، روز دوشنبه بود. تا روز جمعه، دیگر آن مرحوم را ندیدم. قبل از ظهر جمعه همان هفته، من در صحن نو ایشان را دیدم. او وارد حرم می شد و من از حرم خارج می شدم؛ به من با لهجه ترکی شیرینی که «ترکان فارسی گو، بخشدگان عمرند» گفت:

«ها! چرا دیگر پیش ما نیامدی؟»

من هم اشاره به قبر مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام کردم و گفتم: «اولاً می دانستم باید کجا بروم، و بعد هم شما آن روز همین را اصرار داشتید

که به کسی جز اهل بیت عصمت علیهم السّلام
متوسّل نشویم.»

گفت: «ها، قربانت! من نمی گویم بیا من مرشد
تو باشم و تو مرید من باش، من می گویم: بیا
سوته دلان گرد هم آییم!»^۱

این فرد شعر بابا طاهر را در خواندن کشید، و
آن چنان با سوز و گداز و اشک و آه ادا کرد که
مرا منقلب نمود و گفت:

«عزیزم! می گویم: بیا با هم رفیق باشیم، بیا با هم
بنشینیم و در فراق امام زمانمان گریه کنیم. آنها
که آن روز با تو بودند، رفیق تو نبودند؛ لذا این
پیشنهاد را در آن روز به تو نکردم.»

استادی چیزی جز پیروی و تبعیت در سفر و

حضر نمی باشد

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

اساتید هم غیر از همین گونه از رفاقت چیزی
نمی گویند؛ اگر عنوان دستگیری و هدایت لازم
نباشد، چرا «سوته دلان گرد هم آییم»؟! خود امام
پس از رحلت با مای سوته دل همراهی می کند؛
و بالأخره عملاً در مطاوی این کتاب می بینیم که
آن مرحوم نقش مرشدی و استادی، و جناب

^۱ دیوان باباطاهر.

مؤلف نقش شاگردی داشته است. استاد بودن غیر از پیروی او و تبعیت در سفر و حضر و کردار و گفتار چیزی نیست! و آن هم به نحو اکمل انجام یافته و خود مؤلف محترم در موارد عدیده تصریح به استادی او می‌کند. و در این صورت برداشتن اسم استاد و مرشد و رهبر، و عملاً ملتزم به حقیقت آن بودن غیر از لقلقهٔ لسان چیزی نیست.

اخبار حاج ملا آقا جان به مؤلف پرواز روح

مبنی بر رؤیت امام زمان

پرواز روح، صفحه ۱۵:

مقداری با هم صحبت کردیم که یکی از سؤالاتم این بود که: «چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی‌بینم؟»

ایشان فرمودند: «هنوز سنّ تو کم است.»

گفتم: «اگر به لیاقت ما باشد، هیچ کس حتی سلمان هم لیاقت تشرّف به خدمت آن حضرت را ندارد؛ و اگر به لطف او باشد حتی می‌تواند به سنگی هم این ارزش را عنایت بفرماید.»

از این جمله من خیلی خوشش آمد و گفت:
«درست است! شما فردا شب در حرم مطهر
حضرت رضا علیه السّلام موقع مغرب آماده
باش، فرجی برایت خواهد شد.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزّکیّه:

آیا تصدیق به درستی این مطلب و سپس امر
به آماده بودن در وقت مغرب، غیر از حرفه
استادی است؟!

پرواز روح، صفحه ۱۵:

من آن شب را در حرم حال خوشی داشتم، ولی
چون گمان می کردم که شاید خدمت امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف برسم و موفق
نشدم متأثر بودم. تا آنکه برای شام به منزل
می رفتم، در بین راه از کوچه تاریکی می گذشتم،
سیدی که در آن تاریکی تمام مشخصات لباس و
حتی سبزی عمامه اش ظاهر بود از دور می دیدم
که می آید؛ وقتی نزدیک من آمد او ابتدائاً به من
سلام کرد. من جواب دادم و از این برخورد
فوق العاده در فکر فرو رفتم که آیا این آقا با این
خصوصیات که بود؟

با همین شک و تردید به مسافرخانه برگشتم، به
مجرّدی که ایشان چشمش به من افتاد و من هنوز
ننشسته بودم و سخنی نگفته بودم، دیدم این

اشعار را می خواند:

حالم متغیّر شد و دانستم که این مرد بزرگ علاوه بر آنکه از حال و نیّتم اطلاع دارد، ارتباط خاصی هم با خاندان عصمت دارد؛ لذا به عنوان رفاقت و یا به عنوان استاد، ایشان را انتخاب کردم و چهار سال با او بودم. خود را از نظر روحی تحت نظر و حمایت ایشان می دیدم.

مکاشفات صوریّه دارای صحیح و سقیم

می باشند

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزکّیه:

این مکاشفات فقط مکاشفات صوریّه است، و چه بسا در اوّلین وهله برای سالک پیدا می شود

و در آن صحیح و سقیم بسیار است، و ابداً دلالت
بر ربط با خاندان عصمت ندارد و از اینجا تا
سرمنزل مقصود، راه بی نهایت است.^۱

فتأمل که چگونه مؤلف محترم او را به استادی
انتخاب، و چهار سال تمام از نظر روحی خود را
تحت نظر و حمایت او درآورده است!

مؤلف پرواز روح نجات‌دهنده خود را حاج

ملاً آقا جان می‌داند

پرواز روح، صفحه ۱۶:

در همان اوایلی که با ایشان آشنا بودم، در عالم
رؤیا می‌دیدم که: سر کوه تیزی که از دو طرف
پرتگاه است، ولی راه مستقیمی است، به طرف
خورشید می‌روم؛ و گاهی می‌خواهد پایم بلغزد
و به ته درّه پرت شوم، ولی می‌بینم

^۱ دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۲۳۸.

حاج ملاّ آقاجان از پشت سرم می آید، نمی گذارد
بیفتم، مرا می گیرد و باز در صراط مستقیم قرارم
می دهد.

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزکّیه:

در اینجا مؤلف محترم اقرار می کند که حاج
ملاّ آقاجان می آید و او را به صراط مستقیم قرار
می دهد. باید به ایشان گفت: بنا به گفته استادان
چرا خود حضرات معصومین و یا حضرت
صاحب الامر نیامدند و در صراط مستقیم قرار
ندادند؟!!

استاد ایشان که قضیه ملاّی رومی و شمس
تبریزی را در توسّل به شمس - نه به
امیرالمؤمنین علیه السّلام - به دیده بطلان
نگریستند و مؤلف هم بر این بطلان صحّه
گذارند، چرا در اینجا نجات دهنده خود را از
پرتگاه مرحوم حاج ملاّ آقاجان می داند؟! آیا این
عین تناقض گویی نیست؟!!

سلیقه حاج ملاّ آقاجان در وصول به مقاصد

معنوی و ترقّیات روحی، و نقد آن

پرواز روح، صفحه ۱۷:

سلیقه حاج ملاّ آقاجان این بود که تنها وسیله ای
که انسان را سریع تر به مقاصد معنوی و ترقّیات

روحي مي‌رساند، توسّل به خاندان عصمت و
تكميل محبّت و ولايت آنها در دل است.
او مي‌گفت: «بعد از واجبات، از هر چيز بهتر
زيارت امام‌ها و بلکه امامزاده‌ها و احترام به
سادات و اظهار عشق و علاقه كردن به
آنهاست.»^۱

۱ شكّي نيست كه حقيقت دين و لبّ و اساس آن، چنانچه در اخبار نيز بدان
اشارت شده است، حبّ في الله و بغض في الله است، و در اين زمينه نبوي
معروف: «هل الدين إلا الحب»^۱ گواه بر اين مطلب است؛ و از طرف ديگر از
آنجا كه ولايت معصومين عليهم السلام واسطه فيض الهي بر جميع ممكنات
و نيز واسطه بقاء و استمرار و ربط ممكنات با ذات احديت است، تمسّك به
ولايت و استمداد از آن ذوات مقدّسه شرط اساسي قبولي طاعات و پذيرش
عبادات و رشد و ترقيّ روحي و نفسي بشر به سمت و سوي كمال وجودي
خويش است؛ چنانچه فرموده‌اند:

ما نوْدِي بِشَيْءٍ مِّثْلِ ما نوْدِي بِالوَلَايَةِ؛^۲ «به هيچ
امري آن‌طور كه به ولايت اهل بيت عليهم السلام
تاكيد شده، تذكّر داده نشده است.»

ديني كه ولايت اهل بيت در او نباشد آن دين
پشيزي نمي‌ارزد و عبوديتي در آن مشاهده نمي‌شود،
و عبور از نفس و كريوه‌هاي آن معني نخواهد داشت؛
و مانند جوي آبي مي‌ماند كه سرچشمه را [ادامه در
صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از ابتدا بسته باشند دیگر آبی در جوی روان نخواهد بود، و جوی بدون آب چه فایده‌ای دارد؟!

و لذا اگر هزار سال عبادت خدا را بدون ولایت اهل بیت بجای آوری، همانند کسی می‌مانی که هزار سال بر لب جوی خشک بنشیند و از آن تقاضا و تمنای رفع عطش را بنماید! و لایزیده فی البقاء و الإستمرار إِلَّا ظمًا و عناء!

اگر خوب دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که عبادات اهل تسنن و طاعات آنها هیچ روح و جان ندارد، ظاهری آراسته و منسجم و مرتب، و باطنی تهی و فاقد حیات و نور و جان است، و به اندازه سر سوزنی نفس را به سمت عالم مجرد نمی‌کشاند و از تعلقات و شهوات خارج نمی‌سازد و انانیت و خود محوری را از درون و باطن انسان بیرون نمی‌آورد و مدرکات و تعقلات او را زیاده نمی‌گرداند و انبساط و جلای روح و بسط وجه و انشراح صدر برایش مهیا نمی‌سازد.

اما سخن اینجاست که معرفت به امام علیه السلام و در نتیجه ایجاد محبت و انس، به چه صورت و سیرتی حاصل می‌شود و چه راهی برای تشدید و تقویت ربط و انس و مودت با امام می‌باشد؟

آیا معنی و مفهوم حدیث نورانیت که أمير المؤمنين علیه السلام به سلمان فرمودند، با تشکیل مجالس مصیبت و روضه و سینه‌زنی و شیون حاصل می‌شود؟ اگر چنین بود که همه مردم عارف به حقیقت و کنه ولایت بودند! و اگر وصول به مرتبه نورانیت و ادراک شهودی و وجدانی مقام و منزلت امام علیه السلام به بحث و مطالعه و تدریس بود، که هر مطلع و صاحب دانشی می‌بایست بدین رتبه و مرحله فائز می‌گشت!

و اگر طریق معرفت امام به انجام تکالیف ظاهریه، چنانچه در رسایل عملیه و کتب مؤلفه موجود می‌باشد، حاصل گردد، باید این مرتبت و منزلت را به طریق اولی در مؤلف و مدوّن این رسایل و کتب جستجو نمود، تا چه رسد به مقلد و عوام از مردم.

مرحوم علامه نحریر، شیخ الفقهاء الصالحین، آیه الله شیخ حسین حلی - اعلی الله مقامه - بارها در محفل بحث می‌فرمود:

وصول به مرتبه معرفت و اتصال به عالم غیب و

ادراک حقیقت ولایت منزلتی است که دستان ما بدان

دینی که ولایت اهل بیت در او نباشد، پشیزی

نمی‌ارزد (ت)

کلام آیه الله حاج شیخ حسین حلّی در عدم

وصول به عالم غیب و ادراک حقیقت ولایت

(ت)

ذروه نخواهد رسید و کجا مثل من ... می‌توانند به
آنجا راه پیدا کنند؟ هیئات هیئات! این مقام و مرتبت
مخصوص برگزیدگان درگاه احدیت و راه یافتگان
به بارگاه عظمت و جلال ربوبی است و ما را بدان جا
راه نیست.

و لذا مشاهده می‌کنیم بزرگان از اهل معرفت و عرفان که خود از اجلّه فقها
و علمای طراز اوّل شریعت اسلام بودند، معترف به عجز و عدم اقتدار بر
طیّ طریق و سپردن مسیر معرفت و ولایت بدون سیر و سلوک الی الله و
متابعت از دستورات اساتید عرفان و تهذیب و تربیت نفس، تحت اشراف
استاد بصیر و کامل خبیر به مصالح و مفاسد و مهالک و سبل سلام بوده‌اند.

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مرحوم آیه الله العظمی سید الفقهاء الربانیین و سند العرفاء المتألهین، سید علی شوشتری که خود شاگرد فردی به نام جولاً بود، از اجله تلامذه شیخ الفقهاء، مرحوم شیخ انصاری بود که سالیانی در بحث و درس ایشان شرکت می کرد، و پس از فوت مرحوم شیخ به مدت شش ماه بر کرسی تدریس شیخ تکیه زد و همان بحث را به همان کیفیت و اعتلاء ادامه داد؛ چنانچه می گفتند: «گویی نفس خود شیخ انصاری است که اینک در کالبد سید علی شوشتری به بحث و تحقیق پرداخته است!» و از این جالب تر اینکه خود مرحوم شیخ در این مدت شبها به منزل مرحوم سید علی شوشتری مشرف می شد و از دستورات سلوکی و برنامه سیر او بهره مند می گردید.

شاگرد او مرحوم آیه الله العظمی و حجته الأكبر، عارف بالله و بأمر الله، مرحوم شیخ حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - که خود از تلامذه میرز شیخ انصاری و سید علی شوشتری بود و تقریرات شیخ را به طرز بدیعی می نگاشت و از نظر تضرع بر مبانی زبانزد عام و خاص بود، ایشان سالها در تحت تربیت و تکمیل نفس، توسط مرحوم شوشتری می بود تا اینکه به درجه علیای از تجرد و توحید نائل آمد و به لقب استاد الكلّ فی الكلّ ملقب گردید، و خود نیز به تربیت شاگردان و میرزین از فضلاء و مجتهدین نجف همت گمارد تا جایی که قریب سیصد مجتهد مسلم حلقه شاگردی و ارادت او را به گوش داشتند، که از جمله آنان مرحوم آقا سید احمد کربلایی، نادره فقه و عرفان، و مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و مرحوم سید سعید حبّوبی می باشند.

آیا این همه از فحول اعلام و مجتهدین به عبث و بیهوده خود را در تحت اطاعت ایشان و تسلیم اراده و تقدیر او قرار داده بودند؟! چرا اینان نمی گفتند: عمل به رساله عملیه و اتیان تکالیف ظاهریه ما را بس، و نیازی به ورود در وادی سیر و سلوک و تربیت نفسانی نیست؟!!

چرا امثال سید الفقهاء الربانیین مرحوم سید علی قاضی و علامه طباطبایی و اخوی بزرگوار ایشان و آیه الله شیخ محمد تقی آملی و آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی و علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی و... رضوان الله علیهم أجمعین - خود را بی نیاز از مرشد کامل و مهذب نفوس و استاد واصل ندیدند، و سر در عتبه اساتید معرفت و سیر و سلوک ساییدند و نفس و ضمیر خود را به دست انقیاد و اطاعت از دستورات آنها سپردند، و رسیدند به آنجا که باید می رسیدند و چشیدند از آن جام و می که خدای متعال برای خاصان درگاه و برگزیدگان از عباد صالحینش مقرر فرموده است؟

بزرگانی از اهل عرفان که خود از اجله فقها و

علما بوده‌اند (ت)

کلام آیه الله خویی در عدم لزوم پیروی از

استاد راه و پاسخ مرحوم علامه (ت)

روزی مرحوم والد علامه طهرانی - قدس الله سره - می فرمودند:

شبی مرحوم آقای خویی - رحمة الله علیه - به من فرمودند: «آقا سید محمد حسین! طلبه باید اوقات خود را به بحث و درس بگذراند و خود را به این اذکار و اوراد و انقیاد تحت اوامر استاد قرار ندهد. این مطالب خود به خود برای انسان حاصل می شود!!» [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بنده به ایشان عرض کردم: «اگر راست می‌گویید چرا برای خود شما حاصل نشده است؟! وانگهی مگر ما از درس و بحث خود زده‌ایم که این چنین ما را مورد خطاب و تنبّه قرار می‌دهید؟! شما که خود می‌دانید من مبرزترین و شاخص‌ترین طلبهٔ بحث و درس شما هستم. کجا شما از من سستی و تهاون در بحث مشاهده کرده‌اید؟! و اگر آماده باشید بنده حاضرم در هر بحث فقهی و یا اصولی با شما مباحثه کنم و آنگاه خواهید دید که شما بر من غالب می‌شوید یا من بر شما.

این چه حرفی است که می‌زنید: «این مطالب به

خودی خود برای انسان حاصل می‌شود.»

این حقیر که به توفیق الهی و امداد اجداد معصومین علیهم السّلام ده‌ها سال در حوزه‌های علمیّه به بحث و تدریس دروس فلسفه و فقه و اصول اشتغال داشته‌ام، از سویدای دل و عمیق قلب و ضمیر، اعتراف به نقص و خلأ نفسانی و فقدان ادراک و شعور مائز مصلحت و مفسدهٔ خویش می‌نمایم، و پیوسته در طلب استاد خبیر و بصیر به راه و واصل به معارج و مدارج تجرّد و توحید می‌باشم، و از خداوند متعال توفیق دستگیری و ارشاد توسط عارف کامل و سالک واصل را خواهانم، و اگر بدین منزل روزنه‌ای بیابم، امروز خود را به فردا وانمی‌گذارم.

این بنده در طول مصاحبت با استاد کامل و ولیّ مطلق الهی، حضرت علامه والد - روحی له الفداء - بارها و بارها به رأی‌العین مشاهده و تجربه می‌نمودم که مسائل و مطالبی را به حقیر گوشزد می‌نمودند که اگر خود بنده می‌خواستم به حاقّ و عمق آنها برسم، تا روز قیامت برایم میسر و حاصل نمی‌گردید، و همچون پا در گل فرو رفته از رفتن باز می‌ماندم و تا عمر و حیات باقی بود به دور خود چرخ می‌زدم و پیوسته در ظلمت جهل و استمرار بهت و حیرت و گیجی و منگی روزگار می‌سپردم.

حال از مدّعیان معرفت امام و داعیان ادراک محضرش سؤال می‌کنم: کدام مجتهد و صاحب رساله را سراغ دارید که بتواند از این گونه مشکلات، راه حلّی بیابد و برای این نوع از خطرات چاره‌ای بیندیشد و از کلاف سر در گم خاطرات و خطورات و تخیّلات و توهمات گره‌ای باز کند؟ آنچه که ما مشاهده می‌کنیم خلاف این را می‌نمایاند!

اینک با بیان این نکته همچون روز روشن واضح و آشکار شد که هیچ راه و طریقی به جز طریق و مسیر عرفان و سیر و سلوک الی الله با عنایت و اشراف

پرواز روح، صفحه ۲۶:

دوستی داشتیم که معتقد بود حضور ارواح
هریک از ائمه علیهم السّلام را از عطرشان
تشخیص می‌دهد.

اجمالاً این مقدار مسلم است که گاهی آن‌چنان
شامه انسان تحت تأثیر احساسات روحی و
معنوی قرار می‌گیرد که کاملاً شامه، عطرهای

استاد کامل و ولیّ واصل برای معرفت امام علیه السّلام و ورود به حریم
ولایت حضرات معصومین و وفود به عتبه مقدسه انوار طاهره وجود ندارد؛
چنانچه مرحوم علامه طباطبایی به این نکته تصریح داشته‌اند و مرحوم علامه
طهرانی در کتاب شریف مهر تابان نقل فرموده‌اند.

آری، ﴿لِمَثَلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلْ آلَ عَمَلُونَ﴾^۳ ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا
وَالَّذِينَ هُمْ مَحْسُونُونَ﴾ (معلق)

۱. الکافی، ج ۸، ص ۷۹.

۲. مصادر این روایت شریف در کتاب رساله سیر و سلوک منسوب به
بحرالعلوم، ص ۸۲، تعلیقه، این‌گونه آمده است:

«در کافی، ج ۲، اصول، ص ۱۸ از فضیل از ابی حمزه؛ و در محاسن برقی،
ج ۱، حدیث رقم ۴۲۹ در ص ۲۸۶ از ابن محبوب از ابی حمزه از حضرت
ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده‌اند که قال:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ

الصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَ مَا نُوْدِي بِشَيْءٍ [وَلَمْ يُنَادَ

بِشَيْءٍ] كَمَا نُوْدِي بِالْوَلَايَةِ.

و نیز در کافی در ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۱؛ و در محاسن، ص ۲۸۶ چندین روایت
دیگر به همین مضمون با سلسله روات دیگر از حضرت ابی‌عبدالله و
حضرت ابی‌جعفر علیهما السّلام نقل می‌کند.»

۳. سوره الصّافات (۳۷) آیه ۶۱.

۴. سوره النحل (۱۶) آیه ۱۲۸.

معنوی را احساس می کند.

روزی با جمعی از دوستان آن مرحوم در محفلی نشسته بودیم و او مشغول بیان بعضی از فضایل خاندان عصمت علیهم السّلام بود که همه دوستان عطری را که نمونه اش در عطرهاى دنیایی یافت نمی شد، استشمام کردند؛ و چون همه متوجّه شدند، از طرف معظّم له اجازه داده شد که نقل شود.

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

در فرض عدم پیروی از غیر معصوم، این

اجازه چه محملی دارد؟

شاهدی بر مکاشفات صوری غلط

پرواز روح، صفحه ۲۷:

مرحوم حاج ملاّ آقا جان می گفت: «روزی در مسجد جامع زنجان پشت سر امام جماعت آن مسجد نماز می خواندیم. مردی نزد من آمد و گفت:

”من یک جفت کفش برای شما خریده‌ام که باهم به مشهد برویم، زیرا سید حسنی می‌خواهد خروج کند.“

من گفتم: ”چرا به من می‌گویی؟! برو نزد امام جماعت به او بگو تا او هم به جمعیت بگوید: همه با هم برای یاری سید حسنی به مشهد بروند!“

گفت: ”آن کسی که به من گفته: سید حسنی می‌خواهد خروج کند، فرموده است که فقط با تو تماس بگیرم.“

من به او گفتم: ”اگر مرا به تو معرفی کرده‌اند، من می‌گویم: هنوز زود است، سید حسنی خروج نمی‌کند؛ و او رفت.“

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

این قضیه شاهد مکاشفات غلط است.

دعوی سید حسنی کردن عده زیادی از مدعیان

کاذب

پرواز روح، صفحه ۲۸:

من بعد از فوت مرحوم حاج ملا آقا جان آن مرد را دیدم، از او پرسیدم: «بعد از آنکه از مرحوم حاج ملا آقا جان جدا شدی چه کردی؟»

گفت: «من به طرف مشهد حرکت کردم، وقتی

به مشهد رسیدم، یکسره به مسجد گوهرشاد
رفتم و خیلی می‌خواستم بفهمم که سید حسنی
کیست و کجاست؟

خلاصه با توسّلات پی‌درپی متوجه شدم که
سید حسنی الآن در ایوان مسجد گوهرشاد نماز
می‌خواند. به آنجا رفتم، دیدم سیدی مشغول
نماز است. صبر کردم تا نمازش تمام شد؛ سپس
رو به من کرد و همان‌گونه که حاج ملاّ آقاجان با
دست اشاره کرد و گفت: «هنوز زود است»، آن
سید هم همان‌گونه با دست اشاره کرد و گفت:
«هنوز زود است.»

من در همان زمان وقتی این قضیه را از مرحوم
حاج ملاّ آقاجان شنیدم از ایشان سؤال کردم: «آیا
سید حسنی از علائم حتمیّه ظهور است؟»
فرمود: «نه، از علائم احتمالی است.»^۱

۱ داستان سید حسنی که در برخی از روایات از علائم ظهور شمرده شده
است، در طول تاریخ موجب بروز و ظهور حوادث و قضایایی شده است.
در این برهه عدّه زیادی دعوی سید حسنی بودن داشته‌اند و برای اثبات
مدّعی خویش به بعضی از امور غریبه نیز متشبّث می‌گردیدند.
داعیه این قضیه بیشتر در عراق اتّفاق افتاده است و افراد بی‌اطلاع زیادی در
دام شیادی و شیطنت آنها گرفتار شدند که مرحوم والد - قدّس سرّه - به
بعضی از آنها در کتاب روح مجرد اشاره کردند.^۱
و از جمله آنها فتنه بایبه است که ابتدائاً با دعوی سید حسنی اوج گرفت و
سپس از آن تجاوز نمود و به خود ولایت حضرت نفوذ پیدا کرد و آن
مصیبت و فاجعه را به وقوع آورد.

و در زمان ما نیز عدّه‌ای نفهم و عاری از شعور و درایت به برخی از
ساده‌لوحان عنوان سید حسنی داده‌اند و با تبلیغ و اشاعه در مقام تثبیت این

تحت تربیت شخصی قرار گرفتن به معنی

تبعیت از اوست

پرواز روح، صفحه ۲۹:

در اوقاتی که در زنجان بودم، یک روز صبح جوانی که از شاگردان و تربیت شدگان معظم له بود و برنامه زیارت عاشورای او ترک نمی شد، سراسیمه خدمت حاج ملا آقا جان آمد و گفت: «من وقتی در اطاق نشسته بودم و زیارت را تمام کردم، ناگهان عطر عجیبی تمام فضای اطاق را پر کرد، و سپس مانند آنکه صدها زنبور در اطاق به حرکت در بیایند، صدایی این چنین شنیدم!»

مطلب برآمده اند، و چه بسا خود آن ساده دلان را کم و بیش در مذاق خوش آمده و به باورشان در آمده است، و گروه زیادی از بی خبران را به ضلالت و غوایت در انداخته اند.

داستان سید حسنی مانند ظهور حضرت از امور خفیه است و کسی از آن اطلاع ندارد، و هر که درباره آن سخنی گفته است ره به خطا برده و زحمتی برای سایر افراد آورده است؛ و این جانب خود در این باره از بعضی از اهل اطلاع و معرفت سخنانی شنیده ام که تمامی آنها اشتباه و خلاف بوده و هیچ حقیقتی در خارج نداشته است!

البته با توجه به قرائن و خصوصیات که برای سید حسنی در روایات آمده است، باید اذعان نمود فردی که مشاراً الیه مؤلف محترم بوده است نیز سید حسنی نبوده است، و برای خود او این مسأله مشتبه گردیده است؛ چنانچه برای سایر مدعیان به این عنوان نیز اکثراً به همین نحو بوده است؛ و الله العالم. (معلق)

۱. روح مجرد، ص ۵۶۳.

ایشان فرمودند: «فردا هم همین حالت برایت
پیش می‌آید، خوب گوش بده! بین چه
می‌گویند.»

فردای آن روز جوان آمد و گفت: «گمان کردم که ذکر "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ"^۱ را تکرار می‌کنند.»

معظم له فرمودند: «بعد از این تو هم با آنها این ذکر را بگو تا حجاب بیشتری از تو برطرف شود.»

آن جوان پس از دو روز آمد و گفت: «حدود دو ساعت با آنها کلمه "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ" را تکرار کردم، یک مرتبه چشم‌هایم به اشک افتاد و انواری مثل جرقه آتش ولی سفید را می‌دیدم که تمام فضای خانه را پر کرد، ترسیدم و...»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه:

شاگرد بودن و تربیت شدن غیر از معنای ارادت و تحت تبعیت شخص راهبر درآمدن است؟!!

رفع اشتباهی از جناب آقای حاج سید محمد

حسن میرجهانی توسط حاج ملا آقا جان

پرواز روح، صفحه ۳۱:

در همان روزهایی که تازه با حاج ملا آقا جان

^۱ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷.

آشنا شده بودم، یک روز در مشهد به من گفتم:

«در صحن نو مردی است، اشتباهی دارد؛ بیا

برویم و رفع اشتباه او را بکنیم!»

وقتی نزدیک یکی از حجرات فوقانی صحن

رسیدیم، دیدم به طرف اطاق یکی از علمایی که

من او را می‌شناختم، رفت؛ گفتم: «این آقا از

علمای بزرگ است!»

گفتم: «اگر نبود که ما مأموریت برای رفع اشتباه

او نمی‌داشتیم.»

من گمان می‌کردم که حاج ملا آقا جان با او سابقه

دارد و یکدیگر را می‌شناسند، دیدم وقتی به در

اطاق رسید، مرا وادار کرد که بر او مقدم شوم،

زیرا هیچ‌گاه بر سادات مقدم نمی‌شد. متنگراً

وارد اطاق شد و آن عالم هم به خاطر آنکه حاج

ملا آقا جان لباس خوبی نداشت و اساساً ظاهر

جالبی از نظر لباس به خود نمی‌گرفت، زیاد او را

مورد توجه قرار نداد و فقط به

احوال‌پرسی از من اکتفا کرد [و] با یکی از علماء معروف مشهد که قبل از ما در اطاق نشسته بود، گرم صحبت شد.

حاج ملاّ آقاجان سرش را بلند کرد و گفت: «مثل اینکه شما دربارهّ فلان حدیث که در علائم ظهور وارد شده تردید دارید و حال آنکه معنی حدیث این است و شرح آن این چنین است.» و مفصّل مطالب را برای آن عالم شرح داد.

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

خود جناب مؤلّف محترم برای حقیر نقل کردند که:

«صاحب آن حجره که مرحوم حاج ملاّ آقاجان برای دیدار و رفع اشتباه او رفته بود، جناب مستطاب شریعتمدار ثقة المحدثین، آقای حاج سیّد محمّد حسن میرجهانی اصفهانی جرقویه‌ای بوده‌اند، که در آن زمان به لباس سیادت ملبّس نبوده‌اند، ولیکن چون سیادت ایشان محرز و ثابت بود، با شواهد و ادلّه متینی که اقامه نمودند، به دست حضرت آیه الله العظمی مرحوم بروجردی - رحمة الله علیه - ملبّس به لباس سیادت شدند.»

این حقیر جناب محترم ایشان را می‌شناسم و سوابق آشنایی و مودّت برقرار است. مرد راست

و صادق و بزرگواری است؛ طوّل اللّٰه عمره و ادام

ایّام برکاته.^۱

۱۱ ایشان از فضلا و مبلّغین معروف در طهران بودند و با والد معظّم - رضوان الله علیه - مراوده داشتند. شب‌های جمعه در مسجد قائم طهران منبر می‌رفتند و اغلب سخنانشان بر محوریت ولایت قرار داشت. ایشان در برخی از علوم غریبه فی الجمله اطلاعی به هم رسانده و به کیمیا دسترسی پیدا کرده بودند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

روزی ایشان ما را به خانه خود دعوت کرد و تقاضا نمود که تنها خدمت ایشان برسم. پس از حضور، ایشان گفتند: «مدتی است که من به کیمیا رسیده و تجربه نیز نموده‌ام و از طرفی می‌ترسم که فرزندانم به واسطه عدم بصیرت و تجربه به هلاکت و مخاطره بیفتند؛ چنانچه این مسأله کم‌کم دارد متحقّق می‌شود و بعضی‌ها نیز مطلع شده‌اند و هرچه فکر می‌کنم که شخصی را در این دنیا بیابم و این ثمره عمر و حیاتم را به او بسپارم، کسی جز شما را نیافتم که بتواند به نحو احسن از این اکسیر استفاده نماید؛ فلذا شما را به اینجا دعوت کردم تا آن را به شما بسپارم و خیال خود را آسوده گردانم، و در ضمن خطری را که از جانب دولت متوجّه فرزندانم می‌باشد دفع کنم.»
مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

من به ایشان گفتم: «آقای میرجهانی، ما یک شکم

بیشتر نداریم و آن را با نان و پنیر و سبزی هم

می‌توانیم سیر کنیم، و نیازی به اکسیر و کیمیای شما

نداریم! و شما هم اگر می‌خواهید دفع شرّ و تعرّض

حکومت را نسبت به فرزند خود بکنید، حتماً باید آن

را از بین ببرید و دیگر به فکر این گونه از امور بر

نیایید.»

ایشان همان‌طور که گفته شد در پاره‌ای از علوم تا حدودی دست داشت و مسائلی را در آینده پیش‌بینی می‌کرد؛ از جمله توقیت ظهور حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه که چند بار از ایشان شنیده شد، و تمامی آنها خلاف از

دعوت مرحوم میرجهانی از علامه طهرانی
جهت اعطای علوم غریبه به ایشان و پاسخ
حضرت علامه (ت)

آب درآمد! و این بنده نظیر این مطلب را از افراد دیگری که مدعی اطلاع و دسترسی به عوالم غیب بوده‌اند، شنیده و خود به فساد و خلاف سخن آنان به رأی العین پی برده‌ام.

روش و ممشای اولیای الهی و خصوصاً مرحوم والد - قدس الله سرّه - درست مخالف و در تضاد با این روش بوده است و سخنی از آنان در زمینه ظهور شنیده نشده است. روش آنان روش تهذیب و تربیت و مراقبه و سلوک الی الله بوده است، و مردم را با این وعده‌های شیرین و جملات عوام‌پسند سرگرم نمی‌نموده‌اند، رضوان الله علیهم أجمعین. (معلق)

اطلاع و اشراف بر نفوس دلیل بر فضیلت

شخص نمی شود

پرواز روح، صفحه ۳۶:

در سال اولی که با او آشنا شده بودم، یک شب تابستان روی بام منزل، من و دوستم آقای «ه» و پدرم در خدمت ایشان نشسته بودیم و او درباره مطالب معنوی و ترقیات روحی با ما سخن می گفت، ناگهان کلامش را قطع کرد و رو به آقای «ه» کرد و گفت: «فلان روایت در فلان کتاب است.» البته هم روایت را خواند و هم نام کتاب را برد، ما از موضوع اطلاع نداشتیم، فکر می کردیم که با سابقه قبلی بوده، ولی چون در آقای «ه» تغییر حالی پیدا شد و گفت: «حاج آقا، شما از کجا می دانستید که من می خواهم این حدیث را سؤال کنم؟» ما دانستیم که آن مرحوم از اراده و قلب آقای «ه» خبر داده است.^۱

^۱ مؤلف در اینجا و سایر موارد خیلی کوشش می کند که خوانندگان را به اطلاع مرحوم حاج ملا آقا جان از نیات نفوس مطلع و متوجه گرداند، و این جهت را به عنوان فضیلتی متمایز و شاخصه ای ارزشمند برای آن مرحوم به حساب آورد، و بدین وسیله مخاطب را به سمت راه و سیر و سلوک ایشان سوق دهد و حقایق مسلک و استقامت طریق او را به اثبات رساند؛ در حالی که صحت مرام و اتقان مبانی شرع و سیر الی الله به این گونه مسائل اثبات نمی گردد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [اداه تعلیقه صفحه قبل] اطلاع بر نیات و افکار و غیب، اشراف بر برزخ و مثال منفصل است که برای همه افراد در حالت رؤیا و خواب حاصل می شود. چه بسیارند کسانی که به واسطه رؤیا از حادثه‌ای که در روزها و هفته‌ها و سال‌های آینده اتفاق می افتد با خبر می شوند، و این پدیده به خصوص در میان اطفال بسیار دیده شده است. حال چه بسا همین مسأله، یعنی اتصال به برزخ، برای افراد در بیداری به صورت کشف و یا خطور مبهم پیش خواهد آمد و هیچ ارتباطی به اعتقاد و دیانت شخص ندارد. اطلاعی که مرتاض‌های هند و غیره و یا برخی از بودایی‌ها و یا گاو پرستان و سیک‌ها و یا اهل بعضی از قبائل غیر متمدن و یا مرتبطین با جن‌ها و شیاطین و غیرهم بر نیات اشخاص و امور خارق عادت پیدا می کنند، از همین قبیل است؛ و حتی عمل به بعضی از دستورات و متابعت از رژیم خاص غذایی و پرداختن به اوراد مخصوصه نیز می تواند در این مورد مؤثر باشد.

این بنده خود با بسیاری از افراد برخورد کرده‌ام که بر منویات افراد و امور مستقبله و مسائل جاریه پنهان از انظار، اشراف و اطلاع داشته‌اند. در کتب و دفاتر قدیمه موارد عدیده‌ای از دستورات و اوراد برای اطلاع از حوادث و پدیده‌های عالم طبع به چشم می خورد که بسیاری از آنان نیز به تجربه ثابت گردیده‌اند.

بنده روزی با یکی از اهل خبره و اطلاع در این امور ملاقاتی داشتم و پس از گذشت ساعتی آن شخص اظهار داشت:

من جدولی در اختیار دارم که برای اطلاع از نیات اشخاص و کشف صدق از کذب، بارها و بارها تجربه کرده‌ام و می‌خواهم آن را در اختیار شما بگذارم و شما به وسیله این جدول از نیات و افکار و نقشه‌های هر کسی که بخواهید می‌توانید اطلاع حاصل نمایید.

بنده عرض کردم: کسی که امور خود را به خدا می‌سپارد و او را مؤثر در همه کار می‌پندارد، و هیچ امری را خارج از اراده و مشیت او نمی‌داند، نیازی به پرداختن و استفاده از این چیزها را ندارد. بلکه پرداختن به این مسائل

باعث سستی در اعتقاد و اراده، و ضعف تسلیم در قبال مشیّت و خواست پروردگار، و خروج از حیطة عبودیّت و تسلیم، و توقّف در مراحل پست و حضيضِ منافی و متمایز از معنویّت و تجرّد خواهد گردید.

و به همین دلیل است که بزرگان در کتب و سخنان و آثار خود هیچ گاه اطلاع بر نفوس را معیار و میزان صدق و حقانیت خویش قرار نداده و برای شناخت ولیّ الهی، اشراف بر افکار را توصیه نفرموده‌اند. و انجام امور خارق عادت را فضیلت و شرف نشمرده‌اند، بلکه التزام به مبانی شرع و اخلاق و اتّصاف به اوصاف پیامبران و معصومین علیهم السّلام و برخورداری از افق متعالی فهم و ادراک در معارف ربوبیّه و تحقّق ملکه تجرّد و نورانیت را از آثار و علائم تخلّق به اخلاق الله [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و اتصال به حریم امن و قدس ربوبی می‌دانند و ما را بدان سو هدایت و ارشاد می‌نمایند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

مرحوم حاج ملاّ آقا جان برای مجالس و

روضه‌های خود امتیاز و ارزش‌های خاصی قائل بود

و این معنی را با الفاظ و عبارت‌های مختلف بر زبان

می‌آورد و حساب این مجالس را از بقیه مجالس ذکر

اهل بیت علیهم السّلام جدا می‌نمود و چه بسا از

ورود افرادی به این مجالس جلوگیری می‌نمود.

از جمله روزی بر فراز منبر هنگام روضه‌خوانی

یک مرتبه گفت: «فردی در میان جمعیت نشسته

است که جنب می‌باشد، باید برخیزد و از مجلس ما

بیرون رود تا فضای مجلس از روحانیت و صفای خاصّ خودش خارج نشود!» و چون دید که فرد مذکور برنخواست گفت: «اگر آن شخص برنخیزد و از مجلس بیرون نرود من او را به همه معرفی خواهم کرد!»

سپس مرحوم والد - قدس الله سرّه - فرمودند:

کجای این اخلاق به اولیاء و پیامبران و معصومین علیهم السّلام می ماند؟! آیا آبروی یک مؤمن را بردن از فضائل اخلاقی است؟! و مگر این فرد بدبخت و بیچاره از راه حرام جنب شده است که تو داری آبرویش را این طور می ببری؟ تازه اگر هم از راه حرام باشد تو حق نداری آبروی او را ببری. پس ستّاریت پروردگار کجا رفته است؟ و حفظ اسرار مردم چه شده است؟ آیا اینها از ارزشها و مناقب یک فرد و تعالی روح و علوّ مقام او حکایت دارند؟!!

علاوه بر این، مگر مجلس شما با مجلس سایرین متفاوت است؟! اگر این مجلس منسوب به ائمّه علیهم السّلام می باشد و آنها صاحب اختیار آن هستند، پس شما چه کاره اید که می گوید: «مجالس

ما.» و اگر این مجالس مربوط به شما و زائیده قوای
واهمه و نفس است، پس چرا به ائمه نسبت
می‌دهید؟ و از آنها خرج می‌کنید و به پای خود
می‌نهد؟ در مجلسی که مربوط به ائمه است شما حق
ندارید این‌گونه آبروی افراد را در ملاء عام ببرید و
آنها را از مجلس طرد نمایید.

از اینجا استفاده می‌شود که پرداختن به این امور غریبه هیچ مدخلیتی در رشد
و صفای روح و تعالی نفس و عبور از کثرات انفسیه و علاقات نفسانیّه
ندارند، بلکه باعث رکود و توقّف در این عرصه می‌گردند.
اولیای خدا هم از این‌گونه مسائل گاهی ابراز می‌کنند، اما نه به این نحو و
بدین شکل. اگر اینها بر بعضی از امور اطلاع یافته‌اند، اولیای الهی بر ملک
و ملکوت اشراف پیدا کرده‌اند و دم بر نمی‌آورند.
یکی از دوستان نقل می‌کرد:

قبل از اینکه خدمت مرحوم والد - قدّس سرّه -

برسم، از اوصاف و مناقب ایشان کم و بیش مطلع
بودم و از این و آن مطالبی می‌شنیدم. تا اینکه عزم
راسخ نمودم که به مشهد مشرف شوم و به زیارت
ایشان برسم و از نزدیک ملاقات کنم. به مشهد
مشرف شدم و قصد کردم یکی از روزها که مجلس
شهادت امام علیه السّلام بود، به مجلس بروم و
ایشان را زیارت کنم، ولی صبح که از خواب

عدم شباهت برخی اعمال و اقوال حاج

ملاً آقا جان با اخلاق اولیاء و پیامبران (ت)

برخاستم دیدم وقت گذشته است و در ضمن جنب شده‌ام. با خود گفتم: اگر به حمام بروم و سپس به منزل آقا، قطعاً ایشان را زیارت نخواهم کرد، و با همان حال جنابت آمدم منزل و در حال نشستم. مجلس تمام شده بود و افراد از منزل خارج می‌شدند. قدری نشستم و با خود گفتم: کسی برای ما چایی هم نمی‌آورد.

در همین حال و هوا بودم که دیدم آقا از اطاق دیگر خارج شدند و مستقیم پیش من آمدند و آهسته گفتند: «اول غسل جنابت بجای آور، سپس به مجلس بیا!» بعد رو کردند به فردی و گفتند: «برای این آقا یک چایی بیاورید!» این را گفتند و بعد دوباره به همان اطاق بازگشتند و درب را بستند.

مرحوم والد ما - رضوان الله علیه - یک جلد کتاب قطور در احوالات استاد سلوکی خویش حضرت حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - تألیف کردند و هیچ از این مطالب در آن یافت نمی‌شود، بلکه طرح این امور را دربارهٔ استاد خود اهانت تلقی می‌کردند.

معمولاً طرح این مسائل از افرادی سر می‌زند که ادراک و معرفت آنها نسبت به معارف الهیه در سطح پایین و عوامانه قرار دارد. (معلق)

پرواز روح، صفحه ۴۰:

روز اوّل ماه رجب ۱۳۳۱ برای دیدار استاد به
زنجان رفتم و از ملاقاتشان فوق‌العاده خرسند
بودم.

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه
الزّکیّه:

در اینجا به عنوان «استاد» نام برده شده است.

تناقض‌گویی حاج ملاّ آقا جان در واسطه

نمودن مؤلف پرواز روح

پرواز روح، صفحه ۴۰:

صبح روز سیزدهم رجب که سالروز تولّد مولای
متّقیان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است، پس
از نماز صبح رو به من کرد و گفت: «امروز عید
است، بیا مصافحه کنیم!»

من وقتی با او مصافحه می‌کردم، تقاضای عیدی
نمودم و گفتم: «شما وسیله شوید که علیّ بن
ابی طالب علیه السّلام به ما عیدی بدهد.»

گفت: «تو فرزند او هستی، عیدی را تو باید برای
من بگیری!»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

اگر علی بن ابی طالب علیه السلام بنا به فرض خود ایشان زنده است و پس از مردن تجرّدش بیشتر شده و حاجب نمی خواهد، پس چرا ایشان از جناب مؤلف تقاضای وساطت و سببیت کرده اند؟ آیا این خود تناقض نیست؟!

و اگر بگویند: «این وساطت به نحو استقلال نیست و منافاتی با کسب فیض از جانب مولا ندارد»، همین طور درباره استاد عام می گوئیم که: حتماً لازم است و عنوان وساطت دارد، و منافاتی با کسب فیض از جانب حضرات معصومان ندارد.

پرواز روح، صفحه ۴۱:

وقتی دیدم می خواهد به تعارف بگذرد، گفتم: «آیا من فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام هستم یا نه؟»

گفت: «بله، قربان!»

گفتم: «تو چه کاره ای؟»

گفت: «من نوکر شما!»

گفتم: «به تو امر می کنم که عیدی مرا بگیری و به من بدهی!»

گفت: «چشم، قربان!»

سپس رو به قبله نشست و زیارت امین‌الله را خواند... من به او نگاه می‌کردم، ناگهان دیدم رنگش پرید، مثل آنکه با علی بن ابی طالب بدون هیچ مانعی سخن می‌گوید، من صدایی نمی‌شنیدم؛ اما مثل آنکه علی علیه السلام به او چیزی می‌گفت که او مرتب در پاسخ می‌گفت: «بله، چشم، عرض می‌کنم، از لطفتان متشکرم.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

این نحو تخاطب منافات با ادب رفاقت دارد؛ ولی گویا چون مؤلف محترم در قول و کردار او وجداناً تناقض لمس می‌کرده است، لذا بدین گونه از تحکم او را ملزم و مفحم نموده است.

پرواز روح، صفحه ۴۵:

در آن سال بسیاری از معارف و علوم اعتقادی را در مشهد از محضرش فرا گرفتیم که اهمّ آنها فضائل و شناسایی پیشوایان دین و ائمه اطهار علیهم السّلام بود، حتی گاهی با ترجمه و شرح زیارت جامعه و گاهی با نقل حکایتی که خودش از معجزات و خوارق عادات از پیشوایان معصوم دین [علیهم السّلام] دیده بود، معارف حقّه را به من تزریق می کرد.

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

آیا این قسم آموختن و تزریق کردن معانی،

غیر از معنای استادی است؟!

بحثی در اقسام غلوّ و تعریف آن

پرواز روح، صفحه ۴۶:

او [حاج ملاّ آقا جان] می گفت:

«درباره ائمه اطهار علیهم السّلام تنها اعتقاد به

چهار چیز - نه بیشتر و نه کمتر - غلوّ است.

اوّل: آنکه معتقد شویم یکی از آنها و یا روح آنها

خداست و خدای دیگری جز آنها وجود ندارد.

دوّم: آنکه معتقد باشیم که آنها را خدا خلق نکرده

و همیشه بوده اند، و اعتقاد به ازلی بودن آنها را

داشته باشیم.

سوّم: آنکه معتقد باشیم که خدا تمام کارها را به آنها وا گذاشته و خود کناری نشسته است.

چهارم: آنکه مقام نبوت را به آنها نسبت دهیم و آنها را هم پیغمبرانی مانند خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلّم بدانیم.»^۱

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

یک نوع دیگر از غلوّ که از همه اینها مخفی تر است و بسیاری از افراد با آن دست به گریبانند، آن است که خدا را مؤثر بدانیم و آنان را نیز مستقلاً مؤثر بدانیم، و این گونه از عقیده بسیار مهلک است و شرک است.

و اگر خدا را فقط مؤثر بدانیم و امامان فقط

۱۱ ناگفته نماند که مقصود از غلوّ، زیاده‌گویی و انتساب به صفت و نعتی است که فرد منتسب‌آلیه فاقد آن صفت و نعت است. بنابراین اگر مقصود از پیامبر فردی است که وحی به عنوان شریعت بر او نازل می‌شود، طبیعی است که با خاتمیت رسالت رسول خدا این مسأله به انتها رسید و دیگر شریعتی پس از رسول خدا نخواهد آمد و انتساب ائمه علیهم السّلام به این صفت باطل است.

و اگر مقصود اشراف و اطلاع امام معصوم علیه السّلام بر وحی و مبانی تشریح و احکام و ملاکات است، در این صورت نه تنها ائمه نسبت به ملاکات و احکام و مبانی شریعت اسلام اشراف تامّ و اطلاع کامل دارند، بلکه نسبت به تمام شرایع و ادیان دارای این خصوصیت و اتصاف می‌باشند، بلکه بالاتر از این، نفس مقدس و ملکوتی آنها وسیله و علّت افاضه وحی و واسطه در انزال شریعت در نفس و قلب انبیای گذشته بوده است.

توضیح این مسأله در نوشته حقیر به نام افق وحی آمده است. (معلق)

جنبه مرآتیت و آیتیت داشته باشند، که حقّ مسأله هم همین است، پس چرا این قدر از عرفان خدا تحاشی می‌شود و نهایت سیر را در معرفت امام مَهر کرده‌اند؟^۱

مسأله خلقت و کیفیت نزول حقیقت وجود و

وساطت ولایت تکوینیّه حضرات معصومین

پرواز روح، صفحه ۴۷:

او [حاج ملا آقا جان] می‌گفت:

«همان گونه که خدا فیوضات معنوی از قبیل احکام شرع و معارف حقّه را به وسیله پیامبر و ائمه معصومین علیهم السّلام به ما داده است و هیچ فردی حتّی یک حکم کوچک را بدون این واسطه نمی‌تواند به خدا نسبت بدهد، همچنین در تکوینیّات حتّی کوچک‌ترین موجودات عالم

^۱ در توضیح و استمرار تعلیقه مرحوم علامه والد - قدّس سرّه - عرض می‌کنیم:

این افراد گرچه معتقد به سریان ولایت از ناحیه پروردگار به نفوس ملکوتی حضرات معصومین علیهم السّلام می‌باشند، ولی از نحوه گفتار و کیفیت رفتار آنان چنین برمی‌آید که ولایت ساریه و جاریه را در نفس امام در مرتبه‌ای پایین‌تر و ضعیف‌تر از ولایت تکوینی در ذات باری تعالی می‌دانند و لذا در توجّهات و توسّلات خود پیوسته ناظر به حیثیت وساطت و رابطیت ائمه علیهم السّلام می‌باشند و گویی من حیث لا یشعر به یک نوع انفکاک و افتراق تشکیکی در ولایت معتقد هستند، غافل از اینکه ولایت ساریه در نفوس قدسی آنها عین ولایت حضرت حق است نه ضعیف‌تر و نه مساوی، بلکه عینیت دارد و وحدت دارد و اصلاً فرض دوئیت در اینجا موجب زوال و انحاء آن خواهد گردید. (معلّق)

تکوین بدون این واسطه ایجاد نشده، و خدا
خواسته که قبل از همه چیز ارواح آنها را بدون

واسطه خلق کند و سپس همهٔ اشیاء را به وسیلهٔ

این انوار ایجاد نماید.»^۱

۱) مسألهٔ خلقت و کیفیت نزول حقیقت وجود بالصرافهٔ ذات احدیت و وساطت ولایت تکوینیّهٔ حضرات معصومین علیهم السّلام نیاز به استیراء مباحث مختلفه از حکمت متعالیه و عرفان نظری و آثار وارده از ائمهٔ علیهم السّلام دارد، ولی در اینجا به طور اختصار به جهت تنویر اذهان و آشنایی اجمالی به این مسأله مطالبی را متذکر خواهیم شد.^۱

شکی نیست که وجود ماهیّات خارجیّه - چه در مرتبهٔ ذات و چه در مراتب آثار - از وجود بحت و بسیط و بالصرافهٔ حضرت حقّ سبحانه نشئت گرفته و تکوّن یافته است و این تکوّن با اسماء و صفات کلیّه حقّ انجام پذیرفته است، مانند اسم علیم و قدیر و محیی و ممیت و خالق و رثوف و... بنابراین تمامی موجودات و مخلوقات، حقایق محدوده و متنازله از ذات پروردگار و اسماء و صفات کلیّه او می‌باشند که به واسطهٔ اسم مرید و ولیّ به تکوّن و وجود خارجی دست می‌یابند؛ چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ

كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ «پروردگار در مقام انشاء و فاعلیت

خویش به هر چه اراده کند تحقق می‌یابد و احتیاج به

هیچ واسطه‌ای جز نفسِ اراده بر آن چیز ندارد.»

و طبیعی است که این اراده در تمامی حرکات و سکناات و تغییر و تبدّلات موجودات بدون استثناء ساری و جاری است.

بنابراین هر موجودی در عالم وجود با ولایت تکوینی و مشیّت پروردگار به بقاء و حرکات خود می‌پردازد، حال چه آن حرکت با اختیار و ارادهٔ او باشد یا بدون اختیار و خواست او؛ و به این مسأله سریان ولایت در عالم وجود گفته می‌شود.

در عالم تدبیر و ارادهٔ خلق به وسائلی که مشیّت خدا را در موجودات به منصّهٔ ظهور می‌رسانند، ولیّ گفته می‌شود مانند ملائکه در مراتب مختلف خود، و همین‌طور انسانی که به واسطهٔ تهذیب نفس و تجرّد ذات به مرتبهٔ فناء ذاتی و بقاء بالله دست یافته است، او نیز دارای ولایت تکوینی در سلسله اسباب و علل خواهد شد و فعل او فعل الله و کلام او کلام الله و خواست او ارادهٔ الله می‌باشد که در این میان حضرات معصومین علیهم السّلام به عنوان

دعوت حاج ملاّ آقاجان به زیارت مکان‌های

زیارتی بی‌اصل و اساس، و نقد آن

پرواز روح، صفحه ۴۹:

او [حاج ملاّ آقاجان] می‌گفت:

«هر کجا امامزاده‌ای باشد ولو اصل و نسبش را ندانی و یا اصلاً کسی از سادات هم در آن مکان دفن نشده باشد، زیارت کن، زیرا آن محل به نام فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم ساخته و معرفی شده است و اساساً ما روح امامزاده را زیارت می‌کنیم، حال می‌خواهد جسمش آنجا دفن شده و از بین رفته باشد یا به کلی دفن نشده باشد، چه فرق می‌کند؟»^۱

واسطهٔ اولی، مُجری و مفیض ارادهٔ حق در همهٔ عالم هستی می‌باشند و ارادهٔ ولیّ خدا در تحت اراده و ولایت امام معصوم علیه السّلام تشکّل پیدا می‌کند.

بدین لحاظ، نگرشی که ما باید نسبت به ولایت معصوم علیه السّلام داشته باشیم، صرفاً دربارهٔ اهل ایمان و امور مرضیّه الهی نخواهد بود، بلکه همهٔ افراد و همهٔ افعال در این تعریف قرار خواهند گرفت. (معلق)

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت ولایت تکوینی و اثبات آن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱ الی ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۷۳ الی ۱۲۲. (محقق)

۲. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲.

۱۱ شکی نیست که زیارت امامزادگان به جهت انتساب آنها به اجدادشان باید صورت پذیرد و زیارت به نحو استقلال بدون حائزیت این جهت صحیح نخواهد بود، ولی باید توجه داشت که خود امامزادگان از نقطه نظر مراتب قرب و علوّ درجات دارای مراتب متفاوت‌ه‌ای هستند؛ مثلاً زیارت

حضرت ابوالفضل العباس سلام الله عليه با زیارت یک فرد عادی منتسب به امام علیه السلام یکی است؟! و یا زیارت حضرت زینب کبری و یا فاطمه معصومه سلام الله علیهما با زیارت یک سیّده از اولاد امام علیه السلام تفاوتی ندارد؟! و یا ثوابی که در زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از معصوم وارد شده است، که فرمود:

من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین

بکربلاء؛^۱ «کسی که به زیارت حضرت عبدالعظیم

علیه السلام مشرف شود چنان است که به زیارت

حضرت اباعبدالله مشرف شده است.»

برای زیارت سایر امامزادگان نیز آمده است؟!!

از اینجا استفاده می شود که در زیارت امامزادگان استفاده از مقام و جایگاه آنها به مقدار میزان قرب و سعه و جودی و مراتب نورانیّت خود آنها است، نه بیشتر و بدین لحاظ باید نسبت به اقامه شعائر مذهبی نهایت دقت و تحقیق را مبذول داشت و خدای ناکرده به سمت و سوی افراط و تفریط پیش نرویم.

متأسفانه امروزه مشاهده می شود که برای سادات به مصالح و سلیقه های مختلف جعل زیارت نامه می کنند و افراد ملزم به قرائت آنها می شوند. این بنده نیز خود شاهد بودم که در یکی از همین امکنه که به جهت قرائت فاتحه رفته بودم، با تمهید مقدمات و تشریفات از ناحیه بازماندگان آن متوفی و دعوت افراد به اجتماع در محل و تهیه دوربین فیلم برداری و قاری زیارت نامه، می خواستند بنده را نیز به همان مسلک و اسلوب مستمره بکشانند که با مخالفت صریح، از پرداختن به این مسأله استنکاف نمودم و صرفاً به قرائت فاتحه بسنده نمودم و به آنها متذکر شدم دست از این کردار ناصواب نیز بردارند.

کوتاهی و تسامح در این مطلب موجب سوء استفاده بسیاری از مغرضین در ایجاد امکنه زیارتی و دعوت مردم به آن و جعل کرامات و خوارق عادات و بالتّیجه سست شدن اعتقاد و باور آنها خواهد شد؛ چنانچه امروزه شاهد آن می باشیم. (معلق)

۱. کامل الزیارات، ص ۳۲۴، باب ۱۰۷؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۹۱.

به دیدن پیرمرد روشن ضمیر رفتن همان معنای

طلب استاد و راهنماست

پرواز روح، صفحه ۵۲:

او [حاج ملا آقا جان] می گفت:

«یک روز مطلع شدم - شاید هم به من دستور دادند - که از مردی در کاروانسرای شهر زنجان دیدن کنم. او یکی از اولیای خدا بود. عاشق و دلباخته اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام بود. وقتی به کاروانسرا رسیدم، از سرایدار تقاضا کردم که از او برای من اجازه بگیرد. سرایدار گفت: آن پیرمرد مفلوک و فقیری است، احتیاج به اجازه ندارد، اطاقش آنجاست.

وقتی نزدیک درِ اطاق رسیدم، بدون آنکه مرا ظاهراً ببیند، صدایش را به این شعر بلند کرد:

من در جای خود خشکم زد، چند دقیقه‌ای ایستادم، آنگاه اجازه داد. وارد شدم، سلام کردم،

جواب داد و گفت: چرا اینجا آمده‌ای؟!

گفتم: به همان دلیل که موسی نزد خضر علیهما السّلام رفت.

گفت: ادّعی بزرگی کردی! تو مثل حضرت موسی علیه السّلام هستی؟

گفتم: در مثل مناقشه‌ای نیست؛ من مثل حضرت موسی در این جهت که دنبال تحصیل علمم، هستم.

گفت: تو نمی‌توانی با من همراه باشی؛ ولی من چند دستور به تو می‌دهم، اگر به آنها عمل کردی، ممکن است پیشرفت فوق‌العاده‌ای بکنی.*

اوّل: آنکه تا می‌توانی نگذار مردم دورت جمع شوند، و به هر وسیله‌ای که شده، از شهرت طلبی و معروفیت بر حذر باش؛ زیرا هر قدر هم که قوی باشی، این موضوع سدّ راه تو خواهد بود...**

دوّم: آنکه کوشش کن نمازها را اوّل وقت بخوانی، و قلبت را در نماز حفظ کن و نگذار متوجّه به غیر خدا گردد.

سوّم: آنکه تمام عشق و علاقه‌ات را به صاحبان کمال و فضیلت بده و در حقیقت عاشق علم و فضیلت و تقوا باش، و برای هر چیزی که خدا امتیاز قائل شده، تو هم تنها برای همان چیزها امتیاز قائل باش.***

و خلاصه، آن ولیّ خدا دستور دیگری که مربوط به شخص خودم بود و تنها برای ترقّیات روحی من مفید بود، به من داد و بدون آنکه اسم و یا فامیلش را به من بگوید، مرا مرخص کرد. فردای آن روز وقتی دوباره به کاروانسرا رفتم، سرایدار گفت: او دیروز عصر از اینجا رفت.»

حاج ملاّ آقا جان اضافه می کرد و می گفت: «چهل سال است که دیگر او را ندیده‌ام، ولی دستوراتش را عمل کرده‌ام.» ****

مرحوم علامّه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

*- این است معنای استاد و راهنما؛ و چه خوب بود آن مرد فقیر زنده دل به او می گفت: تو که نیازمند به راهنما و دلیل نیستی، چرا نزد من آمدی؟ برو و در خانه‌ات بنشین و با مکاشفات قلبیه از علی علیه السّلام که در دنیا حاجب نداشت و در آخرت تجرّدش بیشتر است، تقاضای دستگیری و علم و راهنمایی کن!

** - الحقّ دستور مفید و لازمی است که

بزرگان از عرفاء بدان اهمّیت بسیار می دهند و مشهور است که: المرء لِنَفْسِهِ مَا لَمْ يُعْرِفْ، فَإِذَا عُرِفَ كَانَ لِغَيْرِهِ.

*** - الحق هر سه دستور آن مرد، صحیح و

لازم و مفید است؛ رحمة الله علیه.

****- عمل به دستورات او در مدت چهل

سال، مگر غیر از عنوان تبعیت و شاگردی است؟

تقسیم نمودن ظهور امام زمان به ظهور صغری

و کبری

پرواز روح، صفحه ۵۴:

او [حاج ملا آقا جان] می گفت:

«همان گونه که غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا

فداه دو قسمت داشت و به غیبت صغری و غیبت

کبری تقسیم می شد، همچنین ظهور هم به دو

بخش تقسیم می شود. یکی ظهور صغری* است

که از سال ۱۳۰۴ قمری شروع شده و یکی ظهور

کبری** است که ان شاء الله به همین زودی انجام

خواهد شد.»

من نمی دانم که استاد این مطلب را به چه مدرکی

می گفت، و در آن وقت هم غفلت شد که توضیح

این مطلب را از او بخواهم؛ ولی بعدها طی یک

مکاشفه که برای یکی از سادات اتفاق افتاد،

مطلب معظم^۳ له به این صورت

توضیح داده شد که شاید ان شاء الله مطابق با واقع باشد.

... بنابراین هیچ استبعاد ندارد که اگر بر فرض کلام استاد مدرکی از احادیث و روایت نداشته باشد، به ضمیمه این مکاشفه اصل مطلب حقیقت داشته باشد و ما در این چنین ظهوری واقع شده باشیم...

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه:

بر فرض صحت این دعاوی، تعیین مبدأ آن از سال ۱۳۴۰ هجریه قمریه محل تأمل و اشکال است.^۱

۱ اینکه مرحوم حاج ملا آقا جان درباره ظهور و تعیین تاریخ ظهور صغری و سپس ظهور کبری این چنین با صراحت تکلم می کند، و تبدل حالات و تغییر اطوار مردم و زمانه را دلیل بر پیدایش استعداد و فراهم شدن بستر ظهور دانسته اند، ناشی از توهم و تخیلات و حدس و گمان است و هیچ مستند و پایه علمی ندارد؛ همچنان که از لحن گفتار پیدا است.

اولاً: باید از ایشان سؤال نمود به چه دلیل سنه ۱۳۴۰ را شما مبدأ ظهور قرار داده اید؟ شاید ده سال زودتر و یا بیست سال دیرتر از این تاریخ، مقرر شده باشد؛ و به صرف یک تغییر در یک برهه از زمان انسان نمی تواند به ضرس قاطع حکم به مسأله ای بس مهم، آن هم مسأله ای که مربوط به امور امام معصوم علیه السلام است، بنماید.

ثانیاً: اینکه برای ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه باید زمینه و بستر گرایش مردم و پذیرش آنها آماده گردد، امری بدیهی و ضروری است که حتی عوام هم به این نکته واقفند و نیازی به کشف سر و علم غیب و امور خارق عادات ندارد؛ اما انطباق مسأله ظهور بر مسأله غیب و طبیعتاً تعیین مدت ظهور صغری و سپس ظهور کبری هیچ مدرک و اساسی ندارد؛ چنانچه هم اکنون ملاحظه می گردد از زمان تعیین ظهور صغری تا این زمان بیش از نود سال می گذرد و هنوز حضرت ظهور نکرده اند، در حالی که مدت زمان

*- ظهور أصغر .

** - ظهور أكبر .

تقسیم ظهور به ظهور صغری و کبری ناشی از

توهم و تخیلات است (ت)

غیبت صغری حدود هفتاد و پنج سال بود؛ و از کجا معلوم که تا سیصد سال یا بیشتر ظهور حضرت تحقق پیدا کند؟!

متأسفانه ما این درد بی درمان را در طول تاریخ غیبت حضرت به طور مستمر داشته‌ایم و هر از چند گاهی افرادی با ادعای پوشالی و وعده‌های توخالی و عوام‌فریبانه به نقل این گونه از اوهام و توهمات دست زده‌اند و چند صباحی گروهی از عوام الناس را با این ترهات دل‌خوش و مشغول داشته‌اند، و پس از کشف دروغ و عدم صحّت گفتار با توسّل بر تأویلات و توجیهاات سخیفه و حصول بداء در قضاء و قدر الهی از هجمه اعتراضات و نکوهش‌ها نسبت به خود کاسته‌اند، و این بنده خود نیز در طول حیات خویش بارها این گونه خزعبلات را از افراد مورد وثوق و اعتماد جامعه روحانیت شنیده و تجربه کرده و به کذب و عدم انطباق آنها با واقع یقین حاصل نموده‌ام.

در اینجا بنده متذکر می‌شوم: شکی ندارم که اطلاع بر غیب مکنون و سرّ مستور الهی و زمان ظهور حجّت پروردگار حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف نه تنها بر خود نفس مطهّر آن بزرگوار روشن و آشکار است، بلکه بر نفوس صافیه و مطهّره و متصله اولیای الهی که به نفس قدسی امام زمان علیه السّلام پیوند وثیق و اتحاد عینی پیدا کرده‌اند، واضح و روشن است، ولی آنها در مقام کتمان سرّ، لب به این گونه مطالب نمی‌کشایند و آنان که از این رتبه و مقام محروم و بی‌نصیبند و خبری از حقایق عالم ملکوت و بالاتر از آن را ندارند، به این سخنان تفوّه می‌نمایند. آخر ما را چه شده است که به جای دعوت مردم به تزکیه و تربیت و اتّصال باطنی به نفس مطهّر ولیّ حیّ، آنها را با این اکاذیب دل‌خوش و مشغول می‌نماییم و پس از کشف خلاف موجب بی‌اعتمادی و سلب اعتقاد آنان می‌گردیم؟! (معلق)

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۴ الی ۲۳۵ و ۲۹۶؛ افق وحی، ص ۱۲۳.

استیحا ش حاج ملاّ آقا جان از تماس گرفتن با

اهل عرفان و ارشاد

پرواز روح، صفحه ۶۷:

در مدّتی که در قم بودم [حاج ملاّ آقا جان] به وسیلهّ نامه‌هایش مرا راهنمایی می‌کرد و در آن سال زیاد اصرار داشت* که مبادا با کسانی که مدّعی عرفان و ارشاد هستند تماس بگیرم، شاید هم می‌دانست چه پیش‌آمدی برای من خواهد کرد، زیرا یک روز خدمت یکی از علمای معروف رسیدم و از او مطالبی در معنویّات و کیفیت وصول به حقایق سؤال کردم.

ایشان به من فرمود: «هر روز چهارصد مرتبه ذکر یونسیّه را در سجده بگو.»

گفتم: «این ذکر بسیار خوب است و من آن را زیاد گفته‌ام، و از شما می‌خواهم برنامهّ دیگری برای من تنظیم کنید.»

گفت: «شما چهل روز به خاطر آنکه من به شما اجازه گفتنش را می‌دهم بگویید، تأثیر دیگری دارد.»

با خود گفتم مانعی ندارد، این را هم آزمایش می‌کنم** و لذا روزها در حال سجده چهارصد مرتبه با اجازه‌ای که او داده بود می‌گفتم:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ﴾^۱.

روز سوّم پس از گفتن ذکر یونسیّه ظاهراً به خواب رفته بودم، در عالم رؤیا دیدم بین من و مقصدی که دارم دیواری گذاشته‌اند که قطرش بیش از یک کیلومتر است و من مایلیم با کشیدن زبان به مدّت بیست دقیقه (که ذکر یونسیّه طول می‌کشید) آن دیوار را از سر راه خودم بردارم، روز اوّل و دوّم که این کار را ادامه می‌دادم و فایده‌ای نمی‌بردم ناراحت شده بودم. روز سوم می‌دیدم علاوه بر اینکه پیشرفتی نکرده‌ام، شیطان بر قطر دیوار هم افزوده است، لذا در آن حال از موفقیت مأیوس شدم و فریاد زدم: یا صاحب‌الزّمان به دادم برس و مرا از این حجاب و گرفتاری نجات بده. ناگهان دیدم آن دیوار عظیم مانند پودری شد و باد شدیدی در یک لحظه آن را از بین برد و راه را باز کرد و من با سرعت به مقصدی که داشتم رسیدم. در آنجا همه نور بود، به من سخنانی تعلیم داده می‌شد و مطالبی گفته شد که من جمله آنچه مربوط به مطلب فوق است این بود:

اگر اذکار و ادعیه به اذن افراد غیر معصوم، هر که

^۱ سوره الأنبياء (۲۱) ذیل آیه ۸۷.

باشد، انجام گردد؛ مثل این است که بخواهی با کشیدن زبان، دیوار به آن عظمت را برداری؛ ولی اگر با وساطت و توسل به معصومین باشد، موانع فوراً دفع می‌شود، حجاب‌ها برطرف می‌گردد. آنها مثل ثروتمندی هستند که اگر بخواهند دیگری را ثروتمند کند با یک حواله در یک لحظه ثروتمند می‌کند؛ ولی اگر آن فقیر بخواهد خودش آن ثروت را کسب کند یا با راهنمایی فقیر دیگری ثروتمند شود، سال‌ها طول می‌کشد، عاقبت هم معلوم نیست موفق شود.

مطالب خیلی ارزنده بود. من وقتی از خواب برخاستم متوجه شدم اشتباه بزرگی کرده‌ام، ولی در عین حال در نامه‌ای برای مرحوم حاج ملا آقا جان نوشتم و جریان را شرح دادم. او برایم نوشت: «هر اشتباه و ضرری که پس از آن انسان متنبه شود، عقلی را زیاد می‌کند. امید است دیگر متوسل به این‌گونه افراد که مدعی ارشادند و از خود ذکر و ورد جعل می‌کنند و تأثیرش را منوط به اجازه خود می‌دانند نشوی.»

مکاشفه صوری مؤلف پرواز روح ناشی از

شک و شبهه و اعتماد به نفس خویش است

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیه:

*- این اصرار اگر از شخص کامل و راهنمای

از نفس گذشته صورت گیرد، بسیار به موقع و

صحیح است؛ ولی اگر از شخص ناقص باشد

غلط است؛ زیرا خود این اصرار، دستور است و

دستور نمی تواند از شخص ناقص تحقق پذیرد.

** - بجا آوردن دستور از روی آزمایش،

منافات با یقین به صحت راه و سلوک در آن را

دارد؛ و کوبنده ترین چیز در سلوک راه خدا شک

و تردید، و اعتماد به نفس و شخصیت است.^۱

و این دیوار عظیمی که برای جناب مؤلف

متصور و متشکل شده است، همان جنبه شک و

ریب است، که حقا هم چنین قطور است؛ و چون

هر بار ذکری را که مؤلف می گفته است توأم با

عدم پذیرش واقعی و عدم تقبل نفسانی بوده

^۱ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۲:

«احتیاطات زیاد و بیجا سالک را از توجه به خدا و سیر تکاملی خود به عالم

اطلاق و تجرد باز می دارد، و دقت کاری های خارج از مذاق شرع انسان را

در اوهام و وسواس زندانی می کند، و افکار او را دائماً در این موارد به

حرکت آورده و از توجه و تفکر و جمعیت خاطر که اسباب سلوکنند، به کلی

محروم و راه خدا را بر او می بندد.»

است، لذا به منزلهٔ زبان مالیدن به کوه مجسم گردیده است؛ و چون با سوابق ذهنی و ارشادات آن مرحوم زنجانی که پیوسته توسل به معصومان را راه‌گشای راه سلوک می‌دانسته و ارشاد زندگان را مضر تلقین می‌نموده است، چون توسل به حضرت صاحب‌الزمان شده است و آن توسل از روی یقین بوده است، آن یقین این دیوار عظیم شک و ریب را متلاشی و همانند پودر نموده است.

حال باید از جناب مؤلف پرسید: این کوه که برداشته شد و در عالم مکاشفه و صورت، خود را در نور دیدید، آیا کشف حجاب‌های توحیدی هم شد؟ از نظر معارف الهیه، قضیهٔ توحید خدا منکشف گشت و به مرتبهٔ عرفان و ادراک حقایق منتهی شد؟ و یا نه، فقط صرف خواب و مکاشفهٔ صوری بوده است؟ مسلماً همان‌طور که از

مطاوی کلمات ایشان برمی‌آید، نشده است؛ پس

در این صورت «استغناى از استاد و مربى کامل» راهی را نگشوده است و از عالم صورت عبور نداده است و در همان تخیلات صوریه و صورت‌های ذهنیهٔ محبوس داشته است؛ و فی هذا ضررٌ عظیم!

۱۱ در توضیح و استمرار تعلیقه مرحوم علامه والد - قدس سره - عرض

می‌کنیم:

در آیات قرآن و روایات برای ذکر و اشتغال به اوراد و تأثیر آنها در نفس مطالبی بس ارزشمند دیده می‌شود؛ مثلاً در آیه شریفه:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱؛

«آرامش دل و سکینه خاطر با یاد و ذکر پروردگار حاصل می‌شود.»

و یا در سوره‌الانبیاء از جانب حضرت یونس می‌فرماید:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبِّحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ «یونس در ظلمات دریا و شکم ماهی ما را با این ذکر مورد خطاب و نداء قرار داد: هیچ معبود و مؤثری در عالم وجود تعین استقلالی ندارد مگر پروردگار. منزّه و مبرّاً هستی، ای خدای بزرگ، از هر وصف و نعتی که برای تو آورم. به درستی که من از ظالمین و ستمکاران می‌باشم.»
و یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود:

إِنَّهُ لَيُغَانُّ عَلَى قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ

سبعينَ مرّةً^۳؛ «به واسطه اشتغال به امور مردم و کثرات

در قلب خود احساس گرفتگی و قبض می‌نمایم و

برای رفع این مطلب هر روز هفتاد بار استغفار

می‌نمایم.»

و امثال این روایت که از ائمه معصومین علیهم السّلام درباره فواید اذکار به صورت عدد، احادیثی وارد شده است.

حال سخن اینجاست که وقتی ما به طور مطلق دستور بر انجام اذکار داریم و از ناحیه شرع هیچ منع و ردعی در این مورد نیامده است، به چه دلیل مرحوم حاج ملاّ آقا جان پرداختن به ذکر یونسیّه را منع می‌کند و جواز آن را منحصرأ در اختیار امام علیه السّلام می‌شمرد؟ مگر اقدام به ذکر الهی جواز می‌خواهد؟ و مگر مطلقات و یا عمومات ادله برای جواز کفایت نمی‌کند؟ شما به کدام دلیل و حجّت شرعی قرائت چهارصد مرتبه ذکر یونسیّه را حرام و باطل می‌دانید؟ آیا این مطلب بدعت در دین به حساب نمی‌آید؟! و آیا انسان می‌تواند از سر خود حکم به حرمت و یا حلیّت مسأله‌ای بدهد؟! این

همه آیات و روایات که برای اشتغال به ذکر و یاد الهی در کلمات معصومین و در عبارات نهج البلاغه دربارهٔ متّقین و در صحیفهٔ سجّادیّه و در مناجات خمسة عشر سیّدالسّاجدین علیه السّلام [ادامه در صفحه بعد]

تمسک به آیات الهی و روایت معصومین در

لزوم اشتغال به ذکر و ورد (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وارد شده است، مگر از غیر معصوم است؟! و مگر خود آنها ما را دعوت به ذکر خدا به انحاء مختلفه نمی کنند؟! پس به چه حجّت شرعی ایشان اقدام به ذکر خدا را از غیر معصوم باطل و غیر مجاز می شمرد؟ مگر در آیه شریفه نیامده است:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ

قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ آلِ حَقٍّ﴾. ۲

خشوع به واسطه ذکر در برابر اراده حقّ مگر جز با استمرار مراقبه و ذکر خدا حاصل می شود؟! و آیا روایاتی که دلالت بر تداوم ذکر خدا و مراقبه از امور منهیّه در اربعین روز متوالی دارد بر این جهت تأکید ندارند؟! مثلاً درباره نماز از رسول خدا وارد است که:

الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ، فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ

اسْتَكْتَرَبَهُ «نماز بهترین تکلیف و عبادتی است که

برای بندگان تعیین شده است. پس هر که می خواهد

کمتر و هر که مایل است می تواند بیشتر بخواند و از

فیوضات آن بیشتر بهره مند شود.»

حال چرا این مسأله در مورد ذکر خداوند جاری نباشد؟!

و اما اینکه: برای ذکر یونسیّه عدد چهارصد را در نظر گرفته اند و بر آن تأکید می نمایند، به جهت استفاده بیشتر و نصیب افزون تر است که بزرگان از اهل معرفت به واسطه تجربه حسّی و شهودی به نتایج آن دسترسی پیدا نموده اند. نه اینکه بخواهند از روی سلیقه و دلخواه و من درآوردی از پیش خود مطرح کنند و یا خدای ناکرده در مقابل دستور و فرمایش امام علیه السّلام از نزد خود کمّ و کیفیتی قرار دهند؛ و این عدد نیز در شرائط مختلف ثابت و پایدار نمی ماند و نسبت به آمادگی و پذیرش نفس تغییر می یابد و به عنوان یک اصل ثابت به هیچ وجه مطرح نمی باشد.

و اما اینکه گفته شده است که آن شخص بزرگ به آن فرد محترم گفته است که:

انجام ذکر را بر اساس دستور و القاء من بجای

پرواز روح، صفحه ۶۹:

[حاج ملا آقاجان:] «مگر تو نبودی که دو سال قبل، از من که به عنوان رفیق برای تو تعیین شده بودم، احتیاط می‌کردی و نمی‌خواستی با من حرف بزنی، مبادا من تو را به عنوان یک مرید انتخاب کنم؟ چه شد که پس از آن همه ترقیات

آور تا نتیجه بهتر و فایده بیشتری نصیب گردد.

به جهت این است که نفس در هنگام انجام ذکر اگر احساس کند که قرائت او را و اذکار بدون دستور استاد و شخص خبیر و بصیر است، فی الجمله به حالت شک و تردید گرفتار می‌گردد و ذکر و ورد تأثیر چندانی در او ایجاد نخواهد کرد؛ چنانچه به همین نکته مهم در صورت وسواس اشاره نموده و فرموده‌اند که: «عبادت با حالت وسواس هیچ اثری نخواهد داشت.» زیرا پیوسته انسان در حال عبادت به شک و تردید و صحت عبادت گرفتار است و فایده‌ای بر این عبادت مترتب نمی‌شود. البته ممکن است جهات دیگری نیز غیر از این جهت داشته باشد که ضرورتی در بیان و اظهار آن نمی‌باشد. و اما خوابی که دیده شده است و مؤلف آن را دلیل بر خطای دستور تلقی نموده، به جهت این است که ایشان احتمالاً ظرفیت و استعداد لازم را برای پرداختن به یک سلوک جدی و مراقبه تام و اطاعت از دستورات اولیای الهی در زمینه‌های مختلف و شرائط متفاوت نداشته و بدین وسیله ایشان را از ورود در این عرصه به لحاظ مصلحت شخصیه بازداشته‌اند. (معلق)

۱. سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۲۸.

۲. سوره الانبیاء (۲۱) ذیل آیه ۸۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰.

۴. سوره الحديد (۵۷) صدر آیه ۱۶. ترجمه از انوار الملکوت، ج ۲، ص ۴۰، تعلیقه ۱:

«آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های آنان که ایمان آورده‌اند، به ذکر خدا خاشع شود؟ و در برابر آنچه به حق نازل شده است، فروتن و تسلیم باشند؟»

۵. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸

روحی باز هم به فکر مرشد افتاده‌ای؟

به هر حال به وسیلهٔ این نامه از تو دعوت می‌کنم
که برای ایّام محرّم به زنجان بیایی و مقداری به
تزکیهٔ روح پردازی تا دیگر این‌گونه اشتباهات
را تکرار نکنی.»

من طبق دستور ایشان پنج روز قبل از محرّم روانهٔ
زنجان شدم...

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزّکیّه:

آیا این دعوت دستور نیست؟ و از شخص
غیر معصوم صورت نگرفته است؟ پس چرا
می‌خواهیم با عوض کردن الفاظ و تبدیل مهره‌ها
و قناعت کردن و دل‌خوش بودن به صرف
تخیلات ذهنیه حقایق را عوض کنیم؟

مصادیقی از ابرازات و اظهاراتی که از اولیای

الهی صورت نمی‌گیرد

پرواز روح، صفحه ۷۰:

[حاج ملاّ آقاجان] به من گفت: «یکی از جوانان
خوب زنجان مریض شده و پدرش توقع دارد من
از او عیادت کنم. اگر مایلی باهم برویم.»

... وقتی از منزل آنها بیرون آمدیم، من فوق‌العاده متأثر شده بودم. گاهی هم با خودم فکر می‌کردم که لابد فردا صبح هم باید به تشییع جنازه او برویم. در این بین مادر آن جوان هم از منزل بیرون آمد و گفت: «حاج آقا! دکترها بچه‌ام را جواب کرده‌اند، دستم به دامتان.»

حاج ملاّ آقا جان رو به مادر آن جوان کرد و گفت: «خوب می‌شود.»

من ابتدا فکر کردم برای تسلی دل مادرش این جمله را می‌گویند، ولی بعد به من رو کرد و گفت: «علاوه بر آنکه ما جنازه او را تشییع نمی‌کنیم، فردا این جوان با پای خود به اتفاق مادرش به منزل ما می‌آیند...»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

این‌گونه اظهارات و ابرازات، از اولیای کامل

صورت نمی‌گیرد.^۱

^۱ در توضیح تعلیقۀ مرحوم والد - قدس سرّه - عرض می‌کنیم:

علّت عدم بیان این‌گونه مطالب از اولیای الهی این است که در جریان نزول مشیّت و تقدیر الهی توجّه افراد باید به پروردگار باشد، یعنی خارج از قدرت و تقدیر او ذهنیّتی برای اشخاص پیدا نشود؛ مثلاً تصرّف یک فرد غیر عادی و یا دعای خارق عادت و امثال ذلک؛ و این برای افراد عادی خوب نیست و ذهن و نفس آنها را به تغییر و تحوّل عادت می‌دهد و پیوسته انتظار بروز امور غیر عادی و خلاف ظاهر از این‌گونه افراد پیدا خواهند کرد و حالت تسلیم و رضا در وجودشان کم‌رنگ خواهد شد و رضا به تقدیر الهی و جری

احضار روح شیخ بهایی در محضر یکی از

علمای معروف طهران

پرواز روح، صفحه ۷۴:

... گفتم: در محضر یکی از علمای معروف طهران کسی روح مرحوم شیخ بهایی را حاضر کرده بود و از او سؤالاتی می کرد. یکی از افرادی که در مجلس حاضر بود نقل کرد که من در کتابی دیده بودم که شیخ بهایی فرموده: «اگر کسی برای امر مهمی روزی صد مرتبه تا ده روز که از روز

امور بر میزان ظاهر از آنان سلب می گردد.

اگر اولیای الهی بخواهند تصرفی بکنند و یا دعایی برای رفع گرفتاری بخوانند، به حسب ظاهر مطلب را از خود نفی می کنند و احاله حلّ مشکل را به خداوند می دهند، به نحوی که مخاطب گمان می کند این مسأله بدون اراده ولیّ از جانب خداوند حلّ و فصل گردیده است.

و از جهت دیگر بروز این گونه مطالب موجب ازدحام مردم و رجوع به این گونه اشخاص خواهد شد و بالنتیجه موجب سلب آسایش و فراغت و سکونت آنها خواهد گردید؛ زیرا حاجات مردم حدّ یقفی ندارد و پیوسته در حال تجدد و حدوث است.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - درباره مرحوم حاج شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی می فرمودند:

این کارها را اولیای الهی و اهل توحید و معرفت

انجام نمی دهند و مردم را به دنبال این گونه مسائل

نمی کشانند. ۱ (معلق)

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۲ الی ۳۲۰؛ حریم قدس، ص ۳۶ الی ۴۰.

چهارشنبه شروع کند و روز جمعه ختم کند، با حضور قلب این دعا را بخواند، اگر حاجتش برآورده نشد، مرا لعنت کند...»

آن شخص می‌گفت: «من این دعا را ده روز خوانده بودم، ولی از روز جمعه شروع کرده و روز چهارشنبه ختم نموده بودم* و فکر می‌کردم ختم را درست انجام داده‌ام و حاجتم برآورده نشده بود، می‌خواستم شیخ بهایی را لعن کنم، دلم نمی‌آمد.»

در آن مجلس که روح شیخ بهایی را حاضر کرده بودند، بدون آنکه کسی از این مطلب اطلاعی داشته باشد، ناگهان آن کسی که روح شیخ را حاضر کرده بود، به من رو کرد و گفت: شیخ می‌گوید: اختتامه يوم الجمعة؛ (یعنی باید پایان ختم روز جمعه باشد.) من یک مرتبه متوجه اشتباه خود شدم و دانستم اینکه حاجتم برآورده نشده به خاطر این است که من روز جمعه شروع کرده‌ام و روز چهارشنبه ختم نموده‌ام و حالا شیخ بهایی مرا متوجه کرد.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

*- ختم آن روز یک‌شنبه می‌شود، و یا آنکه

باید سیزده روز خوانده باشد، نه ده روز.

برگزیده‌ای از احوال حاج آقا اللهیاری

ابهری

پرواز روح، صفحه ۷۶:

روز بیست و هشتم ذی‌حجّة، از ابهر که یکی از شهرستان‌های اطراف زنجان است، تلفنی شده بود و آقای حاج حاج‌آقا از حاج ملاّ آقا جان برای منبر دههٔ اوّل محرم در حسینیه‌اش دعوت می‌کرد...

حاج حاج‌آقای ابهری مرد عجیبی بود، پاک و با صفا؛ اهل محبّت و ولایت، به اهل بیت عصمت عشق می‌ورزید، تقلّب و دروغ در قاموس زندگی‌اش

وجود نداشت، او نمی‌توانست بپذیرد که مثلاً یک روحانی^۱ ممکن است چند ماه بر او بگذرد و خدمت امام زمان علیه السلام نرسد.

حسینیه‌ای ساخته بود که از او واقعاً عطر حسینی استشمام می‌شد. یک روز تنها در آن حسینیه نشسته بودم، دیدم بی‌جهت حال گریه عجیبی به من دست داد. مقداری بر مظلومیت سیدالشهدا اشک ریختم و از آنجا بیرون آمدم. حاج‌آقا به من برخورد کرد و گفت: «نتوانستی خودت را کنترل کنی؟» گفتم: «نه، این حسینیه عجیبی است.» گفت: «چرا نباشد؟ می‌دانی این حسینیه را من چگونه ساختم؟ چند نفر عمله و بنای با حال از طهران و زنجان پیدا کردم و یک روزه‌خوان با اخلاص هم دعوت نمودم، هر وقت آنها می‌خواستند این حسینیه را بسازند، باید قبلاً روضه‌ای می‌خواندند، با چشم‌های اشک‌آلود شروع به کار می‌کردند، و این برنامه ادامه داشت تا حسینیه تمام شد.»^۲

حاج‌آقا مردی بود که ارواح را می‌دید، و

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم جواز استعمال لفظ روحانی رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۸، ص ۱۶۴؛ وظیفه فرد مسلمان، ص ۲۵؛ مهر فروزان، ص ۹۹. (محقق)

۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون تأثیر نفوس سازندگان بناء در نورانیت آن رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۷. (محقق)

باور نمی کرد که مثل منی که یک روحانی هستم،
نبینم...

حاج ملاّ آقا جان در منزل و حسینیهّ حاج حاج آقا
همه روز صبح منبر می رفت، جمعیت زیادی در
آنجا اجتماع می کردند. کمتر روزی بود که
مجلس روحانیت فوق العاده ای پیدا نکند. گاهی
چند نفر از کثرت گریه به حالت غشوه و بی حالی
می افتادند. و گاهی حاج حاج آقا رو به من
می کرد و می گفت: «ارواح اولیاء همه جمعند.»
مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

مرحوم مغفور، فردوس و ساده، آقای حاج
حاج آقا اللهیاری از نیکان و پاک دلان بود، و
همان طور که مؤلف محترم وصف کرده اند اهل
صدق و صفا بود. با این حقیر

رفاقت و دوستی داشت و از موقع هجرت از نجف به ایران که در ۱۱ شوال ۱۳۷۶ بود تا زمان ارتحالش که در اواخر ذوالقعدة یک هزار و سیصد و نود و شش هجریه قمریه بود، مراتب صمیمیت و مودت برقرار بود.

شغلش بزآزی بود، در همه ماه رمضان مغازه‌اش را می‌بست و در حسینیه منزل خودش معتکف می‌شد و به حال خود مشغول بود.

و الحقّ حالات خوبی داشت؛ بالأخص در اواخر عمر، که چون با بعضی از شاگردان مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - که در مکتب توحید و عرفان کار کرده بودند، ربط پیدا کرده بود و نسبت به آنان ارادت می‌ورزید، دارای حالات توحیدی و عرفانی فی‌الجمله شده بود، و بر عمر گذشته که از این ممشی محروم بود، افس می‌خورد.

غالباً در طهران که می‌آمد یک شب در منزل ما می‌ماند و فردای آن شب، خرید پارچه برای فروش دکان خود را می‌کرد و به ابهر برمی‌گشت. این حقیر نیز بر اساس ادای حقّ رفاقت بارها برای دیدار او و دیدار دوست و برادر دیگرم مرحوم حاج هادی خانصنمی ابهری - رحمة الله علیه - به ابهر رفته و در منزل ایشان

در همین حسینیّه بودیم.

یک منبر دو پله در حسینیّه بود که روپوش
سبزی داشت و یک شمشیری به دستۀ منبر
آویزان بود. روزی به آن مرحوم گفتم: شما کار
لطیفی نموده‌اید که به منبر شمشیر آویزان
کرده‌اید! چون این معنی علامت این است که
ظهور حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه با
بیان و شمشیر است و با تبلیغ و قدرت این ندا
باید به گوش جهانیان برسد!

گفت:

سوگند به خدا که منظور من هم همین بوده
است، ولی تا به حال کسی را نیافته‌ام که این
مطلب را متوجّه شده باشد!

و برای بنده زاده ارشد: آقای حاج سید محمد صادق - طول الله عمره - وصیت کرده بود که بعد از رحلتش این شمشیر را به او بدهند، و لذا بعد از رحلت ایشان داماد و حیدشان آقای آقا سید محمد این شمشیر را به طهران آورد و به بنده زاده تسلیم کرد.

مرحوم اللهیاری در زمان جوانی طبق گفته خود اسبی داشت که بر روی آن روزها سوار می شد و این شمشیر را دست می گرفت و به بیابان می رفت و در آنجا اسب و شمشیر را به جولان درمی آورد و حضرت مهدی ارواحنا فداه را صدا می زد و اعلام آمادگی و نصرتش را به زبان می گفت.

در حسینیّه اللهیاری قرآن و مفاتیح و کتاب حافظ شیرازی و شمس مغربی و دیوان هیدجی و بعضی از دواوین دیگر موجود بود. اللهیاری به کسالت قلب مبتلا شد و پس از یک سال معالجه در ابهر درگذشت و همان جا مدفون شد؛ رحمة الله علیه.

هدایت و ارشاد و موعظه خلق، بر تهجد و نماز شب فضیلت ندارد

پرواز روح، صفحه ۸۵:

[حاج ملاّ آقاجان] گفت: «هفتاد سال از عمرم می‌گذرد، در زنجان شب‌ها مجبور بودم که تا چهار ساعت از شب گذشته در مجالس روضه، منبر بروم و نمی‌توانستم بین منبرهای اوّل شب و نماز شب جمع کنم، چون مزاجم مساعدت نمی‌کرد، ضعف مرا می‌گرفت. روزها هم که نمی‌توانستم بخوابم؛ چون می‌دانی زراعت دارم، تمام کارهایم را خودم باید بکنم، ولی در این مسافرت زحمتم کمتر است. بحمد الله می‌توانم آخر شب مشغول تهجّد و نماز شب باشم.»

گفتم: «شما در زنجان هم باید منبر را ترک کنید و به خودتان آن قدر زحمت ندهید و یا لا اقل کمتر منبر بروید که بتوانید نماز شب بخوانید؛ زیرا پروردگار در قرآن برای تهجّد، وعده رستگاری داده است.»

گفت: «یک روز در زنجان به این فکر افتادم که یا نماز شب بخوانم و منبر کمتر بروم و یا منبر بروم و نماز شب را ترک کنم. در خواب به من فرمودند: نماز شب از عبادت‌هایی است که نفعش عاید خودت تنها می‌شود، ولی منبر و موعظه و روضه از عبادت‌هایی است که نفعش هم عاید تو است و هم

مردم استفاده می‌کنند، و در هر کجا یک چنین عباداتی با هم تعارض کرد، آنکه نفعش عاید مردم هم می‌شود، مقدم است.»^۱

۱ در شریعت اسلام و دستورات الهی - چه در قرآن کریم و یا روایات معصومین - تشویق و ترغیب به نماز شب اکیداً وارد شده است.

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ

يَبْعَثَ لَكِ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾؛^۲ «پاسی از

شب را به اشتغال به عبادات (اذکار و اوراد و نماز

شب و قرائت قرآن و سجده و...) به پای دار، امید

است که پروردگارت تو را به مقام محمود که

رفیع‌ترین قلّه‌ها از قله کمالات انسانی و مراتب

تجرّد و توحید است، برساند.»

و نیز از امام صادق علیه السّلام مروی است که فرمودند:

لیس منّا من ترک صلاة اللیل؛^۳ «تارک نماز شب

خود را به ما اهل بیت منتسب نگرداند.»

اشتباهی که مرحوم حاج ملاّ آقا جان در اینجا مرتکب شده و تصوّر نموده است که هدایت و ارشاد و موعظه خلق بر تهجد و نماز شب فضیلت دارد، بدین جهت است که صرف بیان مواعظ و مطالب اخلاقی را به تنهایی کافی و وافی به مقصود پنداشته است و به صرف اینکه به بالای منبر برود و برای مردم موعظه کند و توسّل و ذکر مصیبتی بنماید، از عهده تکلیف و انجام وظیفه برآمده است؛ و طبعاً در مقام مقایسه بین سخن گفتن در ملأ عامّ و اجتماع افراد بسیار و ارشاد آنان و بین بیداری شب و پرداختن به راز و نیاز با قاضی الحاجات و اتّصال به مبدأ هستی، کمیت بر کیفیت تفوّق یافته، انجام نماز شب را به کناری می‌نهد و از قیام در شب صرف نظر می‌نماید. غافل از اینکه هدایت و ارشاد آنگاه مفید فایده و مؤثر و راه‌گشای می‌باشد

مباحثه حاج ملا آقا جان با برخی مریدان

مرحوم قاضی

پرواز روح، صفحه ۹۱:

پس از چند روز که در کربلا ماندیم به نجف اشرف مشرف شدیم. روز دوّم ورودمان جمعی از علمای اهل حال و معنا به دیدن ایشان آمدند. مباحثی بین آنها با معظّم له واقع شد که درج تمام آنها به طول می انجامد. فقط به یک بحث کوتاه که بین ایشان و مریدان مرحوم قاضی واقع شد اکتفا می کنیم.

در ساعت ۸ صبح بود، در مسافرخانه نشسته بودیم که جمعی از علما و بزرگان اهل معنا وارد

که هیئت اتّصالیّه بین انسان و پروردگار برقرار باشد تا مطالب و مواظب از عالم بالا بر قلب او نازل و وارد گردد، نه اینکه با نفس امّاره و ملوّث به هواها و هوسها و تعلّقات دنیوی بخواهد جملاتی را سر هم و کلماتی را ترکیب و مونتاز نماید و به خلق الله القاء کند. این موعظه پیشیزی ارزش ندارد، گرچه موجب مدح و ثنای مخلوق گردد؛ و برای ایجاد این هیئت اتّصالیّه باید به نماز شب برخاست و از آنجا مدد گرفت و به نیروی ایمان و نورانیّت ضمیر و صفای قلب مجهّز شد، آنگاه در روز آنها را برای مردم و مخاطبین خرج نمود؛ و این است رمز تأثیر کلام و سخن اولیای الهی در مقابل حرّافان و مونتاز کنندگان و هنرپیشگان! (معلّق)

۱. سوره الإسراء (۱۷) آیه ۷۹.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۷۱.

۳. المقنعة، ص ۱۱۹؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۲، ص ۳۲۱:

«قال الصادق علیه السلام: "ليس من شيعتنا من لم يُصلِّ صلاةَ الليلِ."»

شدند. پس از معانقه با ایشان و یک یک ما، کنار
اطاق نشستند و خوب از قیافه‌ها پیدا بود که
منتظر موقعیتی برای سؤالاتشان هستند. یکی از
آنها پرسید: «کمال توحید را برایمان شرح دهید
و بفرمایید توحید کامل چیست؟»

در جواب فرمود: «توحید به معنی بیرون ریختن
آنچه در مخیله خود از خدایان ساخته‌اید و تنها
به خدایی که ولایت کلیه معرفی کرده معتقد
بودن است، که شرط توحید هم به فرموده علی
بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور در ضمن
نقل حدیث سلسله الذهب همین بوده است.^۱
خدایی که از طریق مستقیم، از صراط حق، از
بیان صدق شناخته نشود، خدا نیست؛ بلکه
مخلوق تو است که امام صادق علیه السلام
فرمود:

”كلّ ما میّزتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو
مخلوق لکم مردودٌ إلیکم.“^{۲ و ۳}

گفتند: «مگر ولایت برای آن نیست که ما را به
توحید برساند؟ چرا وقتی به توحید رسیدیم باز

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر صحیح این حدیث شریف رجوع شود
به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۳ الی ۱۴۲. (محقق)

^۲ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲، با قدری اختلاف.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر این حدیث شریف رجوع شود به الله
شناسی، ج ۳، ص ۲۱؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۵۹؛ توحید علمی و عینی، ص
۲۵۲. (محقق)

هم محتاج به ولیّ معصوم و کلمات آنها باشیم؟»
فرمود: «شما فکر می کنید در یک لحظه می توانید
در راه تکامل بدون مرشد و راهنمای معصوم
حرکت کنید؟ مگر شیطان خدا شناس نبود؟
مسلم چرا،

زیرا او با خدا حرف می‌زد؛ ولی به مجردی که ولایت حضرت آدم را قبول نکرد، از راه مستقیم منحرف شد، از مقام قرب الهی رانده شد، و معتقد به آنچه فکرش می‌رسید گردید و خدا را ظالم شناخت و معتقد به جبر شد؛ آن‌چنان‌که فلاسفه و بعضی از عرفا هم که دستشان به دست ولیّ زمان نیست و تنها به فکر خود اکتفا می‌کنند، همین‌ها را معتقدند.»

خلط و اشتباه مؤلف پرواز روح در فهم مطالب

شاگردان مرحوم قاضی

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

در این سؤال و جواب خلط و اشتباه شده است. شاگردان مرحوم قاضی نمی‌خواهند بگویند که سالک مستغنی از هدایت ولیّ معصوم است، حاشا و کلاً. آنها می‌گویند اراده و اختیار ولیّ معصوم عنوان آلیت و مرآتیت دارد نه استقلال؛ و بنابراین در حقیقت غیر از اراده و اختیار خدا نیست، و علی‌هذا سالک در مقام وصول به درجه توحید ذاتی و فناء و اندکاک در ذات احدی، معقول نیست که امام معصوم به عنوان وساطت استقلالی بین او و مقام ذات حاجب شود. این معنی مغایر و منافی با مقام

وصول و فناء است؛ و گرنه وساطت امام و ولی
کامل به عنوان معنای حرفی و آیتی پیوسته با
سالک حتی هنگام رسیدن به مقام فناء لازم و
واجب است.^۱

طعنه به فلاسفه و عرفای اسلام و اتهام بر آنان
بدین اتهامات، گناه نابخشودنی است. کجا
فیلسوفی و عارفی همچون میرفندرسکی و
میرداماد و ملاصدرا و ابن فهد حلّی و ابن ترکه و
حاجی سبزواری و ملا اسماعیل خواجه‌ای و
ملا علی نوری و آیه الحقّ و العرفان فیلسوف
بزرگ عصر ما: آیه الله علامه طباطبایی بدین
سخنان تفوه نموده‌اند؟!

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون آیتت تامّه و کامله بودن آن ذوات مقدّسه
رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۷۱ الی ۵۷۳. (محقق)
۲ در توضیح و استمرار تعلیقه مرحوم علامه والد - قدس سرّه - عرض
می‌کنیم:

در این بیان مرحوم حاج ملا آقا جان که در تفسیر و تبیین حقیقت توحید
گفته شده است، مواردی از تأمل و اشکال به چشم می‌خورد. و با همین بیان
اهل فن به خوبی درمی‌یابند که دست ایشان [ادامه در صفحه بعد]

تفسیر و تبیین حقیقت توحید (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و رهروان مسیر معرفت هموار نماید، که با هزار تأسف و شرمندگی این مسیر نیز توسط این گونه افراد به کلی مسدود و مورد انکار و ردع قرار گرفته است.

در اینجا باید اعتراف نمود که هیچ راه و طریقی قادر بر وصول انسان به مرتبه توحید و شناخت ذات حقّ جز راه سیر و سلوک الی الله - که همان مسیر قویم و صراط مستقیم اهل بیت علیهم السّلام به سوی عرفان حقّ است - نمی باشد؛ و به همین جهت بود که مرحوم حاج ملاّ آقا جان از آنجا که دستش از حقایق و معارف توحیدیّه خالی بود و صرفاً به توسّلات و تظاهر به متابعت از اهل بیت علیهم السّلام و توجّه به آن ذوات مقدّسه دل خوش نموده بود، و اهل معرفت و توحید را با گفتار و رفتار خویش مورد طعن و طرد قرار می داد، نتوانست در رفاقت و مصاحبت با عارف کامل و موحد بصیر، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - دوام آورد و رشته پیوند صداقت و رفاقت خود را با آن بزرگوار قطع نمود.

مرحوم والد ما علامه طهرانی - قدس الله سرّه - روزی از مرحوم آیه الله انصاری پرسیدند:

چه شد که ارتباط شما با حاج ملاّ آقا جان قطع و

گسسته شد؟

ایشان فرمودند:

او نتوانست در مسائل توحیدیّه و حقایق تجرّد ذات حقّ که از سخنان و گفتار من تراوش می نمود با من همراه و مرافق گردد، و مرا خارج از دائره ولایت و منعزل از اتّصال به ذوات مقدّسه اهل بیت علیهم السّلام به حساب می آورد، و روش مرا دور از افق سلیقه و توهمات خویش می پنداشت؛ و لذا دیگر لزومی در استمرار این رفاقت مشاهده نمی نمود، من هم چون دیدم چنین است، دیگر اصراری بر تداوم ارتباط نداشتم.

نظیر این داستان بین مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و آقای سیّد عبدالغفّار مازندرانی رخ داد.

مرحوم قاضی که در معارف الهیّه و انکشاف حقایق توحیدیّه فرید عصر و حسنه دهر به حساب می آمد، با فرد زاهد و ناسکی به نام سیّد عبدالغفّار مازندرانی رفاقت و مصاحبت داشتند و در جلسات خصوصی مانند عصر جمعه به اتفاق مرحوم سیّد مرتضی کشمیری و چند نفر دیگر به قرائت دعای سمات می پرداختند. مرحوم سیّد عبدالغفّار که فردی زاهد و متوسّل

عَلَّتْ قَطْعَ ارْتِبَاطِ آيَةِ اللَّهِ انصاری همدانی با

حاج ملا آقا جان (ت)

عَلَّتْ قَطْعَ ارْتِبَاطِ اولیای الهی با افراد غیر کامل

(ت)

به ائمه اطهار علیهم السلام می نمود، به طور کلی با حقایق توحیدیه ناآشنا و در مقابل مبانی توحید موضعی خصمانه داشت و پیوسته مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - با او به مدارا و ملاطفت و کتمان رفتار می نمود. و خود آقا سید عبدالغفار با افرادی از فضلاء و غیرهم مجالس توسل و تذکر مسائل اخلاقی و ارشاد داشت و نسبت به آنان جنبه استادی و مرشدی را مراعات می نمود که از جمله آنها مرحوم آیه الله بهجت فومنی - رحمة الله علیه - بود. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مرحوم قاضی می فرمود:

کم کم احساس کردم ارتباط ایشان (آقا سید عبدالغفار) با من رو به سردی گراییده و از برخورد با من پرهیز دارد. متعجب شدم و تفحص کردم، معلوم شد بعضی از افراد پاره‌ای از مطالب توحیدی ما را در جلسات دوستان به سمع ایشان رسانده‌اند و از آنجا که ایشان با اهل توحید و معرفت در معارضه و تضاد بود، دیگر مایل نبود به این مراوده و رفاقت ادامه دهد و قصد دارد با من قطع رابطه نماید؛ ولی من توجّهی نکردم و دو بار در مسیر با ایشان برخورد نمودم و به او سلام کردم، ولی ایشان جواب سلام مرا نداد (لازم به تذکر است که پاسخ سلام واجب می باشد) و من دیگر به ایشان سلام نکردم. این بنده، راقم سطور روزی در مشهد به منزل مرحوم والد - رضوان الله علیه - وارد شدم، دیدم مرحوم آیه الله بهجت به دیدن حضرت والد تشریف آورده‌اند. فرصت را مغتنم شمرده در مجلس حضور یافتم. در بین صحبت چند بار از مرحوم آیه الله بهجت شنیدم که می فرمودند: «از مرحوم آقا چنین شنیدم»، یا اینکه «مرحوم آقا این طور عمل می کردند» و... .

پس از رفتن ایشان از مرحوم والد سؤال کردم: منظور آقای بهجت از «مرحوم آقا» آیا مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - بود؟

ایشان فرمودند:

خیر، منظور ایشان آقا سید عبدالغفار مازندرانی بود!

ثالثاً: مرحوم حاج ملاّ آقا جان مقصود و منظور از روایت معروف امام صادق علیه السّلام را که می فرماید: «هر آنچه از اوهام و قوای متخیّله شما درباره خدای متعال تراوش می نماید، همه آنها مخلوق ذهن و ساخته و پرداخته تخیّلات و اوهام شماست و ارتباطی به خدای متعال ندارد»، به طریق بیان ائمّه علیهم السّلام و تعریف و تفسیری که از ذات واجب الوجود کرده‌اند می داند، در حالی که ابداً این روایت دلالت بر این معنا ندارد؛ زیرا روایت در مقام ثبوت است، نه اثبات؛ یعنی کسی که به مرحله شهود و کشف حقیقی ذات حقّ تعالی نرسیده باشد، پیوسته در تصوّر ذات باری و کیفیت پیدایش و ظهور اسماء و صفات او دچار توهم و تخیل خواهد بود؛ و دلیل بر این مطلب اینکه: آیا با وجود روایات و احادیث وارده از معصومین علیهم السّلام درباره ذات باری تعالی و فهم ظاهری ما از این روایات دیگر هیچ اشکال و ابهامی در ذهن نسبت به صفات و کیفیّات ذات باری نداریم؟! جایی که بزرگان از حکما و فلاسفه اسلام در مراتب تنزه ذات از اسماء و صفات کلیّه و یا کیفیّت نشئت ماهیّات از وجود بالصرّافه حقّ متعال و یا در نحوه ارتباط حادث به قدیم و یا تشکیک و تشخیص در مراتب وجود و یا حقیقت و کشف کنه مسأله علیّت و امثال ذلک [ادامه در صفحه بعد]

شاگردی مرحوم آیه الله بهجت نزد آقا سیّد

عبدالغفار مازندرانی (ت)

فهم غیر صحیح حاج ملاّ آقا جان از حدیث

امام صادق علیه السّلام (ت)

حکمای اسلام و فلاسفه شیعه متمسک به
ولایت معصومین علیهم السّلام هستند (ت)

وجود خلط الهام با وسوسه در مدعیان سلوکی

پرواز روح، صفحه ۹۳:

گفتند: «مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی، معتقد بود که انسان وقتی به کمال رسید، بدون مرشد خارجی می تواند از جلال و جمال الهی استفاده کند.»

من بعدها که خدمت مرحوم آقای طهائی* که یکی از علمای اهل حال و از شاگردان مرحوم شیخ ابراهیم بود رسیدم، جزوهای به من داد به نام رساله فی العرفان که هنوز هم در اختیار من است. در کلمه ۴۲ آن مرحوم می نویسد:

«دقیقة عرشية: إذا وصل العارفُ الكامل إلى مقام الجبر و الإستغراق، يستفيض من الحقّ تعالى بلا واسطة المرشد الخارجی لریاضة النفس و الضلالة و الهدایة و الواصل، قد جاوز عنها و نال مقام بی بصر و بی نطق.»

مرحوم حاج ملا آقا جان فرمود: «درست است که خدا هدایت را به انسان الهام می کند، ولی چون گاهی الهام با وسوسه مخلوط می شود، لذا باید در موارد مشکوک میزانی داشته باشیم و آن میزان اسلام و بیانات معصومین است؛ لذا من این بیان را قبول ندارم.»**

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

*- طاهایی.

** - دچار شدن به «خلط الهام با وسوسه»

برای همه مدعیان سلوکی که استاد کاملی را به

عنوان رهبری نپذیرفته‌اند وجود دارد؛ و حتی برای افرادی که مدّعی هستند بدون استاد خودشان با ولیّ معصوم در باطن سر و کار دارند موجود است، و مکاشفات رحمانیه و خاطرات شیطانیه پیوسته آمیخته است. شخص متّکی به نفس خود، برای بیان معصوم هم محملی می‌تراشد؛ میزان، فقط استاد است.^۱

نزاع و عصبانیت حاج ملاّ آقا جان با طلبه

هندی در مسجد سهله

پرواز روح، صفحه ۹۴:

صبح روز سه شنبه اوّلی که در نجف بودیم، مرحوم حاج ملاّ آقا جان به

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون انواع مکاشفات و تشخیص روحانی از شیطانیه آن رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۶۸؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۶۰؛ افق وحی، ص ۲۱۷. (محقّق)

ما فرمود: «نماز و نهار امروز را که می خوریم، باید به کوفه برای زیارت حضرت مسلم و حضرت هانی و حضرت زکریّا* و مسجد کوفه و مسجد زید و مسجد صعصعه و بیتوته امشب در مسجد سهله، که ان شاء الله برکات زیادی نصیبمان خواهد شد، برویم؛ و شاید به خدمت حضرت بقیة الله صلوات الله علیه هم مشرف بشویم.» و ضمناً آهسته با خودش چیزی گفت که تنها من آن را شنیدم، می فرمود: «اگر من عصبانی نشوم.»

این جمله را می گفت و سرش را تکان می داد: «چرا عصبانی بشوم؟ نه، عصبانی نمی شوم، مگر خدا مرا به حال خودم وابگذارد»، و این آیه را تلاوت می کرد:

﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱؛ (من

نگه دارنده نفس خود نیستم، نفس انسان را زیاد به بدی امر می کند، مگر آنکه خدایم به من رحم کند.)

... حاج ملا آقا جان پشت به دیوار رو به در اطاق، مثل آنکه انتظار کسی را می کشد، مؤدب نشسته بود، ما هم گوشه اطاق نشستیم. در این

۱ سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۵۳.

بین جوان طلبه‌ای که لباس روحانیت در بر داشت و سیاه چهره و لاغر اندام بود، وارد اطاق شد، و من می‌دیدم سید بزرگواری هم که ردایی به دوش چپ انداخته و به داخل اطاق نگاه می‌کند، در خارج اطاق ایستاده است.

وقتی آن شیخ طلبه - که بعدها معلوم شد هندی است - وارد اطاق گردید، حاج ملاّ آقاجان به او اعتراض کرد که: «چرا وارد اطاق شدی؟»

او با زبان نیمه فارسی، به لهجه هندی جواب داد که: «من علاقه‌مند به امام زمان علیه السّلام هستم و دیشب تا صبح در این مسجد بیدار بوده‌ام و حال آمده‌ام شاید اینجا استراحت کنم.»

حاج ملاّ آقاجان به او گفت: «تو دروغ می‌گویی! امام زمان را دوست نداری، او را نمی‌شناسی!» مدّتی آن شیخ با تذلّ عجیبی از این سنخ کلمات را تکرار می‌کرد، و حاج ملاّ آقاجان با عصبانیت بیشتری او را تکذیب می‌نمود. ما همه از این طرز

برخورد، آن هم با کسی که می دانستیم سابقه او را حاج ملا آقا جان ندارد، تعجب می کردیم. حتی بعضی از دوستان به او تعرض کردند و گفتند: «چرا به این شیخ بیچاره این قدر توهین می کنی؟»

بالاخره حاج ملا آقا جان از جا برخاست و به زور شیخ را از اطاق بیرون کرد. در این مدت آن سید به داخل اطاق نگاه می کرد و گاهی تبسم می نمود، مثل کسی که منتظر بود ببیند دعوا به کجا منتهی می شود، و یا اگر نزاعی نبود وارد اطاق بشود.**

وقتی شیخ را از اطاق بیرون کردند، آن سید هم رفت. من گمان می کردم آن سید رفیق این شیخ است که با رفتن شیخ، او هم رفت. به حاج ملا آقا جان گفتم: «هرچه شما به آن شیخ گفتید، رفیقش هم بیرون اطاق ایستاده بود، شنید. خوب شد او به دفاع برنخاست.»

حاج ملا آقا جان گفت: «مگر رفیق هم داشت؟» گفتم: «بله، سید با شخصیتی با این خصوصیات بیرون اطاق ایستاده بود و به دعوی شما با شیخ نگاه می کرد.»

چند نفر از اهل مجلس گفتند: «ما هم او را دیدیم.» ولی دو سه نفر که یکی از آنها خود حاج ملا آقا جان بود، او را ندیده بودند. اما طوری

نبود که کسی او را نبیند، زیرا آن سید نزدیک در
دو لده^۱ اطاق ایستاده بود.

آن سیدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد
سهله آمده بود، گریه می کرد، به او گفتم: «تو هم
آن سید را دیدی؟»

گفت: «دیدم، ولی فکر می کنم که آن آقا امام
زمان علیه السّلام بود.»

حاج ملاّ آقا جان گفت: «خوب فکر می کنی، زیرا
امام زمان علیه السّلام به من وعده داده بودند که
این ساعت به دیدن ما بیایند.»

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

*- حضرت یونس.

**- در این قضیه شواهدی است بر آنکه در

مرحوم حاج ملاّ آقا جان جنبه

ایراد و نزاع وجود داشته است و مقام ولایت

باطنیّه را قبول نکرده و لذا حضرت در منزل او

نزول فرموده اند.

۱ لنگه در. (محقق)

پرواز روح، صفحه ۱۰۴:

در اینجا حاج ملا آقا جان و آن سیدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله آمده بود، یقین داشتند که او امام زمان علیه السّلام است؛ بقیه یا آن آقا را ندیده بودند، و یا قضیه شیخ و حاج ملا آقا جان آنها را به خود مشغول کرده بود و درست توجه نکرده بودند.

از طرفی، آن قدر حاج ملا آقا جان ناراحت بود که نمی شد با او صحبت کرد. آن جلسه به هم خورد، چند نفری که تازه به حاج ملا آقا جان رسیده بودند، از ایشان بدشان آمد و از اخلاق او خوششان نیامد؛ ولی ما که از اخلاق او اطلاع داشتیم، و می دانستیم مظهر خلق حسن است، و حتماً این عملش فلسفه‌ای دارد! صبر کردیم تا ببینیم خودش چه می گوید.

وقتی به نجف برگشتیم، در اطاق مسافرخانه نشسته بود. آهی کشید و گفت: «دیدید چه ضرری کردم! به من گفته بودند عصبانی نشوم.» گفتیم: چرا عصبانی شدید که هم مورد اعتراض دوستان واقع شوید، و هم از زیارت مولایتان صاحب الأمر علیه السّلام محروم شوید؟

فرمود: «چیزی اتفاق افتاد که یدرک و لا یوصف است (یعنی درک* می شود، ولی وصف نمی شود) و چگونه می توانم وصف انتظار خود

را در آن ساعت بکنم، و چگونه می توانم بگویم که وقتی این شیخ وارد اطاق شد چه ظلمتی اطاق را گرفت، و اینکه آقا وارد اطاق نشدند مانعش وجود این شیخ بود،**من اگرچه آقا را ندیدم و فلسفه اش را هم می دانم چرا ندیدم، ولی می فهمیدم که وجود او مانع از آمدن آقا است و لذا اصرار داشتم که او برود تا حضرت بیایند، بعد معلوم شد که آمده اند و ما مشغول دعوا و نزاع با او بوده ایم.»

گفتم: «فلسفه اینکه شما آقا را ندیدید با اینکه انتظار داشتید و می دانستید می آیند چه بود؟» فرمود: «اگر من آقا را دم در می دیدم و این شیخ مانع از ورود آقا می بود بیشتر او را اذیت می کردم و اذیت او بیشتر از این، و بلکه همین مقدار هم مصلحت نبود.»

سپس اضافه کرد و گفت: «فکر نکنید که آن شیخ را نباید اذیت کرد، بلکه او را باید کشت،*** ولی شماها ناراحت می‌شدید چون فلسفه‌اش را نمی‌دانستید، از این جهت مصلحت نبود...»

آن آقا سیدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفته بود اگرچه نتوانست تظاهر کند و حرکت نماید، ولی ارتباط روحی را برقرار کرده بود و در همان موقع آقا را شناخت و حوائج خود را گرفت. اگر آقا به داخل اطاق هم می‌آمدند، همین بود، باز هم تو او را نمی‌شناختی. فرقی فقط این بود که چشم من به جمالش در آن موقع روشن نشد، این هم برای من تنبیهی بود. می‌خواستند مرا آزمایش کنند، مرا متوجه کنند که تا چه حد مطیعم؛ به من گفته بودند عصبانی نشوی، ولی فکر نمی‌کردم برای رفع مانع هم نباید عصبانی شد و بلکه به کلی غافل شدم. باید انسان آن‌چنان در راه اطاعت خدا خود را بسازد که خودکار اخلاقیاتش تنظیم شود، اعمالش طبق دستور اسلام خود به خود مرتب گردد و مسلمان واقعی شود.»

خلاصه ما در آن روز نفهمیدیم که شیخ هندی چرا این‌طور تاریکی وارد اطاق کرده بود، ولی چون سال بعد من به نجف برای تحصیل مشرف شده بودم، و آن شیخ را می‌دیدم و کم‌کم با او

آشنایی پیدا کردم، خودش به من گفت که: «من قبلاً سنی و هابی بودم، و خود را به عنوان شیعه در بین طلاب جا زده بودم و جاسوسی می کردم، ولی حالا به حقایق مذهب تشیع آگاه شده‌ام و از آن اعمال و عقاید توبه کرده‌ام.» اما پس از چند ماه باز هم معلوم شد که دست از عقاید و کارهایش برنداشته، تا او را از نجف و عراق بیرون کردند و آنچه به من گفته بود، یکی برای این بود که مرا بفریبید و دیگر چون عده‌ای از عقاید او اطلاع پیدا کرده بودند، می‌خواست خود را تائب معرفی کند.

اشکالات وارد بر حاج ملا آقا جان در قضیه

عصبات با طلبه هندی

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیه:

*- ادراک.

**- مانع از داخل شدن آن حضرت، حالت

عصبات و نزاع آن مرحوم بود، نه وجود شیخ؛

زیرا همان‌طور که از سابق خبر داده‌اند مانع را

عصبات ایشان شمرده‌اند نه آمدن شیخ. و

وجود شیخ ظلمانی منع از تشریف فرمایی آن

حضرت نمی‌کند. نور

وجودی آن حضرت به قدری است که این گونه تاریکی‌ها نمی‌تواند جلوگیری شود.

***- ایشان که می‌گفتند باید انسان ظواهر شرع مقدّس را رعایت کند، چرا خودشان به دام این کردار افتاده‌اند؟ به کدام دستور شرعی می‌توان به خاطر سیاهی باطن شیخ، او را منع و زجر نمود و یا احیاناً او را کشت؟! آیا سیره و منهج رسول الله و سایر معصومان چنین بوده است؟

اینکه از اوّل سلوک، علمای راستین سفارش به مواظبت احکام شرعی را می‌نمایند،^۱ برای جلوگیری از این گونه خطاهاست که اوّلاً: موجب محرومیت نفس خود سالک از چنین فیوضات است، و ثانیاً: موجب سدّ راه آن شیخ می‌شود که اگر احیاناً احتمال هدایتی در او باشد، این قبیل رفتارها او را منزجر و متنفر می‌کند. و ثالثاً: موجب اعراض جمعی از همراهان و اهل حال می‌شود که چون وجداناً این گونه اعمال را معروف نمی‌دانند، بلکه منکر می‌شمارند، رد می‌کنند.

این اشتباهات و نظایر آن و اهمّ از آن، همه در

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون سفارش اکید اولیای الهی بر رعایت ظواهر شریعت رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۰۸؛ مهر تابان، ص ۱۲۳؛ لب اللباب، ص ۵۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۵۵ الی ۴۹۲. (محقق)

اثر نداشتن استاد و دلیل است. و کسانی که بدون استاد حرکت می‌کنند، علاوه بر وقوع در این مهالک، تازه خودشان را مُصیب هم می‌دانند.

در این موضوع شاطبی در کتاب الموافقات فی أصول الأحكام که کتاب استواری است، مطالبی سودمند دارد، و خوب طرز عمل به مکاشفات را نشان می‌دهد که در چه نوع از مکاشفات انسان می‌تواند عمل کند و در چه نوع نمی‌تواند عمل کند. و این مطالب را در ج ۲، از ص ۱۹۲ تا ص ۲۰۱، ضمن فصل آخر، مسألة دهم و مسألة یازدهم تا آخر مسألة آورده است. گرچه بعضی از کلمات او فی الجملة محلّ تأمل است.

اخبار حاج ملاّ آقاجان از فوت خویش به

مؤلف پرواز روح

پرواز روح، صفحه ۱۰۹:

[حاج ملاّ آقاجان] تبسمی نمود و گفت:

«نه، من امروز عصر از دنیا می‌روم و محلّ دفن من کربلا خواهد بود.»

... یکسره به حرم مطهرّ حضرت سیدالشهدا علیه السّلام رفتم و آنقدر گریه کردم و طول عمر او را خواستم، که یک وقت دیدم صدای اذان ظهر بلند شده و قلبم مطمئن است که حاجتم برآورده گردیده است.

به مسافرخانه برگشتم. حاج ملاّ آقاجان در گوشهٔ اطاق با حال حزن نشسته بود. پس از جواب سلام به من گفت: «ای سید، کار خودت را کردی! یک سال دیگر باید در این محبس پر درد و الم دنیا با این اعمال شاقّه دور از موالیانم به خاطر تو بمانم؛ چرا این کار را کردی؟! بعد هم در زنجان دفن شوم، نه کربلا.»

... وقتی به قم رسیدیم، دیدیم شایع شده که حاج ملاّ آقاجان در کربلا فوت شده؛ و حتی از طرف بعضی از اعلام هم برایش فاتحه گرفته بودند!

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

این فاتحه گرفتن مسلماً در اثر اعلام خود ایشان

قبل از رفتن بوده است، چون از موضوع دعای جناب

مؤلف محترم مطلع نبوده‌اند، لذا به عنوان قضاء حتمی

رحلت خود را اعلام کرده‌اند و بعد از دعا، تبیینِ عدمِ

وقوعه و عدمِ القضاء الحتمی.

پرواز روح، صفحه ۱۱۹:

[حاج ملا آقا جان:] «تو را به تقوا وصیت می‌کنم

... بکوش تا فقیه در دین باشی.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

اگر عملاً آن مرحوم خود را استاد

نمی‌دانست، این وصیت‌ها چه معنایی دارد؟!

پرواز روح، صفحه ۱۲۰:

[حاج ملا آقا جان:] «به معلّمین و اساتید و علما،

بالأخص مراجع تقلید، احترام بگذار؛ زیرا علیّ

بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

”من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً“؛ کسی که

یک جمله از علم را به من تعلیم دهد، مرا بنده

خود کرده است.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

روایتی را بدین عبارت نیافته‌ام.^۱

توصیه‌های غلط حاج ملا آقا جان به مؤلف

پرواز روح

پرواز روح، صفحه ۱۲۱:

[حاج ملا آقا جان:] «به دراویش و متصوّفه

اعتماد نکن، و حتی از علما و مراجعی که با آنها

هم مذاق هستند، پرهیز، و فراموش نکن که امام

عسکری علیه السلام فرمود:

«علمائهم شرار خلق الله على وجه الأرض،

لأنهم يميلون إلى الفلسفة والتصوّف.»*

فلسفه قدیم آفت دین و دنیای توست. اگر

خواستی اطلاعاتی از فلسفه داشته باشی، بیشتر

از فلسفه جدید استفاده کن.»**

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

*- در این روایت شواهدی است دالّ بر آنکه

مراد از علما، همان دنیا پرستانی هستند که

^۱ جامع السّعادات، ج ۳، ص ۱۱۲ به همین لفظ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است؛ ولیکن در عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۹۲ به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم: «من تعلّم منه حرفاً، صرت له عبداً» وارد است. (محقّق)

تصوّف و میل به باطن را وسیلهٔ وصول به دنیا
قرار داده و در قبال اهل بیت مکتبی به وجود
آورده‌اند؛ نه هر عالمی که در صدد تزکیه و
تهذیب است. البتّه این مقداری از روایت است
و تمامی آن را در کتاب *حديقة الشيعة* آورده
است.^۱ (*سفينة البحار*، مادهٔ صوف، طبع سنگی،
ج ۲، ص ۵۷؛ و از طبع حروفی، ج ۵، ص ۱۹۸)
** - این چه توصیهٔ غلطی است؟ قرآن که بر

اساس منطق عقل پی‌ریزی شده است، چگونه ما
را از علم حکمت و معقول باز می‌دارد؟ فلسفهٔ
جدید، فلسفهٔ مارکس و انگلس و دکارت و
امثالهم می‌باشد، آیا ما از خواندن منظومهٔ
سبزواری و *أسفار صدر المتألهين* و *قبسات* و
الأفق المبين میرداماد و شفای بوعلی که مفاخر
جهان علم

^۱ *حديقة الشيعة*، ص ۷۸۵.

هستند، دست برداریم؛ و به نوشتجات غربی‌ها که هنوز هم طفل ابجدخوان فلسفه محسوب نمی‌شوند، روی آوریم؟^۱

ما باید مطمئن باشیم که قرآن کریم و سنت رسول الله و احادیث توحیدی ائمه معصومین در اثر خواندن حکمت ضرری نمی‌بیند، بلکه حقایقش روشن‌تر و شکوفاتر می‌گردد. خواندن حکمت و فلسفه مکتب امامان را دور نمی‌سازد بلکه استوارتر و متقن‌تر و اساسی‌تر جلوه می‌دهد.

دلیل مخالفت با فلسفه و علوم عقلیه، جهل و

نادانی است

آری! حقیقت مطلب این است که مخالفان با فلسفه هیچ‌کدام خودشان فلسفه نخوانده‌اند و با علوم عقلیه که پشتوانه قرآن و احادیث اصولی است سر و کار نداشته‌اند؛ و بر اساس: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^۲ با علم حکمت کینه‌توزی نموده‌اند. و چون علوم عقلیه

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عظمت حکمای اسلام و تهی‌دستی فلسفه غرب و فلاسفه غربی رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷ الی ۲۳۴؛ قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۳۹ الی ۴۶. (محقق)
^۲ نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۱۷۸.

و مطالب برهانیّه مشت آنها را باز می‌کند، و از جمود و رکود فکری دور می‌کند، و موارد مغالطه آمیز و خطابی آنان را مشخص می‌سازد، و با عقاید کودکان آنان ستیز می‌کند، لذا پیوسته در زیر علم مخالفت سینه می‌زنند.^۱

۱ در توضیح و استمرار تعلیقه مرحوم علامه والد - قدس سره - عرض می‌کنیم:

حاج ملا آقا جان، مؤلف کتاب را از ارتباط با دراویش و متصوفه منع می‌نماید و حتی از مرآوده با علما و مراجعی که با آنها هم‌مذاق هستند باز می‌دارد و با تمسک به روایت منقوله از امام عسگری علیه السلام که در مذمت علما و دانشمندانی است که به تصوف و فلسفه روی می‌آورند، در مقام بطلان و بیهودگی علوم الهی و حکمت برآمده است؛ و در مقابل اطلاع بر فلسفه جدید را - در صورت تمایل - مجاز می‌شمارد و فلسفه قدیم را رهن دین و دنیا می‌شمرد!

واقعاً این بنده سخت در شگفتم که چگونه یک فرد بی‌اطلاع از مبانی و مسائل فلسفه و حکمت الهی در عین حال متظاهر به قدس و اعراض از دنیا و تمسک به ولاء اهل بیت علیهم السلام و در مقام ارشاد و دستگیری افراد به خود اجازه ورود در مسائل فنی و تخصصی و علمی را می‌دهد و این چنین بی‌محابا در مقام انکار ضروریات برمی‌آید، گویا از مقام لوح و قلم بر او افاضه و اشراق شده است!

عجبا! چگونه است که فلسفه جدید را در حد اطلاع برای مؤلف مجاز می‌شمرد، ولی مراجع و علمایی را که به این فلسفه و مبانی آن پایبند هستند، اهل باطل می‌داند؟!

باید از ایشان که خود را کارشناس و صاحب‌نظر در مسائل تخصصی می‌داند سؤال نمود: کدام قاعده و قانون در عرفان نظری و فلسفه الهی وجود دارد که به جهت آن روایت امام معصوم علیه السلام را حمل بر آن نموده‌اید؟! و آیا اعتقاد داشتن به نتایج منطقیّه در مباحث عقلی جرم محسوب می‌شود؟! و مگر در فرهنگ و مکتب شیعه از زمان ظهور اسلام در طیّ ازمه و روزگاران ائمه معصومین علیهم السلام باب بحث و استدلال و احتجاج پیوسته مفتوح نبوده است؟! و همین سیره و روش مائز بین مکتب اهل بیت

اشتباه حاج ملاّ آقاجان در تأیید فلسفه جدید

در مقابل فلسفه اصیل اسلامی (ت)

و مکتب مخالفین از خلفاء و بنی امیه و بنی عباس به شمار نمی رود؟! آخر چگونه می توان با روایات و احادیث فقهی و اخلاقی به اشکالات و ابهامات و شبهات در جهان آفرینش پاسخ داد؟! و آیات توحیدیّه کتاب الهی و آثار وارده از ائمه معصومین را چگونه می توان فهم نمود؟

عجبا! اگر اعتقاد به مبانی فلسفه جدید مبتنی بر تعقل و فهم و شعور است، پس چه فرقی بین فلسفه جدید و قدیم آن می کند؟ و اگر بر اساس ظنّ و تقلید کورکورانه و عدم تدبّر است باز چه تفاوتی بین آن دو می باشد؟ واقعاً که انسان از این رهنمودها در حیرت و شگفتی قرار می گیرد!

و اما روایت امام عسگری علیه السّلام بر فرض صحّت انتساب، مربوط به فرقه های خاصی است که با روی آوردن به این مسائل، خود و دیگران را از توجّه به مکتب و مدرسه اهل بیت دور می نمایند و برای توجیه امور فاسده و پرداختن به لابیگری و کنار گذاشتن تعهدات و تکالیف مذهبی و رها شدن از احکام دست و پاگیر عیش و عشرت، به این مسائل روی آورده اند؛ مانند فرقه منحرفه اسماعیلیّه که توجّه به باطن را بدون پرداختن به احکام، کافی و وافی می شمردند و همچنین دراویش و صوفیانی که با شعار محبت و عشق به علی، خود را از هر قید و بندی آزاد نموده، به هر عمل فاسد و مفسدی دست می آیند! در غیر این صورت کجا ائمه می توانند مردم را از تعقل و تدبّر منع نمایند و آنها را دعوت به دین و شریعتی نمایند که حجّیت و اتقان آن شریعت به همان ادله و براهین عقلیه اثبات گردیده است؟! (معلق)

مکاشفه میرزا ابوالقاسم عطار پس از فوت

حاج ملا آقاجان

پرواز روح، صفحه ۱۲۲:

[حاج میرزا ابوالقاسم عطار:] «... ناگهان وضعی
پیش آمد که درست نمی‌شود وصف کرد،
می‌دیدم مثل آنکه اعمال ائمه هدی علیهم السلام
و اعمال حاج ملا آقاجان یکی شد و هیچ فرقی
بین اعمال آنها نبود. در تفسیر

این جمله باید گفت که: خود آن مرحوم در زمان

حیاتش در توضیح صراط مستقیم می فرمود:

”هر چه اعمال و گفتار و اخلاقیات بیشتر با

اعمال و گفتار و رفتار پیشوایان دین تطبیق کند،

نزدیک تر به صراط مستقیم هستی، و زمانی که

اعمال و رفتارت صد در صد مورد تصدیق دین

و پیشوایان اسلام قرار گرفت و حتی در

کوچک ترین عمل از نظر کیفیت با اعمال آنها

مخالفت نداشت، مسلمان واقعی هستی.“^۱

۱ در اینجا مؤلف محترم مکاشفه ای را از یکی از ارادتمندان حاج ملا آقاخان نقل می کند که در این مکاشفه اعمال و کردار حاج ملا آقاخان با اعمال و افعال ائمه علیهم السّلام وحدت پیدا نموده است.

باید در توضیح این مکاشفه عرض نمود: ائمه معصومین علیهم السّلام در عالی ترین و راقی ترین مرتبه از مراتب کمال و تجرّد و تقرّب قرار دارند که از آن به بقاء بالله در بالاترین و جامع ترین مرتبه خود پس از فناء ذاتی به طور اتمّ و اکمل، تعبیر می شود، و هر شخص در هر مرتبه و مقامی که هست در همان مرتبه با امام علیه السّلام انس و الفت حاصل می نماید.

از باب مثال می توانیم به شهدای کربلا اشاره نماییم. قطعاً در میان شهدای کربلا افرادی بودند که از حیث مرتبه و مقام بر سایرین برتری و تفوّق داشتند. حال صرف نظر از امام علیه السّلام، مثلاً مقام و مرتبه پرچمدار عرصه کربلا حضرت ابوالفضل العباس و یا حضرت علی اکبر سلام الله علیهما بر سایرین تفوّق داشت، و یا مقام و مرتبه جناب حبیب بن مظاهر اسدی و یا عابس بن اُبی شیب شاکری بر بسیاری از شهدای دیگر برتری داشته است، در عین اینکه همه آن بزرگواران در رکاب مولایشان حضرت سیدالشهداء علیه السّلام با آن حضرت وحدت و اتّحاد داشته اند. و همین طور اصحاب ائمه علیهم السّلام در عین التزام به متابعت و اطاعت از امام زمان خویش با یکدیگر متفاوت بوده اند، که در این مسأله شکّی وجود ندارد.

حال متوجّه می شویم که در این مکاشفه مرحوم حاج ملا آقاخان به واسطه محبّت و ارادت و توسّل به خاندان عصمت مورد رحمت و مغفرت و عنایت

مکاشفه میرزا ابوالقاسم عطار دلیل بر صحت

طریق حاج ملا آقا جان نمی باشد (ت)

مگر کوری نمی بینی که ملائکه شب بالا

می روند و ملائکه صبح پایین می آیند؟!!

پرواز روح، صفحه ۱۲۴:

[یکی از وعظ گفت:] «شب جمعهای که من و

او در حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام

بیتوته کرده بودیم، من منتظر اذان صبح بودم و

ساعت دقیقی هم

آنان قرار گرفته است، ولی این مطلب دلالت بر صحت راه و اتقان مبانی و سلامت اعتقادات ایشان به هیچ وجه نمی کند، چنانچه نظیر این مسأله حتی برای افراد خاطی پس از شفاعت و عنایت ائمه علیهم السلام نیز نقل شده است. (معلق)

نداشتیم، از حاج ملا آقا جان سؤال کردم: صبح شده یا نه؟

اشاره‌ای کرد و گفت: «بین ملائکه صبح پایین می‌آیند و ملائکه شب بالا می‌روند!»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه:

این مطلب از چند طریق دیگر برای حقیر بدین طریق نقل شده است که: آن مرحوم در جواب گفت: «مگر کوری؟ نمی‌بینی که ملائکه شب بالا می‌روند و ملائکه صبح پایین می‌آیند؟!»

اعتراف مؤلف پرواز روح بر واقعی نبودن بسیاری از وقایع مطرح شده در کتاب!

پرواز روح، صفحه ۱۲۴:

در پایان، باز از خوانندگان محترم می‌خواهم که فکر نکنند آنچه در این کتاب می‌خوانند جریانات صد در صد واقعی و حقیقی می‌باشد، بلکه آنچه پس از هیجده سال به نام مرحوم حاج ملا آقا جان در نظرم بود و می‌توانستم بنویسم و هضمش برای خوانندگان محترم آسان بوده، نوشته‌ام و امیدوارم هدفم را از نوشتن این کتاب عملی کرده باشم و دوستان و آشنایان، طلب رحمت و مغفرت برای این استاد بزرگواریم بکنند و از خدا توفیقات بیشتری برای خود و ما بنمایند

که در این راه و صراط مستقیم قدم برداریم...^۱.

دستور دادن به حاج میرزا تقی زرگری دلیل

پذیرش مرید و مرادی است

پرواز روح، صفحه ۱۳۰:

[به مرحوم حجة الإسلام حاج میرزا تقی
زرگری] گفتم:

^۱ در این صفحه مؤلف خود اقرار می‌نماید که مطالب کتاب ممکن است با واقع فاصله داشته باشد و در نقل این مسائل خطا و اشتباهی صورت گرفته باشد! این بنده نتوانستم منظور و مفهوم این جملات را به درستی دریابم، زیرا اگر نویسنده‌ای این چنین در مقام ارشاد و ارائه مسیر قویم و صراط مستقیم به رهروان مراتب کمال و قرب دست به تألیف کتاب و نوشتاری می‌زند قطعاً باید به مطالب و مسائلی که طرح می‌نماید ایمان و اعتقاد و یقین داشته باشد و از روی حدس و گمان و ظنّ و تخمین - خدای ناکرده - مطلبی را ذکر نکند که موجب گمراهی و ضلالت خواننده گردد، و اگر به مسأله‌ای اطمینان و وثوق تامّ نداشته باشد باید از درج آن صرف نظر نماید. خلاصه اصرار اکید و بلیغ ایشان در صحّت مبانی و اعتقادات و مراتب کمالیه استاد خویش مرحوم حاج ملاّ آقاجان با این عبارات متناسب نمی‌نماید.
(معلق)

[حاج ملاّ آقاجان] به شما هم دستوراتی برای تزکیه روح و طیّ مقامات عالیّه انسانی داده بود یا خیر؟

گفت: بلی...

مرحوم علامّه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیّه:

آیا دستور دادن، به معنای استاد بودن نیست؟ و در صورتی که هر ذکر و وردی که از غیر معصومان رسیده است جایز نباشد، پس چگونه ایشان بدین طریق دستور می‌داده‌اند؟

حکایت جوانی که پس از قرائت قرآن به

دستور استادش، جان داد

پرواز روح، صفحه ۱۳۶:

و نیز در آن دفترچه نوشته شده بود:

بسمه تعالی

یکی از شاگردان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود، روزی مرحوم قاضی می‌بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می‌شود. از ایشان می‌پرسد که: «چه کار می‌کنی که این طور شدی؟»

جواب می‌دهد که: «هر شب غیر از مقرّرات عادی، یک قرآن ختم می‌کنم و تقریباً خواب ندارم.»

ایشان می‌فرماید: «از امشب فکر کن که من در
مقابلت نشسته‌ام و بخوان.»

آن فرد آمد و گفت: «بیشتر از یک جزء نتوانستم
بخوانم.»

بعد از چند روز دستور می‌دهد که: «خیال کن به
امام زمان علیه السّلام می‌خوانی و یا پیغمبر و یا
علی علیهم السّلام.»

فردا آمد و گفت: «هرچه کردم نتوانستم بیشتر از
یک حزب بخوانم.»

بعد از چند روز فرمود: «خیال کن به خدا
می‌خوانی.»

می‌گویند: «آن جوان از اوّل قرآن شروع نموده
بود و در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ مانده بود، و
صبح همان شب از دنیا رفت.»

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه
الزّكّيه:

این داستان، بین مرحوم قاضی و یکی از
شاگردان ایشان واقع نشده است؛ بلکه

مرحوم قاضی - رضوان اللہ علیہ - این داستان را که بین شیخی و یکی از شاگردانش واقع شده است حکایت می‌نموده‌اند، و نسبت به عملکرد آن شیخ و استاد اشکال و ایراد داشته‌اند که او نتوانسته است این شاگرد را درست و به تدریج حرکت دهد، و لذا او را دچار مرگ نموده است.

مرحوم قاضی این داستان را شاهی برای حرکت تدریجی سالک می‌آورده‌اند که این‌طور سیر و حرکت او را به کمال می‌رساند، و اما حرکات دفعیّه و سیرهای ضربه‌زننده و کوبنده، استعداد سالک را تباه و او را دچار مرض و یا جنون و یا ترک منزل و مأوا و رفتن به بیابان‌ها می‌کند، و یا او را می‌کُشد و در اثر تجلیات انوار قاهره الهیه که ناگهان بر سالک طلوع کند، چون هنوز استعداد و زمینه آن آماده نگشته است، سالک تحمل نمی‌آورد و قالب تهی می‌کند.

و لذا می‌فرموده‌اند:

خود آن شیخ از عمل خود پشیمان شد و پس از دفن آن جوان عبا را به سر کشید و اندوهگین به منزل رفت. با آنکه در وقت دفن، خودش صورت جوان را از کفن باز کرد و به روی خاک گذارد، و آن جوان تبسمی به شیخ نموده و گفته

بود که: «أنا حيٌّ عند حيٍّ، لم يُحاسبني بشيءٍ»؛
مع هذا چون جوان به شیخ گفته بود: «قلبم در
تحت فشار شدیدی قرار گرفته است و گویی له
و مالیده شده است»، و بر این اساس شیخ خود
را مقصّر می دانست، و از شدت اندوه خود او نیز
بعد از یکی دو روز از دنیا رفت.^۱

دستور دادن حاج ملا آقا جان به همسر حاج

میرزا تقی زرگری

پرواز روح، صفحه ۱۳۸:

همسر آقای حاج میرزا تقی زرگری - رحمه
الله - گفت: آن مرحوم [حاج ملا آقا جان] به من
دستوری داد و به تجربه ثابت شده که صحت
دارد. ایشان فرمود: هر وقت خواستی یکی از
ائمّة اطهار علیهم السّلام و یا رسول اکرم

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۵۲۳؛
الفتوحات المکیّة، ج ۱، ص ۴۲۵.

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ رَا در عالم رؤيا زيارت كنى،
اين نوشته را زير سرت بگذار، آن ولى خدا را كه
نيت كرده‌اى در خواب خواهى ديد...

مرحوم علامه طهرانى، قدس الله نفسه

الزكّيه:

آيا اينها خودش دستور نيست؟ از كدام يك

از معصومين عليهم السلام روايت شده است؟

حاج ملا آقاجان گاهى كارهاى خلاف هم

انجام مى داد

پرواز روح، صفحه ۱۴۹:

در همان سفرى كه پس از چهارده سال بعد از
فوت معظم له به زنجان رفته بودم و به مناسبتى
به منزل اوّل عالم زنجان وارد شدم، به آن عالم
بزرگ گفتم: «من چهارده سال قبل، زياد به
زنجان آمده بودم.»

فرمود: «در چه ارتباطى به زنجان مى آوريد؟»

گفتم: «با مرحوم حاج ملا آقاجان رفيق بودم و
به خاطر او مى آمدم.»

فرمود: «او گاهى كارهاى خلافى هم انجام
مى داد.»

گفتم: «مثلاً چه مى كرد؟»

فرمود: «من شنیده‌ام او گاهى روى منبر مى گفت:
”آى فلانى! تو كه جنب هستى، يا مادرت را عاق

کرده‌ای، چرا در مجلس ما نشسته‌ای؟» و او را
مفتضح می‌کرد؛ این حرام است.»

و من هرچه خواستم از ایشان دفاع کنم و ثابت
نمایم که این موضوع صحیح نیست، معظمّ له
قبول نکردند.

همان روز عصر به سر قبر ایشان رفتم، دیدم مرقد
پاکش در میان قبرستان عمومی زنجان بدون هیچ
امتیازی واقع شده، با خود تصمیم گرفتم که
مقبره‌ای برایش بسازم.

شب در عالم رؤیا حاج ملاّ آقا جان را دیدم، اوّل
از ایشان سؤال کردم که: «در کجای بهشت
سکونت دارید؟»

فرمود: «دربان حضرت سیّدالشهدا هستم.»

گفتم: «آقای... (منظورم عالم بزرگ زنجان بود)
درباره شما مطالبی را می‌گفت که مرا متأثر کرد و
من نتوانستم ایشان را رد کنم.»

فرمود: «هرچه بود، ما را به محبت شما
بخشیدند.» (که منظورش محبت اهل بیت
عصمت و طهارت علیهم السّلام بود.)

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزّکیّه:

این نحوه اعمال بر فرض وقوع، صحیح
نیست. بلکه غلط محض است.

زیرا اولاً: با حال جنابت آمدن در مجلس

روضه و پای منبر حرام نیست؛ و با وجود عدم منع

شرعی به چه مجوز انسان می تواند اعلان منع آن را

بنماید؟

ثانیاً: در بین جمعیت از احوال شخصی بیان

کردن و او را منکوب و منفعل و شرمنده نمودن غلط

است و حرام است؛ زیرا یا او باید برخیزد و از

مجلس بیرون برود که این عین هتک مؤمن و ایذاء

اوست، و یا باید در مجلس بماند و بنشیند و

همین طور سر در گریبان فرو برده و خجلت زده و

شرمسار بماند؛ و این هم حرام و غلط است.

و ثالثاً: گفتار اینکه: «چرا در مجلس ما

آمدی؟» صراحت در تقدیس و تنزیه این مجلس

دارد، و در آن رایحه انانیت و استکبار است.

و رابعاً: هیچ گاه نظیر این گونه کارها در

مجالس رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام
و اولیای خدا دیده نشده است؛ آیا مجلس ما از
مجلس آنان پاک تر و مقدس تر است و یا خود ما از
آنان پاک تر و مقدس تریم؟

و به طور کلی این گونه اخبارها و اعلان و
اعلام از بواطن، در شرع مطهر وارد نشده است.
و در بین اولیای راستین و اهل سلوکی که بر
اساسی متین و استوار گام برمی دارند، ممنوع و از
محدورات و محرّمات سلوکیّه شمرده می شود؛
و پیوسته اساتید بزرگوار و مشایخ کبار شاگردان
را از این گونه اخبارها چه نیک و چه زشت منع
می کنند.

چه علاوه بر مفاسد اجتماعیّه و تزییع حقوق
غیر، موجب تاریکی و قساوت نفس سالک
می گردد و او را از مرتبه و مقامش پایین می آورد.

و از اینجا و نظایر این امور، سرّ لزوم استاد در امور اخلاقیّه و سلوک راه باطن به خوبی ملموس و مشهود می گردد.^۱

انگیزه دستگیری مؤلف پرواز روح از شیفتگان

۱^۱ در توضیح و استمرار تعلیقه مرحوم علامه والد - قدّس سرّه - عرض می کنیم:

نکته‌ای که در این مطلب بسیار حائز اهمیّت است، نسیان صفت ستّاریّت و غفّاریّت و رحمانیّت پروردگار است. خداوند متعال به واسطه این اوصاف و نعوت پیوسته با بندگان به عطوفت و رحمانیّت عمل می نماید مگر در جایی که دیگر کار از کار بگذرد و راهی جز تنبیه و عقوبت باقی نمانده باشد. بنده نیز باید خود را متّصف به صفات الهی کند تا خداوند نیز با او به همان گونه رفتار نماید.

اگر خود مرحوم حاج ملاّ آقا جان به جای آن فردی که از بالای منبر او را مورد خطاب و عتاب و بی آبرویی قرار می داد، می بود از چنین رفتاری درباره خود خشنود می گشت؟ و گوینده را بر این کردار تحسین می نمود؟ آری، کلام آن مرد بزرگ که فرموده بود: «این رفتار خلاف شرع و حرام بوده است»، بسیار متین و متقن و به جا بوده است.

در احادیث قدسی و غیره به طور وفور تأکید بر کتمان و اخفای سرّ و حفظ آبروی فرد گرچه شخص کافر و منحرف و خطا کاری بوده باشد، یافت می شود و حتّی در برخی از موارد خداوند شخص بزرگی را مورد عتاب قرار داده است و او را بر افشای گناه یکی از بندگان گنهکار خویش سرزنش نموده است.^۱

و از اینجا ما درمی یابیم که تبدل حالات و کشف پاره‌ای از مخفیّات و اِعمال اراده و خواست‌ها در بعضی از اشخاص، دلیل بر اسوه قرار دادن آنها نیست و باید استاد و الگو فردی باشد که بتواند اخلاق الهی را در وجود خویش ملکه گردانیده و آنها را به شاگرد منتقل نماید و در غیر این صورت هم او و هم شاگرد راه به خطا و انحراف خواهند رساند.^۲ (معلّق)

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم کتمان سرّ رجوع شود به لب اللباب، ص ۱۳۱؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۶۳؛ روح مجرد، ص ۶۶۲ و ۵۸۵؛ آیین رستگاری، جلسه سوّم. (محقّق)

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به صفحه ۹۵.

پرواز روح، صفحه ۱۵۱:

جمعی که با خواندن این کتاب (پرواز روح، چاپ اول) روحشان پرواز می‌کرد؛ ولی سرگردان بودند، مقصد را نمی‌دانستند، محبوب را نمی‌شناختند، دل سوخته‌ای داشتند، آه از نهادشان برآمده بود، و بدون آواز فریاد می‌زدند، از من خواستند که با آنها رفاقت کنم، هدف و محبوب را مشخص نمایم،

ولی «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.» من کیستم، من چیستم که بتوانم این درخواست را پاسخ بگویم؟ و استنکاف می کردم.

اما در یکی از شب‌های اوایل فروردین ۱۳۶۰ بود که جمعی از همین افراد ولی با دل سوخته‌تری، با سوز و گداز بیشتری که آنی اشک از چشمشان خشک نمی‌شد و اصرار را از حد گذرانده بودند، و هرچه می‌گفتم من هم اگر فرد خوبی باشم، مثل شما طالب حقیقتم، حرف به گوششان فرو نمی‌رفت، تا آنکه جداً خسته‌ام کردند.

گفتم: خدایا به من کمک کن تا بتوانم از قرآن و احادیث آنچه اینها می‌خواهند به آنها ارائه دهم و حق رفاقت را بجا آورم.

به قرآن و احادیث طبق دستور خدا و پیشوایان دین مراجعه کردم، دیدم اسلام فقط و فقط محبوب حقیقی را خدا، و راه رسیدن به او را اخلاص، و وسیله موفقیت به همه اینها را دست‌دادن به دست اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام می‌داند؛ و لذا تصمیم گرفتم آنچه خودم می‌فهمم باز هم تا جایی که ممکن است در قالب سرگذشت و نقل حالات دیگران برای هم‌سفران عزیز نقل کنم، و به این وسیله تعهد و مسئولیت خود را در مقابل آن همه حسن ظنّ ادا

لزوم پیروی جاهل از عالم بنا بر فطرت و عقل

و شرع

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

طبق آیات قرآن و احادیث بسیاری که از امامان معصوم رسیده است، لزوم پیروی جاهل از عالم در سه مرحله فطرت و عقل و شرع به ثبوت رسیده است. تا راهنما و دلیل و عالمی در بین نباشد، از کجا محبوب حقیقی که خداست شناخته می شود؟ و از کجا اخلاص و کیفیت آن معلوم می شود؟ و از کجا می تواند انسان به طریق مَشی و منهاج اهل بیت عصمت و طهارت راه پیدا کند؟

۱ چرا مؤلف محترم به آنها نگفتند: خود به قرآن مراجعه کنید و اهل بیت از پس پرده شما را حفظ و تربیت و ارشاد خواهند کرد؟ همین که ارشاد و هدایت آنها را پذیرفتند خود دلیل بر این است که وجداناً و فطرتاً وجود استاد راهنما را در نفس و درون خویش قبول کرده اند و اینکه بگویند: «ما خود به دنبال حقیقت هستیم» و از این گونه تعابیر، مشکلی را حل نخواهد کرد. (معلق)

ادله وارده در باب اجتهاد و تقلید همگی دلالت بر لزوم پیروی جاهل از عالم دارند، نه تنها در احکام، بلکه در اخلاقیات و اعتقادیات. چگونه می‌توانیم بگوییم که در مسائل طهارت و حیض و نفاس و خرید و فروش بدون مراجعه به عالم، عمل غلط است، ولی در لطیف‌ترین و دقیق‌ترین مسائل اخلاقی و منازل سلوکی که از هزاران هزار یکی از آن نرهند و شیطان و نفس اماره به تمام قوا خود را آماده برای تسلط و منکوب کردن نموده‌اند، نیازی به استاد و راهنما نداریم؟ و هل هذا إلا أضحوکه للمغفل؟!

استاد و شیخ است که انسان را به توحید دعوت می‌کند و اوست که می‌تواند مکاشفات صورتی را از مکاشفات عینیّه جدا کند. استاد است که می‌تواند راه خلوص و اخلاص را نشان دهد و به سالک بفهماند که این مشاهده تو از نفس است یا بعد از عبور از نفس؛ و الا تا روز قیامت سالک در خاطرات نفسانیّه خود منغمس می‌ماند و چنین تصوّر می‌کند که به مقام توحید رسیده است. و چون می‌دانیم که تا وقتی که سالک به مرحله فناء و بعد از آن به بقاء بالله

نرسیده است، نمی تواند بین مکاشفات صحیح و فاسد خود فرق گذارد و تشخیص دهد، و آثار نفس او پیوسته بر او طلوع می کنند و به صورت مکاشفه و مشاهده متصور می گردند، و همگی آنها صحیحش با سقیمش مخلوط است، ولی خود سالک همه آنها را صحیح می پندارد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند پندار خودش را تکذیب کند و غلط بشمارد. در اینجا فقط استاد زنده و راهنمای راه رفته است که انسان را دلالت می کند و مواضع صواب را از خطا جدا می کند و سالک را پیوسته در راه صواب سیر می دهد.^۱

در اینجا جناب مؤلف محترم در بیان این حقیقت کوتاه آمده اند، و طبق طریقه و مرام استادشان به لفظ توحید و اخلاص و اهل بیت عصمت و طهارت اکتفا نموده اند. آخر کدام مؤمن سالکی در لزوم توحید و اخلاص و پیروی از اهل بیت

^۱ رجوع شود به صفحه ۳۹.

عصمت شک دارد؟! ولیکن کلام در کیفیت
وصول به این حقیقت است. استاد راه رفته و از هوای
نفس گذشته که به مقام کمال رسیده است می تواند
سیره و سنت و منهاج آن حضرات را بنمایاند و
توحید خالص را بگوید و بفهماند؛ و الا تا نفع صور
هم پای در گِل می ماند.

تقسیم بندی مردم در اتیان عبادات و افعال به

سه قسم

پرواز روح، صفحه ۱۵۲:

به چهار کارگر در یک کارگاه برخوردارم که مرا
متوجه به معنی اخلاص حقیقی می کردند. این
چهار نفر کار می کردند، همه یک نوع کار
داشتند، یک برنامه را انجام می دادند؛ اما هریک
از آنها کیفیت عملشان تفاوت می کرد.

یکی از آنها تنها وقتی کارفرما او را می دید، و
احیاناً تهدیدش می کرد، کار می کرد.

دیگری می گفت: من در مقابل بدهی ام به کارگاه
کار می کنم.

سومی چون مرد مستمندی بود، و اگر هر روز
کار نمی کرد مخارج زندگی اش تأمین نمی شد، به
کار ادامه می داد.

چهارمی تنها به خاطر آنکه با کارفرما سابقه

دوستی و آشنایی داشت، بدون توقّع مزدی کار می‌کرد. او را تنها چیزی که وادار به کار می‌نمود، عشق و محبّت به کارفرما بود...

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزکّیه:

مرجع کارگر سوّمی و دوّمی یک چیز است، و آن عمل است برای جلب منفعت و طمع بهره؛ و لذا در روایات مردم را در عبادت فقط به سه دسته تقسیم کرده‌اند.^۱

سفارش مرحوم آیه الله کوهستانی برای

ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه

پرواز روح، صفحه ۱۷۶:

مرحوم آیه الله کوهستانی زیاد به من توصیه می‌کرد که اگر می‌خواهی به محضر حضرت ولیّ عصر علیه السّلام برسی، از آزار مردم، بالأخص اولیای خدا و مراجع و افرادی که پناهی جز خدا ندارند، به خصوص به وسیله

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۸۴؛ تحف العقول، ص ۲۴۶؛ غرر الحکم، ص ۱۹۸؛ نهج البلاغة (عبدّه)، ج ۴، ص ۱۸۹.

غیبت و تهمت، بپرهیز؛ و در مجالسی که این
گناهان انجام می‌شود، منشین.

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیّه:

الحق سفارش مهمی است؛ رحمة الله عليه رحمةً

واسعةً.

مکاشفه دختر چهارده ساله مشهدی درباره

مرحوم آیه الله کوهستانی

پرواز روح، صفحه ۱۷۷:

روزی یکی از محترمین مشهد که در خیابان
نادری نزدیک میدان شهدا مغازه دارد، نزد من
آمد و گفت: «دختری دارم که در حدود چهارده
سال از سنش می‌گذرد، و همه روزه صبح که از
خواب برمی‌خیزد مطالب عجیبی برای ما
می‌گوید و معتقد است که ارواح به او آنها را خبر
داده‌اند و اتفاقاً اکثرش هم مطابق با واقع است.»
... [آن دختر] در یکی از جلسات به من گفت:

«شما آقای کوهستانی را می‌شناسید؟»

گفتم: «بله، خدمتشان ارادت دارم.»

گفت: «دیشب مرا به خانه ایشان بردند» و شروع
کرد به توضیح خصوصیات جاده و کوچه‌های
قریه کوهستان و کیفیت در ورودی منزل آیه الله

کوهستانی.

و گفت: «... ولی متأسفانه وقتی به در اطاق خواب او رسیدیم دو نفر ملک که محافظ ایشان بودند از ورودمان جلوگیری کردند، و چون ما اصرار کردیم، فقط به من اجازه دادند که از بیرون اطاق او را ببینم، ولی او خواب بود.»

در اینجا خصوصیات قیافه آیه الله کوهستانی را شرح داد که مطابق با واقع بود، و بلکه تمام آنچه از نشانی‌های کوهستان و منزل آیه الله کوهستانی توضیح داده بود، همه صحیح بود و حتی خصوصیات خانه اندرونی معظم له که بعدها من آن را دیدم بدون کم و زیاد، او قبلاً برای من شرح داده بود.

و وقتی من خدمت مرحوم آیه الله کوهستانی رسیدم و جریان این دختر را برای او نقل کردم، تبسمی فرمود و گفت: «بعید نیست، همه ما تحت حفاظت ملائکه طبق امر الهی هستیم.»
مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیه:

*- سوره الطارق (۸۶) آیه ۴: ﴿إِنْ كُلُّ نَفْسٍ

لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾.

بحثی در تفسیر آیه شریفه ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ﴾

پرواز روح، صفحه ۱۷۹:

یک روز در تفسیر آیه ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا﴾
آلِ الْكِتَابِ ﴿﴾ که در سوره فاطر آیه ۳۲ واقع است،
بین من و آیه الله کوهستانی بحثی جزئی اتفاق
افتاد؛ یعنی من این آیه را این طور معنی می‌کردم:
«ما به ارث دادیم کتاب را به کسانی که اختیارشان
کردیم از میان بندگانمان، که بعضی از آن کسانی
که اختیارشان کردیم، ظالم به نفس خودند و
بعضی میانه‌رو هستند و بعضی از آنها پیشی
گرفته‌اند به همه خوبی‌ها و گوی سبقت را از
دیگران ربوده‌اند به اذن خدا، و این فضیلت
بزرگی است؛ اینها هر سه دسته وارد بهشت
می‌شوند.»

مرحوم آیه الله کوهستانی می‌خواست بگوید از
ظاهر آیه* استفاده می‌شود که این سه دسته از
اقسام «عباد» است، ولی من می‌گفتم: طبق دهها
روایت و حدیث که در تفسیر این آیه وارد شده،
این سه دسته از اقسام «مصطفین» است.

ایشان می‌فرمود: «من احادیث را قبول دارم و
حق با شماست، ولی اگر ما باشیم و آیه شریفه،
بہتر است** که طبق آنچه من می‌گویم معنی
شود.»

پس از این بحث که چند دقیقه به طول انجامید دیدم آقای کوهستانی ناراحت شد و گفت: «شما مرا به بحثی وادار کردی که می ترسم حضرت زهراء عليها السلام را ناراحت کرده باشم.» و این جمله را آن چنان با توجه می گفت و اشاره به جهتی می فرمود مثل آنکه حضرت زهراء سلام الله عليها در آنجا نشسته و می شنود.

و سپس از آن حضرت عذرخواهی کرد و رو به همان جهت نمود و گفت: «یا فاطمه، من نمی خواهم بگویم که حتی فرزندان غیر مسلمان تو به بهشت نمی روند؛ همه آنها اهل بهشتند، به خاطر تو، زیرا دامن تو پاک است و جمیع ذریه تو بر آتش جهنم حرامند. من قبول دارم؛ اما می خواستم آیه را به ظاهرش *** معنی کنم.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

*- آیه هیچ گونه ظهوری در این ندارد؛ زیرا

همان طور که ضمیر ﴿فَمِنْهُمْ﴾ می تواند به

﴿عِبَادِنَا﴾ برگردد، می تواند به ﴿الَّذِينَ

أَصْطَفَيْنَا﴾ برگردد و بلکه رجوعش

به ﴿الَّذِينَ﴾ اظهر است. و روایات همگی

طبق آیه آمده‌اند و منافاتی با ظهور ندارند.

***-هیچ بهتر نیست.

***-و قد عرفت أنّ ظاهرها لیس علی ما قال

و ادّعی.

نظر آیه الله کوهستانی درباره فلسفه یونان و

وحدت وجود

پرواز روح، صفحه ۱۸۳:

مرحوم آیه الله کوهستانی در چند سال اواخر

عمر دو سه مرتبه به مشهد برای زیارت علی بن

موسی الرضا علیه السلام می آمد. در یکی از این

سالها در مشهد در جلسه‌ای که جمعی از علما

و رجال علم حضور داشتند، بحثی درباره فلسفه

یونان و وحدت وجود به میان آمد. معظم له

فوق العاده ابراز تنفر از مکتب تصوف و وحدت

وجود و موجود کرد. و به من می فرمود: «در

صحیحۀ بزنطی از علی بن موسی الرضا

علیه السلام نقل شده که فرمود: «از ما نیست

کسی که نزد او نام متصوفه برده شود و او به زبان

و به قلب از آنها ابراز تنفر و بیزاری نکند.» و

سپس دست روی شانه من گذاشت و فرمود:

«امیدوارم تو مدافع مکتب اهل بیت عصمت و

طهارت علیهم السّلام باشی و تا می توانی با این
مکاتیب ضدّ اسلام مبارزه کنی.»

پاسخ مرحوم علامّه به نظر آیه الله کوهستانی

درباره فلسفه و وحدت وجود

مرحوم علامّه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

در سفینه البحار در ماده صوف روایاتی را در
ذمّ تصوّف آورده است. از جمله همین روایت
وارد از بزنی و اسماعیل بن بزیع است.
البته فلسفه نهی شده همان فلسفه ای است که
با قرآن و مکتب اهل بیت مغایرت دارد. و مراد
از تصوّف، گرایش به باطن از نزد خود و از پیش
خود بدون پیروی از منهاج معصومان است. و
برای صدق این دعوی شواهد بسیاری در این
روایات وجود دارد.

و اما فلسفه اسلامیّه و مکتب صدر المتألّهین و
مَنْ تَبِعَهُ در تأسیس براهین قویّه نه تنها مخالف
اسلام و اهل بیت نیست، بلکه مؤیّد و پشتوانه و
مبرهن آن است؛ و خدای ناکرده نباید به خاطر
نام فلسفه که در این روایات آمده به واسطه تشابه

اسمی از رجوع به ادله عقلیه و ادله ساطعه و
حکمت متعالیه مرحوم صدرالمتألهین و میرداماد و
حاجی سبزواری و سایر شاگردان این مکتب دوری
جست که: فی ذلك خسران عظیم.

و نیز نباید از میل به باطن و تهذیب نفس و تزکیه
و اخلاق و رسیدن به مراحل توحید دست برداشت
که: فی ذلك شقاء ابدی.

و اما مع الأسف به واسطه تشابه اسمی و
ندانستن مصداق و منطبق علیه تصوف در این
روایات، مفاخری از اسلام و جهان تشیع مانند
ترجمان مفسرین: شیخ أبو الفتوح رازی، و
صاحب کرامات و تالی تلو معصوم: علی بن
طاووس، و شیخ الفقهاء و المجتهدین شهید ثانی
- قدس الله ارواحهم - را از میل کنندگان به
تصوف به شمار آورده‌اند. (سفینه البحار، طبع
سنگی، ماده صوف، ج ۲، ص ۵۷ و ص ۶۴، و از
طبع حروفی: ج ۵، ص ۱۹۷ تا ص ۲۰۰ و ص
(۲۱۳)

و این مصیبت عظیمی است که بر اسلام وارد
شده و افراد جاهلی به واسطه ندانستن معنی و
موضوع، همه را به یک چوب رانده و بدین

وسيله نيز سدّ باب راه معرفت و توحيد از مردم

می‌شوند.^۱

فوت مرحوم کوهستانی و وصیت به طواف

جنازه‌اش در حرم امام رضا علیه السّلام

پرواز روح، صفحه ۱۸۴:

مرحوم آية الله کوهستانی در تاریخ جمعه ۱۴

ربیع‌الأوّل ۱۳۹۲ قمری از دنیا رفت و به

فرزندش آقای شیخ اسماعیل کوهستانی فرموده

بود: «جنازه مرا به مشهد ببرید و در حرم مطهر

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام طواف

بدهید و به کسی نگویید که شیخ محمد

کوهستانی فوت شده. اگر جایی بود، در آنجا مرا

دفن کنید و الاّ به کوهستان برگردانید.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

منظور مرحوم کوهستانی از این وصیت فقط

طواف گرد قبر مطهر بوده است

^۱ رجوع شود به صفحه ۵۲ و ۱۲۲.

که اگر حیانا هم بدون تظاهر و منیت و استفاده از صیت و سمعه او قبری هم مهیا شد، فبها المطلوب، وگرنه طواف که خود موضوعیت دارد انجام گرفته و جنازه را به مقرّ خود رسانیده‌اند.

این حقیر توفیق ادراك محضر آن مرحوم را نیافتم، ولی بسیاری از نیکان، او را مرد کریم و زنده دل و صاحب نفس زکیّه‌ای می‌دانستند؛ رحمة الله علیه.

حضور مرحوم علامه در نماز جماعت حاج

شیخ حبیب‌الله گلپایگانی

پرواز روح، صفحه ۱۸۶:

آنچه از مرحوم حجّة الإسلام آقای حاج شیخ حبیب‌الله گلپایگانی دیدم و شنیدم ...

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزّکیّه:

این حقیر با آن مرحوم هم صحبت نشده‌ام، ولی

در اواخر عمر که در بازار فرش فروش‌ها در مسجد

حوض چهل پایه نماز جماعت می‌خواندند، در تابستان

سنه ۱۰۰۰ هزار و سیصد و هشتاد و سه هجریّ قمریّه

که به مشهد مقدّس مشرف شده بودیم و مسافرخانه‌ای

که در آن بودیم در سه راه مسجد شاه و نزدیک به آن
مسجد بود، روزها را به جماعت آن مرحوم حاضر
می شدیم و از فیض جماعت بهره مند می شدیم؛ رحمة الله
علیه.

شیخ محمد کوفی صاحب تشرّفات عدیده به

محضر امام زمان بوده است

پرواز روح، صفحه ۱۸۸:

شیخ محمد کوفی ...

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزکّیه:

این حقیر چون در نجف اشرف مشرف بودم
و سالیانی برای تحصیل در آن مکان مقدّس
معتکف بودم، لذا از اخیار و ابرار آن مرز و بوم
داستان‌های عدیده‌ای را درباره آقا شیخ محمد
کوفی و تشرّف او به محضر مبارک حضرت
بقیّة الله ارواحنا فداه شنیده بودم، که بعضی از آنها
بسیار مفصّل و جالب توجه بود؛ ولی هیچ گمان
نداشتم که این حکایات از شخص زنده‌ای است
و او فعلاً حیات دارد و در کوفه

ساکن است. تا يك روز صبح که برای درس به صحن مطهر رفته بودم، جنازه‌ای را آوردند و گفتند: این جنازه شیخ محمد کوفی است؛ رحمة الله عليه.

سوز و عشق فراوان آقا شیخ علی فرید کاشانی

را می گداخت

پرواز روح، صفحه ۱۹۸:

مرحوم حجة الإسلام آقای شیخ علی فریده الإسلام کاشانی ...

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیه:

مرحوم آقا شیخ علی فرید کاشانی مرد غیر متعارفی بود. در آن مدتی که حقیر در قم تحصیل می‌کردم ایشان نیز آنجا برای تحصیل آمده بودند. استعداد فوق‌العاده‌ای داشت. و همان سوز و عشق فراوان او را می‌گداخت و محترق می‌کرد؛ و سرانجام به مرگ او منتهی شد.

و شاید سرّ این رحلت نیز نداشتن استاد بود؛ زیرا جذبات ربّانیّه و سبحات قدسیّه الهیّه و بارقه‌های قدوسیّه، چون یکباره بر سالک وارد شود و او طاقت تحمل آن را نداشته باشد، قالب تهی می‌کند، و نظایر آن کراراً دیده شده است؛ ولی استاد خبیر و بصیر این بارقه‌ها را منظم

می‌کند؛ یعنی سالک را به تدریج و با رفق و مدارا جلو می‌برد، به طوری که قبلاً استعداد هر بارقه‌ای در وجود او متحقق می‌گردد و سپس در اثر توجّه و نیاز سالک آن نفحات و بوارق بر او می‌وزد.

و این حقیر نیز گمان دارم علّت مرگ مرحوم آقا سیّد علی رضوی که قبلاً ترجمه احوالشان گذشت^۱ همین امر بوده، چون او نیز استاد نداشته است. و سبب ارتحالشان بنابر نقل دوست و صدیق مداوم ایشان، حضرت حجة الإسلام آقای حاج سیّد محمد رضا رضوی لاهیجی - أدام الله أیّام برکاته - سکتۀ قلبی بوده است؛ یعنی نفس در مقام صعود و برخورد با جذبۀ الهیّه طاقت نمی‌آورد، لذا بدن را خلع می‌کند و دیگر بر نمی‌گردد و یا قلب را از حرکت متوقف می‌سازد و در این صورت بازگشت موقت او نیز مثمر ثمر نمی‌گردد و پس از چند ساعت و یا چند روزی سالک یکسره به

عالم بقاء می‌رود؛ ولیکن چون تمام استعدادهای خود را در فناء در تمام اسماء و صفات الهیّه به مرحله فعلیّت در نیاورده است، ناقص می‌میرد، که البته اجر

^۱ پرواز روح، ص ۱۸۹ الی ۱۹۳.

او بر خدا خواهد بود: ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۱.

پرواز روح، صفحه ۲۰۰:

... خدا آن تاجر محترم که از دنیا رفته و مرحوم سید عبدالکریم را رحمت کند.

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

آمین.

پرواز روح، صفحه ۲۱۲:

... و او [مرحوم حجة الإسلام آقای حاج سید رضا ابطحی] در همان روز موعود، یعنی جمعه، هشتم ماه رمضان ۱۳۵۶ از دنیا رفت. خدا رحمتش کند.

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

آمین.

پرواز روح، صفحه ۲۱۳:

بدون تردید، یکی از ضروریات مذهب تشیع و بلکه تمام ادیان، مسأله رجعت است...

^۱ سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۱۰۰.

ضرورت رجعت از مختصات شیعه است

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

ضرورت رجعت از مختصات شیعه است؛ در

سایر ادیان اگر هم بوده باشد از ضروریات آنها

نیست.

پرواز روح، صفحه ۲۱۴:

تردیدی نیست که به صریح قرآن و دلایل عقلی

خدا بر هر چیزی احاطه دارد...

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکّیه:

متکفل دلایل عقلیه، مگر غیر حکمت متعالیه

و علم فلسفه است؟

عقیده مؤلف پرواز روح در احاطه علمی

خداوند و پیامبر اکرم و اوصیای گرامی ایشان

پرواز روح، صفحه ۲۱۵:

به عبارت واضح تر اگر گفتیم همان گونه که خدا بر مخلوقش احاطه علمی دارد، سخن آنها را می شنود، از اراده قلبی کوچک ترین جاندار در کرات بسیار دور اطلاع دارد و خلاصه چیزی بر او مخفی نیست، پیغمبر اسلام و اوصیای گرامی اش هم از همه اینها اطلاع دارند و به طور مساوی* چیزی بر آنها مخفی نیست؛ علاوه بر آنکه کفر نگفته ایم، به یکی از ضروریات و اعتقادات حقیقی و مسلم اسلام هم پی برده ایم. نگوید: پس برای خدا چه باقی مانده؟ زیرا این جمله کفر است که بگوییم خدای نامحدود فقط احاطه بر مخلوق محدودش دارد.

ولی درباره پیغمبر و اوصیایش می گوئیم: آنها فقط بر مخلوقات خدا احاطه دارند، احاطه علمی آنها تنها بر همین محدوده است و از همین محدوده تجاوز نمی کند.**

اگر این چنین نیست، پس معنی این آیات چیست؟

۱. ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾؛^۱ «علم

هر چیز را در وجود امام مبین قرار دادیم.»

اگر بخواهیم به اطلاق این آیه توجه کنیم علم

آنها نامحدود می‌شود، ولی عقل آن را محدود

می‌کند*** که قدر مسلمش علم و احاطه بر ما

سوی الله است...

نگرش مرحوم علامه در کیفیت علم الهی و

پیامبر اکرم و اوصیای گرامی ایشان

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه

الزکیه:

*- علم و اطلاع اولیای خدا با علم خود خدا

به نحو تساوی نیست، بلکه به نحو آیه و ذوالآیه

است (به نحو صورت مرآتیه و صاحب صورت)

یک چیز بیشتر نیست؛ و تجلی گاه آن متعدد

است.

** - سؤال و جواب نارسا است. احاطه

اولیای خدا تنها احاطه علمیّه نیست،

^۱ سوره یس (۳۶) ذیل آیه ۱۲.

بلکه احاطهٔ عینیّه و خارجیّه است و آنان حقیقت
اسماء و صفات ذات مقدّس او هستند، و فرق فقط
از ناحیهٔ آیتت و مرآتت است.

***- کلام در اطلاق و تقید نیست، بلکه
هر چیزی که بتوان بر آن نام شیء را نهاد، او را
خدا در امام مبین إحصاء کرده است.

وصل و لقای حضرت بقیّةالله عنوان مقدّمیت

دارد

پرواز روح، صفحه ۲۱۷:

همهٔ ما حتی بعضی از علما را هم دیده‌ام که دائماً
به فکر وصل و لقاء حضرت بقیّةالله‌اند ولی در
بُعد جسمانی و بدنی آن حضرت؛ زیارت
می‌خوانند، حاجت از آن حضرت می‌طلبند و
معتقدند که او شنیده و حاجاتشان را داده، ولی
باز هم می‌گویند: ما هنوز به خدمتش مشرف
نشده‌ایم...

مرحوم علامه طهرانی، قدّس الله نفسه

الزکّیه:

باید به فکر وصل و لقای خداوند متعال بود؛
زیرا آن اصل است و آیات قرآن ما را بدان مقام
سوق می‌دهند. و وصل و لقای حضرت بقیّةالله
عنوان مقدّمیت دارد، نه ذی‌المقدمه. چگونه

می توان گفت که: اصل وجود آن بزرگوار آینه و مرآت است؛ آن وقت غایت سیر، رسیدن به همین معنای حرفی و مرآتی است؟ این تناقض صریح است.

و علّت آنکه بسیاری در عشق امام زمان سوخته‌اند و به جایی هم نرسیده‌اند آن است که وجود آن حضرت را استقلالی پنداشته‌اند، فلذا نه به آن حضرت رسیده‌اند، چون وجود استقلالی ندارد؛ و نه به خدا رسیده‌اند، چون دنبالش نرفته‌اند.